

شادون

شماره ۱۴۰

Ketabton.com



گنبد مزار میر و یس نیکه ترمیم گردید

گنبد مزار میر و یس نیکه در کند هار باسایس پا لیس کلتوری دولت جمهوری از طرف وزارت اطلاعات و کلتور ترمیم گردید.

ترمیم این گنبد که توسط مدیریت عمومی باستان شناسی وزارت اطلاعات و کلتور در ماه حوت سال گذشته شروع گردیده بود خاتمه یافت.

در محفلیکه بمناسبت ختم کار ترمیم گنبد عصر روز ۲۷ جوزا از طرف مدیریت اطلاعات و کلتور در باغ میر و یس نیکه

ترتیب یافته بود. بنا علی محمد ایوب عزیز والی، صاحب منصبان اردو جمهوری، رئیس محکمه، شاروالی و عده ای از شهربان کند هار اشتراک و رزیده بودند، محفل به تلاوت چند آیت از قرآن کریم افتتاح شده و بعدا بنا علی محمد ابراهیم عطایی آمر اطلاعات و کلتور، شاروال و عده ای دیگر از شعرا در باره شخصیت تاریخی و مبارزات میر و یس

نیکه بیاناتی ایراد نمودند. والی کند هار از توجهات دولت

جمهوری بر هبری بنا علی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم که به امور تاریخی و افتخارات فراوانش ناشدنی کشور دارند و مساعی وزارت اطلاعات و کلتور در ترمیم مجدد گنبد میر و یس نیکه اظهار قدر دانی نمود.

مهندس مربوط مدیریت باستان شناسی وزارت اطلاعات و کلتور که اینکار تحت نظری صورت گرفته گفت در این ترمیمات علاوه بر اصلاح امور ساختمانی گنبد، نصب دو صد و هشتاد و هشت متر مربع سنگ کاشی نیز شامل می باشد.

امور اکتشافی و بر مه کاری معدن مس عینک به سرعت پیش میرود

بنای علی محمد نعیم و دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی در حالیکه پوهاند عبد القیوم وزیر معادن و صنایع با ایشان همراه بود روز ۲۵ جوزا از قسمت های مختلف ساحه اکتشافی معدن مس عینک ولایت لوگر بازدید نمودند. هنگام بازدید بنا علی محمد نعیم و دکتر شرق از این معدن، انجیران داخلی

و خارچی در باره امور اکتشافی و بر مه کاری توضیحات ارایه می نمودند. معدن مس عینک در بیست و شش سی

یک بر یکصد هزار ساحه دو هزار کیلومتر مربع منطقه لوگر کشف گردیده و امروز سروی و کندن کاری صوفهای آن بمقصد

تثبیت ذخایر مس درین معدن در جدی سال گذشته آغاز شده است.

یک منبع وزارت معادن و صنایع گفت متخصصین داخلی و خارجی فعلا مصروف کار های اکتشافی یک ساحه ده کیلومتر مربع درین منطقه میباشد.

در ساحه اکتشافی معدن مس عینک کندن کاری چار صوف فعلا جریان دارد که در نظر است صوف های مذکور با شاخه های مربوط تاسه هزار متر پیش برده شود.

خبرنگار با ختر می نویسد که متخصصان و کسار کنان مربوطه این معدن باشوق و علاقه مفرط در امور کندن کاری و سایر

کار هابلد مساعی نموده و از نتایج کار شان معلوم میشود که امور مربوط به سرعت

پیش میرود و کارکنان این معدن ابراز امید واری نمودند که اگمال کار آن حتی قبل از وقت معینه صورت خواهد گرفت.



بنای علی محمد نعیم در حالیکه با اهالی عینک ولایت لوگر احوالپرسی مینمایند.

فیصله دیوان حرب در باره مسوولین حریق سپین زر صادر گردید

۷- محمد اعظم مدیر اداری سپین زر ایام توقیفی بجا لاش کافی دیده شده است.

یک منبع رسمی گفت تفتیش واقع - حریق شامل تفتیش عمومی امور سپین زر نمی باشد و قرار یک نامنگار با ختر اطلاع گرفته است بکند هار دو سیه های تفتیش عمومی سپین زر شرکت تکمیل شده و بکند هار آن تحت تفتیش میباشد که نتیجه آن بعدا اعلان خواهد شد.

دیوان حرب در مورد شاملین دوسیه در دیور سابق ناشر و رحمت الله نگران تخنیک سپین زر هریک شش سال حبس.

۴- محمد عمر مشهور به ملا میر جان مدیر جینی سازی سپین زر چار سال - حبس.

۵- سید احمد و آدم خان نولد حضرت محافظین سپین زر هر کدام سه سال - حبس.

۶- محمد عمر نگران و آدم خان و لید بهادر پیره دار هر کدام یک سال حبس محکوم شده اند.

۱- غلام سرور ناشر رئیس اسبق سپین زر به هشت سال حبس و تادیبه سه ملیون و هشتصد و شصت و نه هزار و پنجاه و هشتاد و پنج افغانی خساره وارده از ر هکدر حریق پخته.

۲- محمد صاحب اشرف امر نما یندگی سپین زر هفت سال حبس. ۳- محمد عزیز محسنی مدیر پلان - دوست محمد مدیر کنترول نور محمد

دیوان حرب عسکری در باره مسوولین حادثه حریق سپین زر فیصله خود را صادر کرد.

طوری که همو طنان گرامی مسبوق اند شب پنج میزان سال گذشته حریق در سپین زر شرکت رخداد که با تران خساره قابل ملاحظه به آن موسسه عاید گردید.

موضوع بمیان آمدن این حریق از اشخاص مسوول تحقیق شد و دوسیه تحقیقات به دیوان حرب معول گردید.

چهار هزار و نهصد شصت جریب زمین در وادی هلمند توزیع شد

فراهم آوردن تسهیلات ساختن این ساحه اعمار میشود .
نامه نگار باختر علاوه میکند در اجتماعی که به مناسبت توزیع زمین ها در فارم

درویشان ترتیب گردیده بود و ا. ل. رئیس عمومی وادی هلمند و ارغندا ب روسای داور و عدله زیادی از مردم اینجا اشتراک نموده بودند .

مستحقان هنگام تسلیمی زمین های شان از این اقدام نیک دولت انتقال بسی ابراز خوشی و مسرت نموده و احساسات شانرا باشعار های زنده یاد رئیس دولت

وصدرا عظم و پاینده یاد دولت جمهور وری با اجرای اذن های ملی بشور و شعلند زایدا توصیف تبارز دادند .

گفت زمین هاییکه برای مستحقان توزیع شده در ساحه درویشان مربوط ولسوالی گرمسیر و ساحه گورگین ولسوالی ناوه موقعیت دارد .

منبع افزود زمین های مذکور بصورت

اساسی و فنی آماده ذرع گردیده است .

این زمینها از يك كانال فرعی به طول

شش کیلو متر آبیاری شده و دارای يك

زابر بطول هفت کیلو متر پیست و پنج

ساختمان کنترو لی و تعداد زیاد دهنه های

آبرو میباشد .

منبع علاوه نمود طبق پروژه يك مكتب

ابتدایی يك مرکز صحنی و مدار کیت برای

بناغلی کشا ورز رئیس عمومی وادی هلمند و ارغندا ب نیز حاضر بود و ا. ل. هلمند طی بیانیه ای اهداف حکومت انتقال برادر مورد اسکان عموم طنان کوچی توضیح نموده - موفقیت بیشتر نظام جمهور ری رادر تحقق بخشیدن اهداف وادمانهای ملی و مترقی آرزو نمود .

يك منبع ریاست عمومی وادی هلمند

به اساس خط مشی دولت انتقال بی

۴۹۶۰ جریب زمین دولتی برای ۴۹۶

خانه وار مستحق در پروژه وادی هلمند

روز ۳۰ جوزا توسط پوهاند فضل ربی

بزوآ والی هلمند توزیع گردید .

نامه نگار باختر از ولایت هلمند اطلاع

میدهد در اثنای توزیع زمین در حالیکه

نطاق وزارت امور خارجه در جواب سوال نماینده آژانس باختر گفت :

بناغلی بوسه سعی میکند تا کامی حکومت خود را

بوسیله مغشوش ساختن افکار عامه پیوشاند

نطاق وزارت امور خارجه گفت بهتر است حکومت پاکستان علل واقعی این بحران را در داخل کشور جستجو کرده و برای حل آن بصورت صادقانه و از روی حسن نیت و یار نظر گرفتن آرزو هاو تمنیات ملی مردم که در حقیقت واقعیت های انکارنا پذیری می باشند اقدام کند .

رئیس دولت افغانستان مسافرت های خود را به کشور های دوست به ارتباط مشکلات بافارغ البالی حکومت پاکستان انتخاب نمیکند بلکه بازدید رسمی و دوستانه شان به میسلسله مسافرت های متقابل زعمای دو کشور دوست و همسایه صورت گرفته که شکل منظمی را اختیار کرده است .

ارتباط داده بود، گفت بناغلی بوسه سعی میکند تا کامی مساعی حکومت خود را برای سرکوب کردن جنبش های آزادیخواهی پشتون و بلوچ و قیام مسلمانان پاکستان علیه قادیانی ها بوسیله مغشوش و منحرف ساختن افکار عامه پیوشاند .

نطاق افزود که دوستی افغانستان و اتحاد شوروی دو برابر عمر پاکستان سابقه داشته

نطاق وزارت امور خارجه در جواب سوال نماینده آژانس باختر راجع به بیانات روز جمعه ۲۴ جوزا بناغلی ذوالفقار علی بوتو صدر اعظم پاکستان که طی آن بحران اخیر پاکستان راجع به واقعه جداگانه در صحنه بین المللی یکی مسافرت بناغلی رئیس دولت افغانستان به مسکو و دیگری انفجار تجربوی زوری هند و سومی مسافرت خان عبدالولی خان به افغانستان

شماره ۱۴

صفحه ۳

امکانات احداث فابریکه قند در هرات مطالعه می گردد

امکانات احداث فابریکه تو لید قند در هرات تحت مطالعه گرفته شده است .

هیاتی مشتمل از نمایندگان وزارت

های پلان، معادن و صنایع، زراعت و

آبیاری که بمنظور مطالعه امکانات احداث

فابریکه قند بهرات رفته بناغلی عبدالنواب

آصفی والی هرات مذاکره کرد .

هیات همچنان در باره نتایج تحقیقاتی

و تکثیر بلور لبلو در مزارع هرات از نظر

فیصدی تو لید قند بارئیس اتاق تجارت

ونمایندگان زارعین هرات مذاکره نموده

است .

نامه نگار باختر می افزاید که سال

گذشته قطعات ازماشینی لبلو در اراضی

دهاقین ولایت هرات به صورت تجربوی

بلور گردید که نتایج حاصله آن ازنگامه مواد

قندی اطمینان بخش بود .

پروژه باندازه چارصد میلیون افغانی پیشبینی میشود

منبع علاوه نمود در پروژه کیله گی -

ساختمان يك بند ذخیره آب جهت آبیاری یکصد

و بیست و پنج هزار جریب زمین جدید و بهبود

وضع آب در ساحه دوسده و هفتاد هزار جریب

زمین سابقه ساحه دریای کندز و همچنین

تولید پنجاه هزار کیلووات برق پیشبینی

شده است .

در صورت اكمال این پروژه مفاد سالانه

باندازه پنجصد میلیون افغانی و عواید فروش

برق در حدود یکصد و سی میلیون افغانی خواهد

بود .

منبع افزود طوریکه محاسبات ابتدایی

نشان میدهد با تطبیق پروژه های آبیاری -

متذکره باندازه هشتصد و پنجاه هزار جریب

زمین سابقه و هفتاد و هفتاد هزار جریب

جریب زمین جدید در ولایات بلخ، بغلان و

کندز قابل استفاده و بهره برداری خواهد

شد بر علاوه با تطبیق پروژه برق آبی کیله گی

و منابع انرژی دریای کوکچه در آینده معضله

انرژی در يك ساحه وسیع رفع خواهد گردید .

منبع در اخیر گفت مطابق تخمینات ابتدایی

مجموع مفاد خالص پروژه های آبیاری مذکور

بعد از اكمال در سال سه میلیارد افغانی در ساحه

بالغ خواهد شد .

مترمکب آبی لایه و ظرفیت استیشن پمپ چار اعشاریه پنج هزار کیلووات برق پیشبینی شده است .

منبع علاوه نمود در صورت تطبیق ساختمان

بند ذخیره آب در چشمه شفا وضع آبیاری در

يك ساحه تقریباً چارصد هزار جریب زمین

در ولایت بلخ بهبود خواهد یافت و سطح -

تولیدات زراعتی این ساحه بطور قابل ملاحظه

بلند خواهد رفت .

منبع افزود با اكمال ساختمان کانال و استیشن

واتر پمپ در خوش تپه توقع می رود که وضع

آبیاری در زمین های کم آب و بدون آب وادی

بلخ در يك ساحه پنجصد تا ششصد هزار

جریب زمین بهبود یافته و میزان حاصلات زراعتی

در ساحه مذکور افزایش بیابد طول کانال

مذکورالی شهر آقچه در حدود دوسده کیلومتر

تخمین شده است .

منبع در مورد پروژه کوکچه اظهار نمود

ساختمان يك بند آبگردان، کانال آب و استیشن

واتر پمپ در پروژه کوکچه در نظر گرفته شده

است که با تطبیق آن وضع آبیاری در ساحه

یکصد و هفتاد هزار جریب زمین سابقه بهبود

می یابد و علاوه با يك ساحه بیشتر از چهل و پنج

هزار جریب زمین جدید تحت آبیاری استفاده

قرار داده خواهد شد که با تکمیل پروژه مذکور

مقدار سالانه از تولیدات زراعتی ساحه تحت

با تطبیق پروژه های آبیاری که به کمک اتحاد شوروی در آینده صورت میگیرد يك میلیون و ششصد و بیست هزار جریب زمین در کشور قابل استفاده و بهره برداری خواهد شد .

يك منبع وزارت پلان روز ۲۵ جوزا پرامون

پروژه های آبیاری مورد نظر که در تطبیق آن

همکاری اقتصادی و تخنیک اتحاد شوروی و

و عده داده شده گفت که این پروژه ها عبارت

اند از : ساختمان کانال و استیشن واتر پمپ

در ناحیه حیرتان، ساختمان بند ذخیره آب در

چشمه شفا، ساختمان کانال و استیشن واتر

پمپ در ناحیه خوش تپه، ساختمان آبگردان

بالای دریای کوکچه با کانال های آن، ساختمان

بند ذخیره و دستگاه برق آبی کیله گی بالای

دریای کندز .

منبع تصریح نمود پروژه های مذکور در

چوگات يك پلان معین بعد از تکمیل مطالعات

اقتصادی و تخنیک مورد تطبیق قرار خواهد

گرفت .

منبع گفت با احداث کانال و استیشن واتر

پمپ در ناحیه حیرتان برای تقریباً یکصد هزار

جریب زمین کم آب ساحه سفلی دریای بلخ

آب کافی تهیه و وضع آبیاری آنجا بهبود

خواهد یافت طول کانال مذکور در حدود پنجاه

و پنج کیلومتر و ظرفیت آن دوازده الی پانزده



شماره ۱۴ شنبه اول سرطان ۱۳۵۳ برابر دوم جمادالثانی ۱۳۹۴ مطابق ۲۲ جون ۱۹۷۴

توزیع زمین های دولتی

به اساس خط مشی دولت جمهوری افغانستان ۴۹۶۰ جریب زمین دولتی برای ۴۹۶ خانه وارمستحق در پروژه وادی هلمند توزیع گردید.

دولت نوین جمهوری به منظور فراهم آوردی تسهیلات مزید برای زارعان کشور واز دیاد محصولات زراعتی، زمین های دولتی را برای دهاقین مستحق توزیع مینماید.

در شرایط موجود که اکثریت نفوس را در کشور ما طبقه زارع تشکیل میدهد، توزیع زمینهای دولتی برای مردم یکی از مسایل بسیار مهم و حیاتی شمرده میشود. چرا که بسیاری از دهاقین ما از خود صاحب زمین نیستند.

توزیع زمین های دولتی برای مستحقان درازدیاد تو لیدات زراعتی، نقش بسیار شایانی را بازی میکند زیرا یکمقدار زیاد زمین های دولتی که در گذشته قابل استفاده نبوده است تحت زرع گرفته شده و بدین ترتیب در بهبود وضع اقتصادی مردم و اقتصاد جامعه اثر بخش واقع میگردد.

دعینک دمسو کان

دلو گر دعینک دمسو کان چی تیر کال دچنگاښ په ۲۶ نیټه کشف شوی دپاکلی پلان له مخی به ددغه کان سروی ددرو کالو په موده کی سر ته ورسیری اود ۳۷۰۰ متر و دتونل وهلو د بشپړیدو په صورت کی به دگټی اختلو لپاره آماده او چمتو کړای شی.

دعینک دمسو کان چی د بشپړیدو په صورت کی به د شپیتو کیلو متر مربع ساحه په کی ونیسی د اقتصادي توب له نظره د نایید وړ دی، ځکه په سلو کی یونیم مس پدغه کان کی شته دی او دمسو دغه فیصدي د نری دزیاتو متمدنو او پر مختلفو هیوادو دمسو دکانونو په نسبت زیاته ده. داکثرو پر مختلفو هیوادو دمسو کانونه په سلو کی صفر— اعشاریه اوه مس لری.

پدغه کان کښی له ۱۴۰۲ نه تر ۱۸۰ مترو پوری معدنی مواد موندل کیدای شی.

دلو گر دعینک دمسو په کان کی مخکی تر دی چی هلته دخلکو طاقت په کار ولویږی دتوپو گرافي دقیقې نقشې برابری کړی شوی دی او د جیو فزیک او توپو گرافي گرو پونه په گډه سره د آسانتیا وو. د برابر ولو دمرسته په خاطر پدغه سیمه کی خپلو فعالیتو نوتسه دوام ورکوی.

پاتی په ۵۸ مخکښی

تصمیم قاطع
، خلل ناپذیر
ود و امداد ریک
ملت میتواند
او راه هدف
عالی اش برساند

در دفتر مدیر

یکی از هنرمندان خوب که چندروز قبل از خارج برگشته است بملا قاتم آمد او که جوان بسیار رهاوش و زرنگ است پس از آنکه صحبت های از مسافرتش نمود ده گفت:

این نخستین باری بود که بخارج می رفتم همه چیز برایم تازه گسی داشت بخصوص هنرمندان شان که از نزدیک آنها را دیدم، هنرمندان خارجی آنقدر ها هم که فکر میشود خبر ساز نیستند فقط دروغ های آنها و شایعه سازی نشریات نارنجی است که هنرمندان را اینهمه پر آوازه ساخته است

من در مصاحبه ای یکی از هنرمندانیکه آنقدر مشهور و پر آوازه نیست حضور داشتم. برای خبرنگار گفتم: بنویس که قرار است من بایک هنر پیشه سینما ازدواج کنم و بعد یکی از هنر پیشه های زن را به حیث همسر آینده اش معرفی کرد. فردای همان روز این خبر ماندم منفجر شد و شایعه ازدواج این دو هنرمند سر زبانها افتاد در آینده منم میخواهم مصاحبه باشم داشته باشم، حالا میدانم چطور صحبت کنم. مثلاً هیچوقت به این سوال خبرنگار ان که می پرسند چند سال است که آواز می خوانی چند پارچه ثبت نموده ای؟ جواب نخواهم گفت: برای اینکه منظور از صحبت کردن بایک نشریه فقط معرفت حاصل کردن نیست، بلکه آوازه هم مطمح نظر است هر کس هم ازین موضوع انکار میکند. دروغ میگوید، پس چرا هنرمندان ما کاری نکنند که آوازه شان از مرز ها بگذرد اخبار و رادیو و سایللی اند برای بخش نمودن خبر، مثلاً یک حادثه بسیار داغ در یک محل خاموش به وقوع می پیوندد. چطور با نیست دیگران از این حادثه وقوف حاصل کنند فقط بسوسيله نشریات.

حق با شماست، ولی شهرت کذا بی به چه درد میخورد.

شهرت چیز دیگر است و آن مربوط میشود به (هنر) منظور من از آوازه است برای شنا سایی بیشتر و این وسیله ای خواهد بود برای شناخت خود هنرمند.

حالا منظور تان را فهمیدم ولی ما را سستی هارا منیو یسم.

اسلام و زندگی

عقیده و وطن

قسمت آخر

شوهر: در حالیکه تو شیر ندانستی پس چه موردی برای مساعبتی تو موجود بود؟ زن: من نیز بایشان عین واقعیت را گفتم اما از من اجازه خواست تا این گوسفندمارا خودش بدست خود بدوشد.

شوهر: (حیرت زده و متعجب) و بعد از آن؟ زن: همینکه او بدو شیر ندان آغاز کرد شیر از پستان گوسفند بسر ازین شدن شروع نمود.

شوهر: این واقعه را تو خودت بچشم دیدی؟ زن: نخست از آن شیر برای من داد و منم نوشیدم، بعد دوشید و به رفیقش داد سپس خودش نوشید و در آخر برای دو نفر همراهان دیگرش نیز داد و اینهم مقداری دیگر که از آن در ظرف باقی مانده است شوهر از دیدن شیر و از شنیدن این واقعه در دنیای از تعجب فرو رفت و از همسرش پرسید اکنون بگو این مرد چه شکل

راه صحرا را پیش گرفت زن مدتی بی اختیار بسوی آنها می تگرست بعد مانند هر شخصی مردد و مشکوک دوباره بسراغ طرف شیر رفت و مشا هده کرد که مقداری شیر در ته ظرف باقی است و چون شوهرش از صحرا بازن غای خویش که برای چرا برده بود باز گشت نخستین کلمه اش باو این بود: قبل از آمدن تو مرد عجیبی ازینجا گذشت.

ابو معبد یعنی شوهر: هه تنها که سوار شتر بودند؟ آنها را من از دور دیدم.

زن: بلی همانها. شوهر: آنها کی هابودند؟ زن: هیچ ایشان را نشناختم و قطعاً آشنا نبودند.

شوهر: چرا عجیب بودند وجه عملی تعجب آور از آنها دیدی؟ زن: ایشان از من شیر خواستند تا اگر موجود داشته باشم برای شان مساعبت کنم.

قسمت دوم

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکنند

حضرت زید بن ارقم (رض)

این صحابه مبارک رزنا مدار یعنی زید بن ارقم که به ابو عمرو معروف است بعضی هائنام ابوسعید ویر خلی هم بنام ابوحجره و غیره یاد کرده اند اصلاً تا مو شهرت صحیح آن زید بن ارقم بن یزید بن قیس بن نعمان انصاری خزاجی میباشد که کنیه اش اباعمر انصاری خزاجی است. وی زیر تربیه عبدالله بن رواحه یکی از علمبرداران و شهدای جنگ مرته در حالت یتیمی نشأت نموده از توچه و تربیه آن بهره کافی گرفت و واحد یکه از زمره نویسندگان نوصی رسول خدا (ص) به حساب آمد.

زید بن ارقم (رض) از زمره اصحاب کوفی بحساب آمده تا اخیر در آنجا سکونت و بالاخره در همانجا وفات یافت.

این صحابه مبارک قرار حکایت تا ریخ با پیغمبر خدا (ص) در هله غزا شو گفت و زنده است.

از زما نیکه بسن بلاغت تر سیده بود عشق جهاد در قلبش بحر گت آمده - احساسات وطن پرستی و خدا جویی در

اینک گذارشی را از واقعات راه مدینه با استفاده از کتاب پیامبر نوشته زین العابدین رعنا تقدیم مینماییم. کاروان چهار نفری محمد (ص) در دوز سوم سفر خود سیاه چادر ها را از دور مشاهده کردند ابوبکر از (اریقظ) پر سید این سیاه چادر های کدام قبیله است جواب داد (ام معبد) ابو بکر گفت ای رسول خدا اجازه میدی که باین سیاه چادر ها و این سیاه خیمه ها برویم محمد (ص) گفت برویم.

لحظه ای که بان خیمه ها رسیدند زنی باستقبال شان آمد، پیامبر اسلام بوی سلام کرد.

و اریقظ پرسید این خیمه از آن کیست؟ زن در پاسخ گفت: از ابو معبد شوهر من.

اریقظ: چیزی از خوردنی و غذا داری که بمانسا عدت نمایی؟ ام معبد: اگر موجود میبود بد و ن - تقاضای شما برای تان به عنوان نمبها نی پیش کش میگردم.

محمد (ص): (در حال اشاره به گوسفندی که در آنجا موجود بود) این گوسفند شما شیر میدهد؟ ام معبد: نخیر تا حال سر شیر نیامده و مرحله شیر دادنش هنوز فرا نرسیده. محمد (ص) اگر اجازه شما باشد آنرا میدوشیم.

ام معبد: (در حال تعجب و حیرت) می توانید بدوشید و لی بی حاصل است زیرا هنوز این گوسفند کجا و شیر دادن - کجا؟

محمد (ص): در حالیکه پستان های گوسفند را در دست گرفت. بسم الله الرحمن الرحیم، ا خدا یا - خودت برکتی باین پستان از برای فرما (پیامبر اسلام با این کلمات خود شروع بدوشیدن نمود).

آن زن همینکه دید شیر از پستان - گوسفند سر از زیر گردید بدنبال ظرفی دوید و زیر پستان گوسفند قرار داد و گفت خدا یا! این چیست که می بینم، و خدا دانا تر است محمد (ص) همانطور مشغول دوشیدن شد و زنی پیوسته می گفت ای مرد ناشناس من در حیرتم که چگونه این گوسفند بتو شیر داد ولی در هر حال خدا بتو بخیر دهد که دست یابی کتی داری.

محمد (ص) او لاین ظرف شیر را بغود زن و ظرف دوم را به ابوبکر که بسیار تشنه بود داد سپس خودش نیز مقداری نوشید و به زن چنین گفت: خدا بتو پادش نیک بدهد. آن زن فریاد زنان گفت: خدا سفر شما را به خیرترین سازد. محمد (ص) دوباره سوار شتر گردید و

وجه صفاتی داشت؟ زنش گفت مردی بود خوش صورت، نورانی، خوش خلق و مودب... چون راهی رفت بسوی لوتو متانت قدم بر میداشت، وفادار و تمکینی در سر اپای او نمایان بود و چون حرف میزد انسان خوش نشی می آید از حرف های او اطاعت کند و او را محترم - بشمارد آهنگ صدا یش تأثیری مخصوص بخودش داشت و نسبت به سه نفر و فضای دیگرش خوش قیافه تر و محترم تر بود. شوهرش گفت: این مرد باید همان - شخص باشد که میگویند در مکه ظهور کرده و فرستاده خدا است، السوس که من نبودم ورنه باوی همراه میشد و میرفتم. هنگامیکه محمد (ص) وارد مدینه گردید پیش از هر چیز دیگر به تشکیل و تاسیس یک مرکز دعوت و بخش منطق هدایت و تبلیغ اسلام احساس ضرورت میکرد ازین رو زود نخستین گام به بنیان گذاری - مسجدی پرداخت تا از آن مسجد بجهت مرکز دعوت اسلام نیز استفاده بعمل آید و مرکزی بنی بدین وسیله در طریق گسترش برنامه های اصلاحی اسلام بو جود آید.

لوی دینی را که محمد (ص) بفرارشته بود از سه ناحیه جا مع الاطراف که هر ناحیه باناحیه ای دیگر پیوند نا گسستی داشت، موجودیت خود را در دنیای بشریت تیار و میداد و از وجود حقیقی و جهانی اش تعبیر میکرد و این نواحی سه گانه عبارت بود از ناحیه انسانی، سپس دولت و باز حضارت و تمدن و محمد (ص) درین سه زمینه مساعی پیگیرش را به پیش میرد. مرحله نخست در مکه مر حله ای بود که تلاش ها همه متوجه انسان و انسانیته فعالیت های اسلام می منظور اصلاح انسانیته و اصلاح عقاید و طرز تفکر و صیانت کرامت و ارزش واقعی انسان برامی اتقاد اعاوالمی که از هر یک آنها ملی این مبحث نام برده ایم و ده ها عوامل دیگر، نگذاشت تا قلمی برای هدف دوم که عبارت از تشکیل دو گت اسلام می بود برداشته شود ازینرو د و - موضوع دیگر یعنی دولت و حضارت در مکه مجال ظهور پیدا نکرد.

محمد (ص) به مسئله دولت اهمیت زیادی قایل بود زیرا اوزندگی انسان را خارج از اداره دولت و خارج از سازمان و تشکلات سیاسی و اداری، فاقد مصونیت و اقلد شیوازه محکم اجتماعی میخواند و مساعدت واقعی را جز در سایه یک دولت اسلام و عدالت پسند جستجو نمیکرد و درین زمان این یک واقعیت است که انسان چه در - جوگات فردی و چه در محیط اجتماع نمیتواند بیرون از حمایت دولت و وظایف خویش را طبق مطلوب انجام برساند.

پس بنابر دلایلی زیاد که پاره ای آن هارا تذکر داده ایم هجرت محمد (ص) به منظور پایه گذاری نخستین دولت اسلامی در بر تو عقاید و طرز بنش اسلام می و برای ایجاد مرکزی که عظمت و شکوه اسلام از آنجا طنین عالم شمول و روح پرورد خود را برگزانه های دور و نزدیک جهان خاکی ما بگسترده آغاز یافت و وطنی ایجاد کند که وطن دعوت و مصدر نور و عزت و وطن اجتماع عسی نوین و نیرو مند، وطنی که روح و حدت و هماهنگی ایشار، عدالت، مساوات و علم و تمدن از درود یوازش و از مرز های جغرافیایی اش سر به بیرون کشد و - انسان ها را از محکومیت هوا و هوای سیه سوی رشد عقلانی، و از بندگی بشر و آدم ها و از انسانی پرستی بسوی خدا پرستی بخواند.

و در نهایت، هجرت محمد (ص) از مکه بسوی مدینه در واقعیت امر مبارزه و جهادی بود در جهت آزادی عقل و اراده انسان و در جهت پیروزی حق بر باطل.

پایان

بقیه در صفحه ۵۶

منطق زور گویی و تجاوز اسرائیل دوام دارد

مجهز نیستند و توپ و طیاره ندارند باز هم تکنیک های مبارزه را به شکل دیگر آن میدانند. حمله آنها به تاریخ سوم سرطان بر يك قریه اسرائیلی به نام نهاریه نشان دهنده این گونه فعالیت ها و تکنیک های آنان میباشد.

طوری که شایع شده است سه تن از مبارزین فلسطین بوسیله زور ق درین محل خود را رسا نیده و عماراتی را با ساکنین آن به گروگان گرفتند و قوای اسرا ئیلی از موضوع آگاه شده و محل مذکور را محاصره کردند درین هنگام تصارما تی صورت گرفت که در اثر آن هفت نفر به شمول سه تن فلسطینی به قتل رسیدند. ولی این گونه عملیات مبارزین فلسطین بجز آنکه يك نوع تسکینی در قبال حملات شدید و وحشیانه اسرا ئیل باشد چیز دیگری نیست. و به وضاحت معلوم است که اسرا ئیل در برابر مردمی و رغابازی های خود انسانها را بقتل میرساند اما فلسطینی ها جان خود را فدا می سازند و انتقام میگیرند که این عمل شان علامت نهایی شهادت از خود گذری و فدا کاری است.

شاید توقع بیجا باشد که از اسرائیل تقاضا شود چنین از خود گذری و نهایت فدا کاری را بانظر انسانی دیده و در برابر آن روش خود را درست سازد چه اکنون اسرا ئیل آنقدر مغرور و از خود را ضی به نظر میرسد که اصلا نه به قتل دیگران اهمیت میدهد و نه زیانهای که به خودش عاید میشود متوجه آنست فلذا درین امر باید از افکار عامه جهان پیروی شده و از قوای بزرگ مخصوصا آمریکا تقاضا شود که کیسنجر را برای حل این موضوع نیز وظیفه بدهد و اصلا وقتی موضوع فلسطین حل شود دیگر کدام معضله ای باقی نخواهد ماند زیرا موضوع آوارگان فلسطینی منبع و منشأ تمام این مشکلات و مبارزات است.

ده ها طفل وزن میشوند. در برابر تمام این عملیات وحشیانه و فاشیستی اسرا ئیل انتظار مردم صلح دوست جهان متوجه است و مورد تقبیح و تردید قرار میگیرد. اتحاد شوروی از طریق آزانس خبر رسانی تاس درین روز صا اعلامیه ای نشر کرده و در آن اسرا ئیل را مسوول تمام تشنجاتی قلمداد کرده است که اخیرا در شرق میانه ظهور نموده است. تاس گفته است تمرکز قوای اسرا ئیل در سرحدات لبنان و فعالیت ها و حرکات قوای بحری اسرا ئیل بر خلاف تمام معا هدات و قوا نیست بین المللی. در آبهای قلمرو های لبنان و حملات قوای توپخانه آن بر کمپهای مهاجرین و قرای جنوب لبنان همه و همه موثید این تجاوزات

پذیر بوده بیرون ساخته شدند. آنها امروز چه چاره دارند جز آنکه در سر زمین های مجاور عربی بسر برند و آنان چه کرده میتوانند جز آنکه از طرق مختلف مبارزات خود را ادامه داده و حق خود را بخواهند. اما شمون پریز وزیر دفاع اسرائیل اخطار صادر میکند که اگر مبارزین فلسطین به مبارزاتشان علیه اسرائیل ادامه دهند این کار برای لبنان ایجاد خطر خواهد نمود هدف ازین اخطار پریز آن میباشد که حکومت لبنان فعالیت های مبارزین فلسطین را مانع شود که درینجا هم زندگی برین مردم آواره و جلای وطن تنگ گردد. شاید حکومت لبنان چنین کاری نکند و شاید هم مبارزین خود آماده شوند حداقل بخاطر آنکه بر لبنان آسیبی نرسد.

بررسی مسایل روز

و فتنه انگیز یها است. به همین ترتیب سایر جهان عرب کشور های در حال رشد ساکنین کشورهای افریقایی و سایر مردمان صلح دوست این اعمال اسرا ئیل را مورد تقبیح و نکوهش قرار داده اند و بعضا عملی را تبارز داده اند که نشانه این نکوهش میباشد مثلا از جمله کشور های افریقایی حداقل سی کشور آن در اثر جنگ ماه میزان سال گذشته بین اعراب و اسرائیل روابط سیاسی خود را با اسرائیل قطع کردند.

از جانب هم طوری که تذکار شد مبارزین فلسطینی اگر خاک و سرزمین شان غصب شده و با یگامی ندارند که از آن به مقابل عملیات دشمنانه اسرائیل مبارزات خود را انجام دهند و اگر با وسایل مجهز و عسری جنگ

فعالیت های خود را علیه اسرائیل از طریق کشور لبنان متوقف گردانند اما این امر معنی آنرا ندارد که فلسطینی ها فعالیت ها و مبارزات شانرا متوقف می سازند. بلکه آنان میدانند به چه وسایل دیگر از اسرائیل متجاوز انتقام بکشند. اسرا ئیل متجاوز عملیات تجاوزی و تحریک آمیز خود را نه تنها از طریق حملات مستقیم طیاران و بمباران و توپخانه و غیره انجام میدهد بلکه به عملیات و تکنیک های دست میزند که شدیدا خلاف انسانی است چنانچه اسرا ئیل به سلسله حملات خود گاهی سامان و آلات بازی اطفال را در داخل کمپهای مربوط فلسطین ها پرتاب میکند که درین بازیچه ها مواد متفلقه تعبیه شده است و با این عمل خود باعث قتل و جراحت

عملیات جدا ساختن قوا نخست در جبهه سويز موفقاته انجام شده و با عقب رفتن عساکر اسرا ئیل از قریب و جوار کانال سويز درین جبهه آرامی حکمفرما گردید بعدا در جبهه جولان نیز مساله جدا ساختن عساکر تطبیق گردید و جنگ های قریب سه ماهه بین سوریه و اسرائیل خاتمه داده شد. در جبهه رود اردن که اصلا بعد از جنگ ۱۹۶۷ جز کدوم تصادم جزئی دیگر چیزی واقع نشده است این حرکات و اقدام ها همه موید آنست که در شرق میانه يك نوع فعالیت برای ایجاد صلح در جریان است. درین حرکت نه تنها داکتر هنری کیسنجر وزیر خارجه ایالات متحده امریکا دخیل دانسته میشود بلکه زعمای عرب مانند نورا سادات رئیس جمهور عربی مصر و حافظ الاسد رئیس جمهور سوریه و غیره سهم براننده دارند و مردم عرب اعم از فلسطینی ها در آرزوی آنند که در اثر چنین عملیات امکان آن میسر گردد تا به سر زمین های خود برگردند و حقوق طبیعی خود را تأمین نمایند. اما طوری که ملاحظه میشود با وجود تمام این آرزوها و عملیات بر ای- تأمین صلح اسرائیل از اعمال تحریک آمیز خود دست بر نداشته است درین روزها که اصلا از پیکار و مبارزه با سایر جبهه ها تاحدی فارغ به نظر میاید حملات خود را بر کمپهای مهاجرین فلسطین و قرای جنوب لبنان سوق میدهد و دلیل آن هم این است که مبارزین فلسطین چنانچه مبارزات خود را ازین ناحیه انجام میدهند و این يك نمونه دیگر از منطق زور گویی و تجاوز است که اسرائیل در پیش گرفته است. ورنه هم خود هم سایر مردم جهان در هر گوشه و کناری که هستند پوره میداندند که بدون آنکه اندکترین حقوق طبیعی و انسانی آنان مد نظر گرفته شده باشد به شکل مختلف از خانه ها و سرزمین های شان که در آنجا بار آمده اند و اجداد شان در آن سکونت

ترجمه هغوری پیرغ لاندی

سباوون غرنی

کو چیان له خپلو زړو مناسباً توڅخه دنوی ژوند په خوا خوځیږی

د جمهوري انقلاب بېرې زمونږ ټولو وطنوالو، په تیره بیا بزرگرانو کارگرانو او کوچیانو ته چه دهیواد تر ټولو بی برخې خلک تشکیلو ی داهیله ورکړه چه که خدا ی کول د هغو د ژوند سامان به نوی کیږی او هغوی به د پیړیو پیړیو رنځونو او اتروسیو څخه خلاصون مومی. همدارنگه د لومړی ځل لپاره د جمهوري انقلاب مشر او زمونږ دملی ژوندانه ستر غندوی وویل چه مونږ به داسی یوه ډیمو کراسی منځ ته راوولو چه یوه ستر او بی برخې اکثریت ته به خدمت کوی دغه هیله لاسی هم پیاوړی شوه او زمونږ بی برخې او محروم وطنوال پدی ډاډه شول چه د جمهوري انقلاب په انسانی شرایطو کی به د هغوی ژوند له هر ډول تیری، ای عدا لسی څخه خو نسی

وی. انقلابی دولت د خپلو اصلاحی کارونو په لړ کی هماغسی چه د کارگرانو د ژوند دتأمین او ښه والی لپاره د خپلو مالی امکاناتو په چوکات کی یو لړ گامونه واخستل، هغوی ته بی دما مو رینو په شان دتقا عد حقوق ومنل او داجتماعی عدالت د وتأمین لپاره بی د هغوی دکار وخت دماورینو په شان وگرځاوه، هماغسی بی هم د بزرگانو د ژوند په زمینه کی یو لړ او چت گامونه د ځمکو د اصلاحاتو او بښیادی ریفورمونو دسر ته بی په دود پورته کړ. چه له هغی مجلی څخه یو شمیر خلکو ته د ولس ځمکو ویش د یادونی وړ دی، دا په منطقی توگه کوم حقیقت ثابتوی؟ داپخپله دغه حقیقت ثابتوی چه د جمهوري انقلاب هدف دا دی چه د هیواد درښتنی خلک، یعنی هغوی

چه تولید کوی او د ژوند نعمتونه هستوی، هو سا او آرامه ژوند پیداکړی، د هغوی دژوندانه شرایطه ښه شی او یو هو سا او بسیا ژوند ومومی. نن چه زمونږ بی برخې وطنوالو او بی ځمکی کروندگرو ته ځمکی ورکړی شویدی د هغوی بښی له هر ډول بی گټی او بی لمره کارونو څخه ټولی شویدی، هغوی لکیا دی په ستر هاند اوهڅی سره غواځای چه له طبیعت سره منگولی ورکړی، د ځمکی کلک زړه ورو، څیری او ځانته او خپلو وطنوالو ته ډوډی پیدا کړی. پدی توگه ده چه اوس اوس د هیواد انسانی مسایل اوهغه مسایل چه کلونه کلونه زړه او د راسته نظام نشول حل کولی، حل کوی او گام په گام زمونږ وطنوال د نیکمرغی او ښه ژوند خوا ته میشته کوی.

او یو انسانی له کرامت څخه ډک او شتمن ژوند ورته برابر وی. همدارنگه شان زمونږ د کوچیانو ژوند چه یو دوزخی او له رېږو څخه ډک ژوندو د ښه والی خواته ځی. نن زمونږ انقلابی دولت هغه بی شمیره خواږه واره کوچیان میشته کوی او دژوند، متمدن شرایطه ورته برابروی چه کلو نه کلونه او پیړی پیړی لالهانده وو، د هغوی تر منځه بدمرغی پریمانه او ناخوالی بی شمیره وی، کورنی اوقبیلولی دښمنی ویجاړ ژوند او د جوی شرایطو په څپړو وهل شوی او داسی نور بد شرایط ور په برخې وو.

د هغوی ژوند له دی ځای نه هلته او له هغه ځای نه لری سیمو ته لیږدیدلو تشکیلاوه. هغوی په خپلو قبیلوی زړو مناسباتو کی اخته وو، مرگ او ژوبله د هغوی لپاره ابدی سرنوشت انگیرل کیده. د هغوی تر منځه کورنی اوقبیلولی مناسباتو داسی ژوری ر یښسی درلود بی چه بی له یوه ژور بدلون څخه بی هڅو څه چاره کیدلی نشوه. د هغوی ژوند د بدمرغیو سره ملگری تیریده او څو مړه هم بی گټی تیویده.

دغه کوچیان، دغه لالهانده کوچیان چه ډیر څیره خو زړه وړ او مهربان خلک وو، او دی د زړو ماسباتو په اوږی سوزیدل، د هغوی تر منځه په لوی لاس سره بی اتفاقی اچو له کیده او هغوی ته بی داسی شرایط برابرول چه په خپلو کی سره وښلی او تل مرگ او ژوبله وکړی. او د

هغوی دمیشته کولو خیال هېو د چا سره نهو. خو د جمهوري انقلاب له بری سره هر څه بدل شول. جمهوري انقلاب دا وپتیه چه یوه اکثریت یوه بی برخې او محروم اکثریت، ددی خاوری اصلی هستوگنو ته خدمت کوی او کوم ډیمو کراسی هم چه راو لی نو اساس او بنسټ به بی همدی اکثریت ته په خدمت ولاړی وی. نو همداخبره وه چه دکارگرانو بزرگو او کسب گرو په لړ کی د کوچیانو ژوند ته تر نورو زیاته پاملرنه وشوه. او داپریکړه د جمهوریت د مرکزی کمیټی له خوا وشوه چه کوچیانو ته دی ځمکه ورکړی شی او هغوی دی میشته شی او دا د جمهوري دولت یوه پخه اراده ده چه کوچیان به ژر تر ژره میشته کوی. هغه ځمکی چه د هیرمند او ننګرهار په ناو کی کوچیانو ته ورکړی شویدی ښایی چه ژر تر ژره ودانی شی او کوچیان دژوند نویو مناسباتو گام پورته کړی او پدی توگه هغوی د ژوند دزړو او ورستو شرایطو څخه خلاصون ومومی. او داهیله اوس اوس منځ ته رغلی چه چه دکو چنی زوی اولور به دنور و هیواد والو په شان د ژوند له ښیځو څخه پر خور داره وی. هغوی به هم ددی وطن په ودانی اوسرنوشت کی خپل ځلاند رول ولوبوی. لکه هماغسی بی چه د خپلواکی په جگړه کی دخپلو ټولو امکاناتو سره ولوباوه اوله آزادی دجنگ محاذ یسی په خپلو وینو بانندی سور کړ.

تردی وروسته په دغه خلک دنورو وطنوالو په شان ودانو ونکی کارونه، او خلاق کارونه سر ته رسوی، او پدی ډول به خپله ونډه دوطن دودانی پکار کی تر سره کوی. هغه وخت لری ندی چه زمونږ وطنوال کوچیان به تر جمهوري پیرغ لاندی د ژوند دښو شرایطو په خوا لیږ دی او د نورو وطنوالو په شان به د ژوند په ښو مناسباتو پیل کوی، د هغوی اولاد به دخپلو زړو ورو پلرونو په شان ددی خاوری دودانی او ساتنی په سنگر کی وی.

هوکی، دا ټول کارونه به د هغه تاریخی تکل په لړ کی کیږی چه د انقلاب مشر اکثریت ته د خدمت لپاره کړیدی او ټول وطنوال په انقلابی شور سره د هغه شاته خوځیږی.



گروه هنری رادیویی ننداره و دیار

شاد نگاه داشتن سالون تماشایه استیج نیست تماشا چی هم در آن سهم داره .

(بزرگی چینی)

باشمراک : حبیبه عسکر ا نیسه وصاب، صوفیه هرف، ماری عسکر ، شکیلا عزیز زاده و امیر محمد .
نوشته دایرکت و ماسک ا ژ : سردار محمد امین .

هنر به مفهوم وسیعش و به معنی واقعی شش در کشور ماودریک دهه اخیر پیش از هر زمان دیگری با آشفته گی های پر ابهام رو برو بوده است تا آنجا که گاه با درخشش های زود گذری دریک بخش خاص یک پدیده هنری اوج های را بما ارمغان داشته و گاه در مجموع خود تامل ز

ابتدال پیش قاخته است . در این میان تیاتر و موسیقی پیش از هر پدیده هنری دیگر دستخوش این آشفته گی گردیده و هنرمند واقعی مادر این دو بخش محکوم به گرسنگی و سوز گردانی . نگاهی کوتاه به رویداد های هنری ما در این صفحات مؤید واقعیت دیگری

نیز هست و آن اینکه کمیت های موسیقی و تیاتر با کیفیت آن هیچ وقت هم آهنگ و متوازن نبوده است ، آنجا که شاهد جرقه ای بودیم و محصولی آگاهانه شمار اندک بیننده ناامید کننده بود و آنزمان که ابتدال بازار داشته است و محتوی نمایش در حد تفکر و ذهن قشر بیسواد روحی پائین تر از آن سقوط نموده شمار تماشا چی افزونی گرفته و جیبهای هنرمند نمایان را انباشته ساخته در حالیکه در همان زمان هنر مند واقعی و چیز فهم در گوشه خانه اش روز میگذرانیده است .

تیاتر ما در چار چوبه شرایط خاص خود بادو نوع بیننده رو برو است تعداد که خواهان نمایش های هنری واصل اند وعده ای بیشتری که تیاتر بومی ما را با محتوای

زیانبخش و فریبنده اش و با چهره اغوا گر و رنگ و روغنی شده اش دوست دارند و حمایت میکنند و برای همین است که (کار و اثری) که آگاهانه تهیه میگردد با کسب و بیننده رو برو است و سالون تنگ و دود گرفته فتن تیاتر های رستورا نی پل باغ عمومی هر روز در جلب و جذب تماشاچی موفق تر اند و بازار شان نیز گرمتر .

پس چه باید کرد ؟ این درست نیست که تیاتر جدی و عمیق ما هم همان راهی را پیماید که عده ای سود جوی بی هنر با ماسک هنر آنرا پیموده اند باید این دو تیاتر را با هم آشتی داد باید آن گروه بزرگ تیاتر های بازار را به سالون های تیاتر واقعی کشاند و در آغاز کار رویه نمایش را با محتوای آموزنده در سطح فکر آنان تهیه



تمنت موسیقی در زینب‌ننداری

(بزکی چینی) یاد آوری دوستانه است برای نویسنده و تهیه کننده محیط مادر این مورد که کود که نرانباید از یار بروند .

برای اولین دفعه نوازند ، آوازخوان و آکتر بیک سویه از عواید کنسرت سهم میبرند .

امیر محمد در خشمش دا رد در بخش کنسرت نمایش آواز جوانانی چون ظاهر هویدا، حبیب - شریف، مسحور جمال، وحید خلاند ونسیم شرکت دارند که هر کدام آهنگ يك پارچه تازه ای را که اجرا مینمایند خود شان ترتیب نموده و خوب استقبال میشوند . در این بخش تو و میت نو ز معروف ننگیالی که رهبری اعضای آرکستر را نیز به عده وارد افسون میکند و این هنرمند جوان مثل همیشه در کار رهبری و نوازندگی خود موفق است .

ظاهر هویدا آوازخوان با استعداد که یکسال است تصدی پروگرام نمایشی رادیو پی را عهده دار است تو نیست است با محتوای طنز ز مینه این پروگرام شنو ندگان زیادی را برای رادیو جلب نماید دایر کتر و تنظیم کننده عمو می

حاجی کامران در پیس کوتاهتری (خواب آلوده زاده) با طنز تلخ ونیش سخنش هسته يك واقعیت دیگر محیط را میگشاید و مارا با تیپ دیگری از اجتماع ما موفقانه آشنا میسازد . ونمایش (بزک چینی) که ظاهر اولین گام در راه بوجود آوری تیاتر کودکان است مارا متیقن میسازد که اگر شالوده این تیاتر خوب گذشته شود و پایه ها خوب بالا رود استعداد های هست که قابلیت شکوفا شدن را دارد و چهره های که هنر مندان واقعی کودکان گردند در این پیس زحمت کشی و تلاش سردار محمد ایمن درد ایرکت و تهیه مالک و ابرگردان نوشته از شکل فولکلور يك به شکل نمایشی امید وار کننده است و بازی حسا بشده حبیبه عسکر ، انیسه و هاب شکیلا عزیز زاده ، صوفیا هدف ماریا عسکر و

نمود و این راهی است که گروه هنرمند ، رادیویی کنسرت آنها می می پیمایند و موفق نیز هستند ، نمایش رادیویی کنسرت که با سهم گیری رادیو افغانستان و دپارتمنت موسیقی و به هست عده ای از خوب ترین آواز خوانان و آکتران ما به نمایش گذاشته شده است . با چنین روحیه ای ترتیب گشته و از چنین خاصیتی بر خور دار است پیس های کو تاه (اطفا ئیه) خوش نگاه دارند .

معدن مس عینک

معدن مس عینک در ۵۶ کیلو متری جنوب شهر کابل در منطقه (عینک) که از مربوطات ولایت لپوگر است، قرار دارد.

پروژه اکتشافی این معدن که فعلاً مصروف کار و تحقیقات در این ساحه میباشد، ساحه سه کیلو متر ربع قسمت مرکزی معدن را تحت سروی قرار داده و در نظر است تا در مدت سه سال ساحه (۶۰) کیلو متر مربع ساحه معدن مذکور سروی شود.

انجنیر عصمت اله آمر پروژه در جواب سوالی گفت: فعلاً پروژه فقط چهار تونل را در عمیق معدن حفر کرده است که دو تونل در قسمت

مرکزی یک تونل در چهار کیلو متری غرب و تونل آخری در بین تونل‌های مرکزی و غربی حفر گشته است.

وی گفت عمق معدن در قسمت‌های مختلف تغییر میکند چنانچه در یک قسمت از ۱۸-الی ۸۳ متری طبقات مس به نظر می‌خورد در حالیکه در قسمت‌های دیگر از ۱۴۴-۱۸۰ متر

مواد قرار دارد.

منطقه سروی شده این معدن از سطح بحر (۲۴۸۰) متر است و ارتفاع کوه در این منطقه از ۱۰۰ تا ۱۵۰ متر میرسد.

فیصدی مس معدن عینک تا بحال بصورت موثق معلوم نیست به اثر تحقیقات علمی که صورت گرفته از یک الی یکتیم فیصد

پیش بینی شده میتواند البته این مقدار مس از نظر استخراج اقتصادی میباشد گرچه در کشور های صنعتی مقدار فیصدی معدن مس ۴-۷ فیصد قابل استخراج میباشد.

انجنیر عصمت اله آمر پروژه اکتشافی معدن مس عینک گفت: قرار یکه از جوار این معدن، بعضی سکه ها و سفال های قدیمه پیدا شده نشان میدهد که از این معدن در سابق هم استفاده بعمل آمده و همچنان در ضمن کار و عملیات گروپ اکتشافی یک تعداد مغاره و سوف ها نیز پیدا شده است که دلیل به استفاده از معدن است باستان شناسان بعد از تحقیقات علمی در مورد سفال و سکه های یافت شده گفته اند که در حدود (۱۲۰۰) سال قبل از این معدن، مردم همان وقت استفاده کرده اند.

کشف جدید این معدن در سال ۱۳۵۲ در ماه سرطان صورت گرفته است کار سروی آن در بیست و دو جدی سال گذشته بشکل مقدماتی آغاز یافت و امید است تا کمتر از سه سال کار سروی آن به پایان برسد. فعلاً کار اکتشافی معدن با سرعت زیاد به سه شکل کندن جز ها بر مه کاری به فاصله های صد متری برای تجزیه لایه‌های و به شکل تونل های بزرگ حفر می شود.



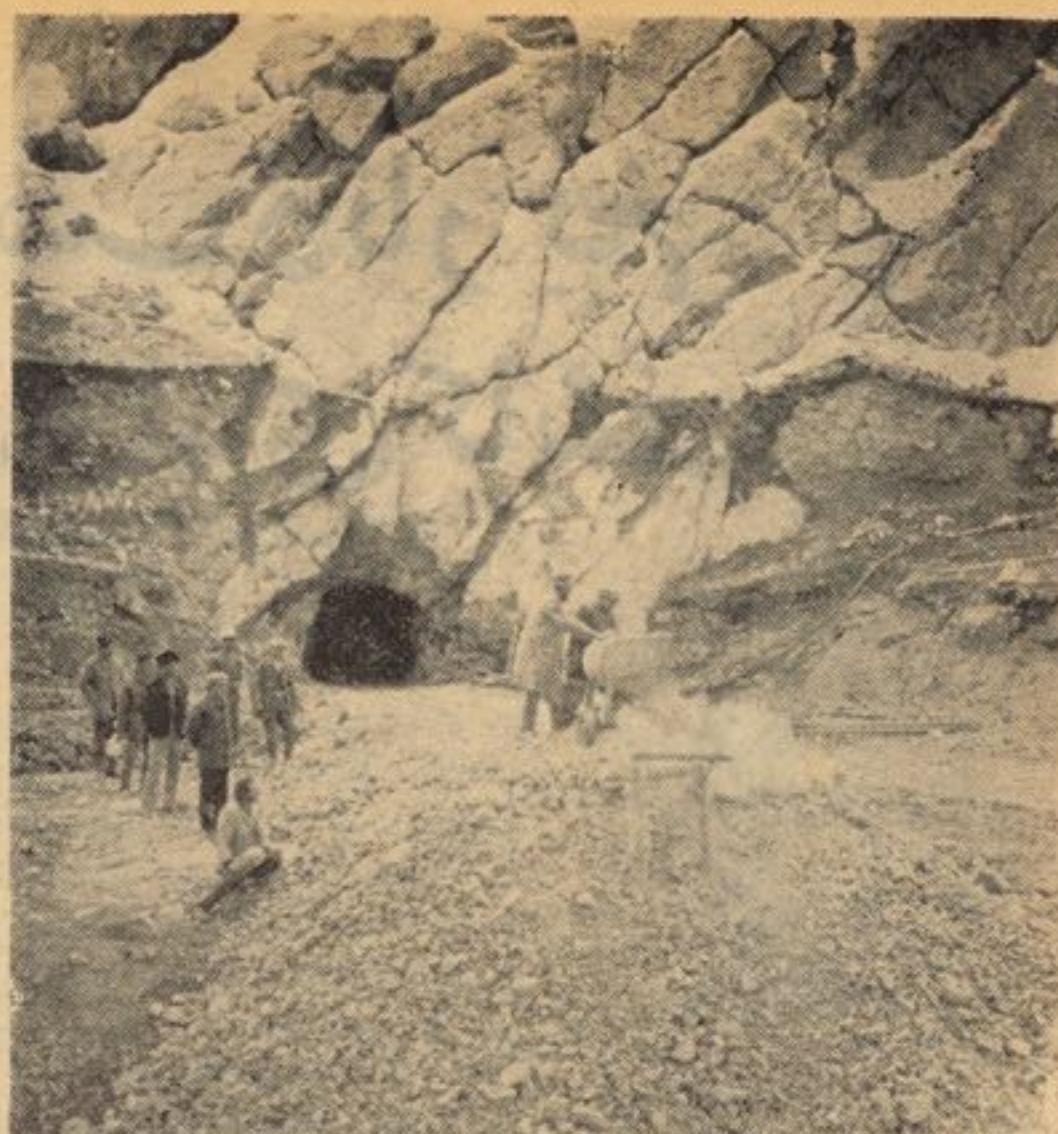
انجنیران جوان در بین صوف ها نمونه ها را می گیرند تا فیصدی مس در آن معلوم گردد.

حالی که فعلا در مدت کم (۱۱۵۰) برمه کاری و دیگر ضروریات معدن متر تونل حفر کرده ایم، تونل اول یکصد و بیست و پنج متره با دوشاخه (نه) متره و سی متره و تونل دوم با (پنججاه) متر اصل و دو تونل بشکل فرعی (شصت و نه) متر و ده متر و همچنان تونل اصلی سوم با یکصد و چهل و نه متر و شاخه های (دوازده) و (هفده) متره و تونل آخر با (پنججاه و شش) متر حفر گردیده است. البته این نشانه جدید پروژه میباشد.

آمر پروژه نبودن آب کافی و نبودن کارگر را در منطقه معدن از مشکلات عمده و نامرد ساختن گفت: نبودن کارگر مسلکی و دوری راه ما را مجبور می سازد تا کارگر و مزدور کار از کابل استخدام کنیم عدم آب کافی برای

مشکل رفع گردد. مشکل دیگر موجودیت سوف های قدیم در داخل تونل میباشد که هنگامی حفر کردن تونل، سر از زیر شدن خاک و غیره مواد طبیعی باعث کندی کار میگردد.

بنیادلی انجینیر عصمت الله در قسمت مامورین و کارکنان این پروژه چنین گفت: در گروپ اکتشافی مس عینک، هفت نفر متخصص خارجی، (۶۸) نفر مامورین اداری و مسلکی و (دو صد و چهل) نفر کارگر در سه تایم داخل خدمت میباشند.



آمر پروژه افزود: برپای کار طور - یست که بایست در سه سال ۳۷۰۰ متر تونل در این منطقه حفر گردد.



یکی از تونل هائیکه تازه حفر آن آغاز یافته است که در همه جا تونل های قدیمی مانع کار کارگران گردیده



در هر حصه از تونلها برای گرفتن نمونه سنگ از وسایل دست داشته استفاده بعمل می آید تا فیصدی مس در معدن معلوم گردد.



کریستوف کلمب د تار یخ

ډیر لوی کاشف



متن کاریکرو ، کبانیوونکو او مانو گانو ته داسی لولی : (دلوی خښتن په نامه ، مونږ (دون فر دینانند) او (دونا ایر ا بلی) دکاستیل ارا گون ، لیون ، غر فاطه ، توله دو ، والانسیا او دجبل الطارق اوبالریک د سیندونو کناری ، کنت بارسلون ، دوک آتن ، تیوپارتیا مارکیز او اورستان ټولواک او ټولواکمنی د سلطنت د شوری تصمیم او لارښودنه پالوس د بندر اوسیدونکو ته اعلاموو .

دلوی خښتن په نامه مونږ کرسټیف کلمب په امیر الجری ټاکلی دی ترڅو پخپله نقشه اوز مونږ په لگښت په سمندرونو کښی د نوو سیمو د کشفولو په هڅه کښی شی . ددغه فرمان په صادریدو سره د پالوس محل حکومت موظف دی چه په لسو ورځو کښی د اړتیاوړی بیړی د خپلو وسایلو سره برابرې کړی .

اود بندر مانو گان مکلف دی چه د کرسټیف کلمب تر فرمان اولار ښو دبی لاندی دلوی خښتن په مرسته دهغه سره ملگر توب وکړی .

د ۱۴۹۲ کال د اپریل په ۳۰ نیټه په غر فاطه کښی لاسلیک شو .

د بیړیو برابرول په لسو ورځو کښی غیر ممکن دی ، له همدغه امله دری میاشتی وخت نیسی چه دری بیړی چمتو شی . لومړنی پوه گالیسا بی بیړی ده چه د (خوان دولاکا) تر لار ښودنی لاندی د پالوس په بندر کښی

لنکر اچولی ده اودا هماغه بیړی ده چه د کلمبوس د فرمان ور کولو او لار ښودنی خای گرځی اود تاریخ په پاڼو کښی د (سانتیا مار یا) تر لار ثبتیږی . دغه بیړی سل ټنه ظرفیت اوله اویا څخه تر اتیا ټنه پوړی اوب دوالی لری .

دوهمه بیړی د (تینا) په نامه ده ، وزن یی شپيته ټنه او اوږد والی یی اویا ټنه ده . کلمبوس دغه بیړی د سرو زرو په زړه سگو له خپل خښتن (مارتین) څخه اخلی . دریمه بیړی چه

● هغه ما جراغو ښتونکی چه له اوقیانوس څخه ونه ویرید ، هند ته در سیدو په لاره کښی یی نوی خاوره کشف کړه او د اسپانیې د پاره یی ډیره لویه استعماری خاوره منځ ته راوستله .

● کلمبوس دخپلی نقشی د عملی کولو په لاره کښی ډیر ځله له خنډونو اوموانعو سره مخامخ شو ، خو هیڅکله یی له خپل عزم او ارادی څخه لاس وانه خیست او خو کاله وروسته یی خپله اراده عملی کړه .

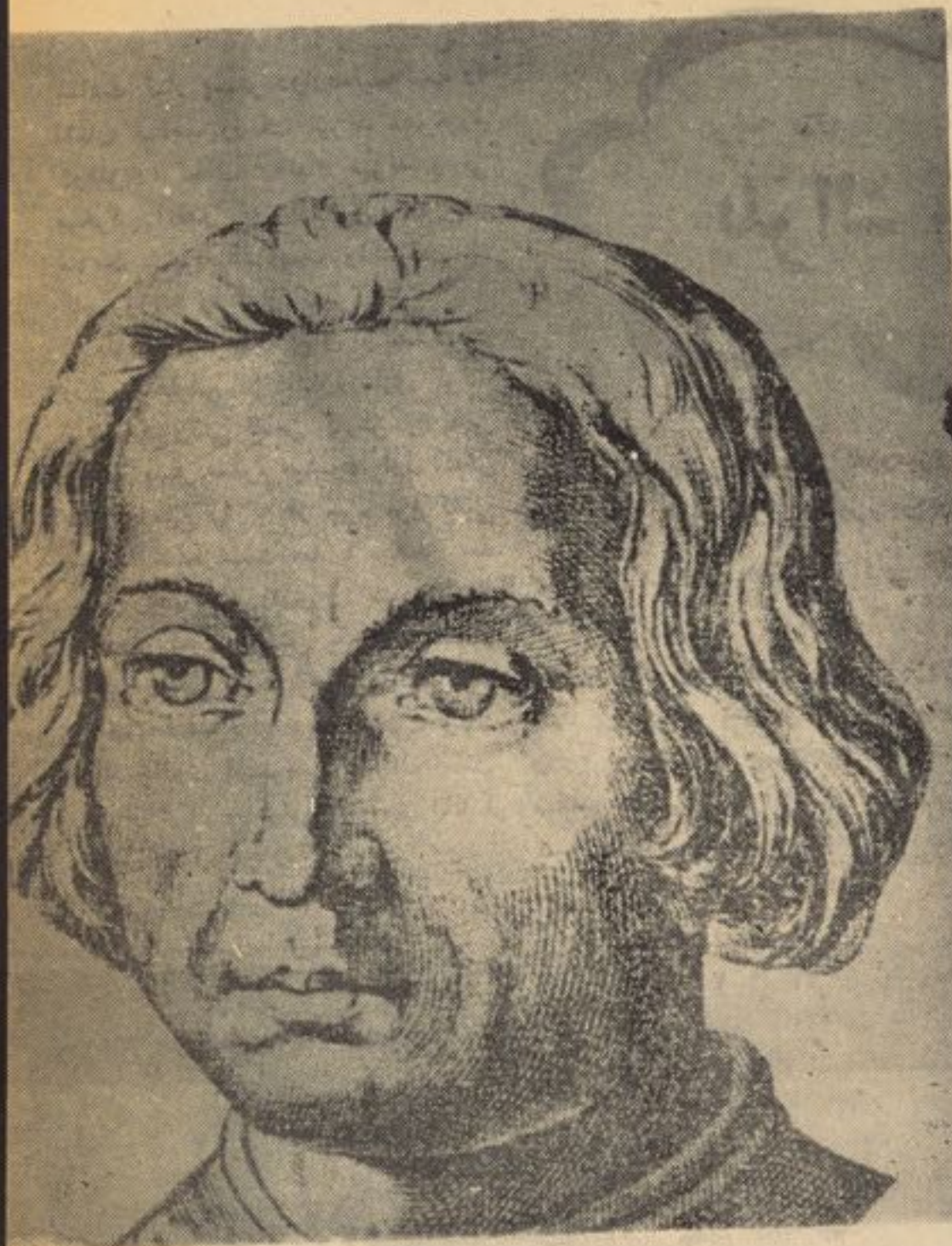
۳- دنوو کشف شوو ځمکو د شتمنیو او لاس ته راغلو عایداتویو په لسمه برخه د کلمبوس وی .
۴- سفر یو په اتمه برخه پخپله د کلمبوس په غاړه ده ، په مقابل کښی به د شتمنیو او عایداتو یو په اتمه برخه به په ده پوری اړه ولری . ددغه تړون نه وروسته ټولواکمنی ایزابلی په لاتینی ژبه د کلمبوس د پاره یو پاسپورټ صادرولی او څرنکه چه هدف د چین او هندد خاورو کشفول دی ، دده د پاره دری پانی معرفتی لیکونه هم لیکي . لومړنی معرفتی لیک د چین دامپرا تور (لوی خاقان) په نامه دی او دوه نور معرفتی لیکونه د دوو نورو نابیزندل شوو پاچاهانو په عنوان دی چه د نومونو خای یی تش پر ښودل شوی دی تر څو کلمبوس دهر چا نوم چه ایجاب وکړی او وغواړی ، پکښی ولیکي . تردی وروسته کلمبوس د خپل زوی

لومړنی سفر :
کلمبوس تصمیم نیسی چه د (پالوس) بندر د خپل حرکت خای وټاکي او ضمنا په هماغه کښی بیړی اومانو گان وویښی او ویی ټاکي .
کلمبوس (پالوس) ته تر رسیدو وروسته بیا صومعی ته ځی او له خپل زوی څخه لیدنه کوی . وروسته بیا د ۱۴۹۲ کال د می په ۲۳ نیټه دخپل دوست (فری خوان برز) د پالوس د صومعی د رئیس سره د (سین جارج) کلیسا ته ځی . په کلسا کښی د صومعی رئیس ددربار د فرمان

(پینتا) نومېږی ، په اسپانیه کښی جوړه شویده اوله (تینا) څخه لږ څه لویه ده اود کلمبوس په لارښودنه د طوفان په وخت د انډول دسا تلو دپاره د تیرو ټوټی دهغی په شاو خوا کښی څپوی ، مثلث ډوله باد بانونه د مربع ډوله باد بانونو سره چه په باد کښی زیات کښل کیږی ، بدلوی دخلکو د عقل او سترگو د تیرایستلو دپاره په بیړیو کښی زیکه ښیښی ، دښکاری باز ونو ټانگولی اودغه راز نور بی ارزښته تجملی اجناس پاروی ددری واړو بیړیو نوی تنه مانو گان تقریبا په زوره پیدا کوی ځکه چه هیڅ مانو نه چمتو کیږی خان په خطر کښی واچوی اوهغه سفر ته لارښی چه هیڅوک یی ستندیدو ته قایل نه دی . کله چه لومړنی مقدمات برابر یږی ، ددولس میاشتنی سفر په اندازه خوراکی مواد او خوړی اوبه په بیړیو کښی پاروی .

د کلمبوس په لار ښودنه نهه دریږش ټنه مانو په سانتا ماریا ، نهه ویشته تنه په پینتا او دوه ویشته تنه په تنیا کښی خای نیسی او سمندری غلو سره د مقابلې دپاره په هره بیړی کښی دری دری توبونه هم نصب کیږی .

دهری بیړی دپاره یو جراح هم په نظر کښی نیول کیږی اویو تن یهودی چه په عربی ، یونانی ، اسپانیایی ، پرتگالی اویتالیایی ژبو پوه هیږی ، د مترجم په نامه له ځان سره اخلی .



اویو بل تن هم دسفر دپینو په
نبتولو مامور وی کلمبوس دافسرانو
اومانو گانو دزړه دخوښی دپاره دهر
تنمانو دپاره دسرو زرو داو دالرو
دافسرانو دپاره دسرو زرو دخواړ لس
دالرو اود بیړیو دعملی او کارکوونکو
دپاره دسرو زرو دخلور اعشاریه پنځه
دالرو معادل حقوق ټاکي اود ټولو
خلورو میاشتو حقوق مخکښی وړ-
کوی. (گارسیا فرناندر) داکتر او
جراح هم په لار ښوونکی بیړی کښی
په خدمت کمارل کیږی کله چه ټول
وسایل برابر بیړی، کلمبوس دخدای
پامانی دپاره دټولو اکښی حضور ته
راځی، وروسته وروسته بیا د خپل
زوی دیگو اونورو خپلوانو سره مخه
ښی کوی، وروستی شپه ده لاراییدا
په صومعه کښی په لمانځه اودعاتیر
وی اودسپا دسفر دپاره خان چمتو
کوی. سبا چه ۱۴۹۲ کال د اگست
میاشتی دریمه نیټه اودجمعی ورځ ده
دپالو س بندر دلیدلو وړ ښه لری، د
ښار ټول خلک په بندر کښی راغونډ
شویدی اوله دی امله چی دغسی یو
سفر ایلمپانه اوبیرته نه راستنیدل
بولی، ټولو خان ته غم خپلی ښه نیولی
ده، حتی هغه ډله چه ترنورو زیات
احساساتی دی ژاړی، دکلمبوس د
خوځیدو لار له پخواڅخه حساب
شوی اوروښانه ده هغه غواړی چه
شمالی باد څخه په استفادی سره
«کناری» ټاپو گانو ته لاړشی، هلته
نوی درجه دلویدځ په لوری خپله لار
واړوی اودختیځ له باد اوله نسبتا
آرام سمندر څخه سمندر څخه په
استفادی سره خپله لار تعقیبه کړی،
دسفر په دریمه ورځ دسخت باد په اثر
دپلینتا دبیړی بادبان شلیری اوزیان
ورته رسبیږی. سره ددی د اگست په
دیار لسمه نیټه دکناری ټاپو گانو ته
رسبیږی اوله دی کبله چه (پنیتا) تر
میمولو ته اړتیا پیدا کوی، دکلمبوس
په لارښورنه هغه لاس په لاس تلوړی
اودوی نوری بیړی کو مرا ته
چه دکناری دټاپو گانو په وروستی
لویدیځه برخه کښی یوه ټاپر ده
خوځیږی.

دسپتمبر په دوهمه نیټه دپنیتا
بیړی هم چمتو شوی اودری واره
بیړی (سان سباستین) خواته
حرکت کوی او هلته لنګر اچوی.

دسمتمبر په شپږمه نیټه له سان
سباستین یا دپنخلسمی نړی له ورو
ستی برخی څخه حرکت کوی اود

لویدیځ خواته خوځیږی او په هغه لار
بانندی گام ږدی چه تر هغه وخته
پوری څوک پکښی نه ؤ تللی.

دسپتمبر له نهمی نیټی څخه ورو -
سته وچه بالکل وړک کیږی حتی
د(تزیفا) دغره دولس زره فتمیز څوکه
هم نه لیدله کیږی اومانو گانو ناڅاپه
خان په نا پایه سمندر کښی وینی.

دسپتمبر په څوار لسمه نیټه چه د
کناری له ټاپو څخه دوه سوه میله
لیری شوی ؤ، ناڅاپه په یوه عجیبه
پښه وشوه په دی معنی چه د قطب
نماستن دی پرځای چه دشمالی قطب
پرلوری وگرځی، دلویدیځ خوا ته

څرخي اوهر څومره چه وړاندی ځی
دلویدیځ خواته دغه حرکت زیاتیږی
دغه حرکت دبیړیو په سپرلیو کښی
یوه هنگامه واچوله، ځکه گمان یی
کاوه چه هلته دنړی وروستی برخه ده

اوویل به یی (په سمندر کښی زهرن
لارښوونکی یوازی همدغه ستن دی
اوهغه هم خپل قانون له لاسه وړ-
کړیدی، نوپه کومه هیله باید وړاندی

تک وشي؟ دوی ټینګار کاؤ چه له
هماغه ځایه باید راستانه شي. مګر
کلمبوس دلته هم خپل ځان له لاسه
ورنکړی. په زړه پوری خبره داده چه
حتی تر نن ورځی پوری پوهان په دی

نډی پوه شوی کله چه کومه بیړی
هغی برخی ته رسبیږی، ولی دقطب
نما ستن خپل قانون له لاسه ورکوی
یو دیرش ورځی تیریږی اود وچو

کومه ښه نه لیدله کیږی، مګر د
بیړیو سپرلی پخپله لار کښی مهاجر
الوتونکی او ځینی نور سمندری
حيوانات وینی اوله همدغه امله وچو

دنژدی والی هیله ورته پیدا کیږی.
کلمبوس دخپلو ملګرو دزړه دخوښی
اود هغوی دگپوډی اوالی گولی د
مختیوی دپاره هغه چاته چه لومړی

خل وچه وینی، دسرو زرو پنځه زره
سکه جایزه ټاکي او وهل شوی واټن
هم څوسوه میله کمه ښی داکتوبر
دیولسمی نیټی دشی په لسو بجو

یعنی په اوقیانوس کښی له دوومیا
شتو او لسو ورځو لالهاندی څخه
وروسته بالاخره وچی یاد کلمبوس
په عقیده هند ته رسبیږی.

دشیپي دلسو بجو په شاوخوا کی
مانو گان تیلی څراغ ته ورته رڼا وینی
چه سپوږمی هم ځلیری، دپنیتا بیړی
دلارښوونکی په عنوان وړاندی اودوی
نوری بیړی دنیم میل په فاصله په

هغی پسې حرکت کوی، (سانتا ماریا)
په ښی خوا کښی او (تینا) په کینه
خوا کښی ده. دزی واره بیړی په ډیر

رڼاهم سمدستی وړک کیږی. داکتوبر
د ۱۲ شپی د دو بجو په شاوخوا کی
د (پنیتا) له بیړی څخه ناڅاپه آواز
پورته کیږی- (وچه وچه). دبیړی

خواند هم چه (پینزون) نو میږی وچه
وینی اود چټکتیا دکمولو په ترڅ کی
دبیړیو دلار ښوونکی دخبرولو دپاره

دټوپ ډزی کوی، کله چه (سانتا
ماریا) بیړی نژدی کیږی، کلمبوس په
لوړ آواز وایی- (آلوزو پینزون!)

وچه تاپیدا کړه، دسرو زرو پنځه زره
سکه په ټاپوری اړه لری.)
داخل وچه دروغ نه ده او ټول
سپرلی په ډیری تعجب سره نوی

نړی ته څیر کیږی. دکلمبوس په امر
بیړی دسمندری غټو تیږو له وړی
څخه ځای په ځای لنګر اچوی او تر

یوه شنه او زرغونه ټاپو وینی. دغه
ټاپو په ونو، گلانو اوراز راز وښو
پته ده اود الوتونکو مرغانو چغېار

له لیری څخه اوریدل کیږی وروسته
څرګندیږی چه نوموړی وچه (باهاما)
له ټاپو گانو څخه د (گوا ناهاڼی) ټاپو

ده چه داستوا دکرښی دپاسه په شلو
درجو کښی موقعیت لری. بیړی د
دغی ټاپو په شاوخوا گرځی او د

غرمی په شاوخوا کښی په یوه کم
ژوره خلیج کښی چلن ورځ د(فرنا-
ندر) خلیج بلل کیږی، لنګر اچوی.

دکلمبوس په امر دبیړی ټول سپرلی
نوی کاپی اغونډی. سازیان دخوښی
دآهنگونو په غږولو پیل کوی اوبیا
وچی ته دپلی کیدو دپاره چمتووالی

نیسی.

کلمبوس په هغه ماکو بانندی چه
کاستیل سلطنتی نښان اویو صلیب
پکښی شته، سپریری اود ساحل

خواته ځی اوپه هغه ټاپو بانندی د
لومړنی سپین پوستکی په عنوان پښه
ږدی چه په سپینو تیږو پوښل شویده

دنوی نړی کاشفان ددعا کولو اوڅو

ترجمه (رز)

بلزاک، چهره جاویدان

ساعت کنار بستر دوازده نیمه شب را نشان می‌دهد و زنک می‌زند «هونوره دوبلزاک» لحاف را کنار می‌زند و بر می‌خیزد. آنقدر که لازم پوره - چار ساعت خوابیده است و اکنون باید کار روزانه را آغاز کند.

بلزاک مردیست چاق و سنگین وزن. پاهایش از اندازه عاری کوتاه تر است و وقتی لباس کارش را به تن می‌کند بهتر معلوم می‌شود. اول کفش های راحتی را که از چرم مرا کشی ساخته شده است، به پا می‌کند. بعد جامه راهبانه و درازی را میپوشد. به دور کمر بزرگش یک زنجیر طلایی را می‌بندد. به این زنجیر یک چاقوی کاغذ پری، یک قیچی کوچک و یک چاقوی قلمتراش آویزان است. بلزاک با سنگینی به سوی اتاق کارش می‌رود. چار تا شمع را روشن

می‌کند. پشت میز کوچکی که روی میز سبز رنگی دارد، قرار می‌گیرد بر میز توده پی از کاغذ های آبی رنگ دیده می‌شود.

اکنون دیگر وقت آن است که شروع کند. رومان نویس بر جسته قلمش را در دیوات فرو میبرد و با سرعت شگفت انگیزی به نوشتن می‌پردازد. تنها لحظاتی توقف می‌کند که چند

جرعه قهوه می‌نوشد. بدینصورت، کاسپیده دم به کارش ادامه می‌دهد. کار او بسیار عظیم است برای اینکه (بلزاک) روی مجلات سلسله پی، ظاهراً تا تمام، کار می‌کند که خودش آن را (کمپدی انسانی) می‌نامد. این کار تا پایان عمر پر عمر او به درازا کشید.

در سال ۱۸۳۳ هنگامیکه نخستین بار اندیشه نوشتن کمپدی انسانی در ذهن او پیدا شد، فریاد کشید:

«من یک نابغه خواهم شد!»

تنها یکی دو نفر این سخن او را در آن هنگام باور کرده بودند. بسیاری از مردم اصلاً (بلزاک) را به چشم یک نویسنده نمی‌دیدند. فکر می‌کردند که او یک دلقک است این وضع کاملاً مفهومی بود زیرا بسیاری از مردان بر جسته در شخصیت های شان پهلوی های عجیب و غیر عادی دارند.

«بلزاک» در سال ۱۷۹۹ زاده شد

پدرش معاون بناروال شهر (تورن) بود. «بلزاک» به سمت قانوندان به کار آغاز کرد. ولی این شغل او را پسندیده نیامد. از نیرو تصمیم گرفت تا به نویسندگی روی آورد. از وقت گرفتن این تصمیم تا ده سال برای (بلزاک) سخت فلاکتنا بود. در مدت این ده سال با نامهای گوناگون کتاب پشت کتاب نوشت. ولی همه با ناکامی روی به رو میشد. سر انجام به کار چاپ و امور نشراتی روی آورد. نتیجه بدتر بود.

(کار بلزاک) به افلاس کشید.

ناگزیر شد از شر قرضداران به دهکده پی در بیرون از پاریس فرار کند. درین دهکده در خانه کوچک منزل گزید و یکبار دیگر دست به قلم برد. در همین دهکده بود که در سال ۱۸۳۰ کتاب «پوست خرواحشی» را نوشت (این کتاب با نام (چرم ساغری) به دري بر گردانیده شده است مترجم) این کتاب نام (بلزاک)

را بلند آوازه ساخت. دیگر سالهای



تغییر دادن پروفها خرج اضافی را ایجاب میکرد و مولفان ناگزیر بودند تا آنجا که امکان داشت، پروف را تغییر ندهند. ولی «بلزاک» اینطور نبود. وی پروفها را به حیث اساسی برای دو باره نویسی به کار میبرد هر سطر و هر پره گرا فدا خط میزد و از سر مینوشت. لاست نویس «بلزاک» سخت ناخوانا بود و چاپخانه داران دسته مخصوصی را موظف به خواندن دست نویسهای «بلزاک» کرده بودند.

«بلزاک» این شیوه کار را برای مدت کوتاهی اختیار نکرد. بیست و یکسال بدین شیوه کار کرد غالباً ساعت شش از کار دست میکشید تا دو ستانش را ملاقات کند و غذا بخورد: درین وقت زیاده غذا میخورد چنانکه دریک مورد، مهمانی او را دید که صد تا صدف، دوازده پارچه گوشت، یک مرغابی، یک دانه ماهی بزرگ و دوازده دانه ناک را خورد. بعد، ساعت هشت شام به خواب میرفت و تا ساعت دوازده نیمه شب میخوابید. ساعت دوازده، همه چیز از سر شروع میشد.

«بلزاک» غالباً شکایت میکرد: «من اسیری هستم که باید در کشتی پارو بزند یا روی من قل است».

درواقع او اسیر بود، داستانهای او چون «پندارهای گمشده»، «با با گوریو»، «پیره»، «آلرت ساوا روس» و دیگرها از چاپ بیرون میشد. این داستانتها باید سیل پول را به سوی او سر از یر میساخت. ولی بخش عظیمی از درآمد او به مصرف تغییر پروفها میرسید و آنچه برای خودش میماند تکافوی خرج گزاف او را نمیکرد.

شاید فکر شود که «بلزاک» با این شکل زندگانی، اصلاً وقت برای مصرف پول نداشت. ولی اینطور نیست. برای اینکه گاه گاهی میسر عاری را بر هم میزد و باز از سر می گرفت و برای جبران این اختلال با شدت بیشتری کار میکرد. باری در پایان یک مهمانی به میز باننش گفت:

«برای جبران امشب باید چارده ساعت بلاوقفه کار کنم»
وقتی «بلزاک» در کاری سرگرم میشد، هفته ها کسی وی را نمیدید بقیه در صفحه ۵۹



انگیز است، بلکه شیوه کارش نیز عجیب بود: سراسر شب را کار می کرد بعد حمام میگرفت. ساعت نه صبح پروفهای آخرین کتابش را می آوردند و «بلزاک» تمام صبح و بعداز ظهر را به تصحیح پروفها سپری نمیکرد.



وناگهان اندیشه نوشتن (کمیدی انسانی) به ذهنش رسوخ کرد

رنج او سپری شده بود و «هانوره دو بلزاک» به زندگی نوینی پامی گذاشت.

«بلزاک» حق نداشت کلمه (دو) را به نامش ببندد. ولی او شیفته القاب و عناوین بود. وی پول خودش و دیگران را مثل ریک خرج می کرد. با اینهم «بلزاک» به گردآوری برخی از اشیاء سخت دلپستکی داشت او خانه خودش را در خیابان (کاسینی) با کتاب، آتاکه وساعتهای گوناگون انباشته بود. برای قسمتی از این اشیاء پول پرداخته بود و برای قسمت دیگر هرگز چیزی نپرداخت. برای او قرضداری پروا نداشت. وی یک نویسنده بود و فکر میکرد که تنها مردم عادی از شر قرض را حست هستند.

وناگهان اندیشه نوشتن (کمیدی انسانی) به ذهنش رسوخ کرد. این اندیشه «بلزاک» را به هیجان آورد. برای اینکه پیش ازین هرگز کتابی به این طول و عرض ننوشته بود. از این لحظه به بعد، کتاب بهایش باید همه اجزای یک نقشه عمومی میبود هر رومان، یا دسته رومانهای پاره از خصوصیتهای مربوط به روش آدمیان را روشن سازد. آدمهای هر رومان باید بار دیگر و بار دیگر در

معدن جرقدوق سی ملیارد متر مکعب گاز

راپور: مریم محبوب افسری

ظرفیت دارد

گاز در ذخیره مذکور گفت نظر به مطالعه که صورت گرفته ذخایر گاز ساختمانهای جرقدوق-جوراسیک خواجه گوگرد از نوع ترش میباشد یعنی گاز مذکور دارای هیدروژن سلفاید و کاربن دای اکسید می باشد طور مثال فیصدی هیدروژن سلفاید به حجم (۲۴٪) و کاربن دی اکسید (۸۰٪) در ساختمان گتریف جرقدوق کافی برای تولید عزم جرقدوق تثبیت گردیده است سلفر گاز مذکور مخرب بوده پیش از انتقال ایجاب تجزیه را مینماید. وی خاطر نشان کرد که زیر و برای بهره برداری گاز ترش بر علاوه تا سیسات از قبیل دستگاه تجمع و خشک کردن گاز، ایجاب احداث دستگاه تجزیه سلفروکاربن دای اکسید را مینماید. بناغلی زمان رئیس پلان وزارت معادن و صنایع در پاسخ سوالیکه در آینده چه پلانی در مورد ذخیره مذکور مد نظر است چنین گفت

«در پروژه ساختمان جرقدوق که دارای (۳۰) میلیارد متر مکعب گاز ترش میباشد یک دستگاه تجزیه سلفر به ظرفیت سالانه دو میلیارد متر مکعب گاز در سال پیش بینی گردیده است چون فیصدی هیدروژن سلفاید در گاز طبیعی ساختمان جرقدوق کافی برای تولید عنصر سلفر نمیشد فلذا سلفر مذکور بعد از پرو سس مشتمل ساخته میشود و سطح عمیق چاه ها در جرقدوق (۲۲۰۰) متر تعیین گردیده است و قرار است در طول پانزده سال اول بهره برداری به تعداد (۴۴) چاه حفر گردد. و همچنان قرار است به طول (۳۵) کیلومتر پایپلین به قطر (۵۲۹) میلی متر برای انتقال گاز جرقدوق الی خواجه گوگرد که پایپلین انتقال گاز موجود است میباشد تمدید گردد

آب مورد ضرورت این پروژه از بقیه در صفحه ۶۳

در پروژه ساختمان معدن جرقدوق یک دستگاه تجزیه سلفر به ظرفیت سالانه دو میلیارد متر مکعب گاز در سال پیش بینی گردیده است.

نفتی در کشور چنین ادامه داد. در اثر تفحصات چندین ساله ذخایر ساختمانهای جوراسیک و گتریف خواجه گوگرد جرقدوق یتیم تاکنون خواجه برهان جمعه واسک کشف گردیده است. از جمله ساختمانهای فوق الذکر نعل از طبقه گتریف خواجه گوگرد بهره برداری ادامه دارد ذخیره موصوف در حدود (۳۸) میلیارد متر مکعب گاز شیرین تثبیت گردیده بود. از آنجمله بیش از (۱۵) میلیارد متر مکعب گاز تا حال استخراج گردیده است. بناغلی انجنیر زمان در مورد نوع

دولت جمهوری افغانستان غرض رفاه و آسایش بیشتر مردم به تاسی از پلانگذاری های اقتصادی در کشور که در سالهای ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ جهت ترقی و بلند بردن سویه عمومی ایجاد شده جهت تسریع و تطبیق این پلان هائیسای و تلاش زیادی به خرج داده خواهد داد.

دولت جمهوری غرض بهره برداری از منابع طبیعی و منابع نفتی، نقاط مختلف کشور بخصوص نقاط شمال مملکت را تحت ارزیابی قرار داده تا به منظور تطبیق پلان مطروحه بتواند از انرژی نفت گاز بطورول طور باید و شاید استفاده مزیستی جهت ارتقا و انکشاف صنایع در کشور بنماید. این عمل در همه نقاط با جدیت تمام در جریان عمل قرار گرفته است. ایتک گوشه ای ازین فعالیت ها راجعت استفاده مزید خوانندگان عزیز طی مصاحبه ای که با انجنیر عبدالسمیع زمان رئیس پلان وزارت معادن و صنایع بعمل آمده، قرار میدهم فعالیت در مورد تفحصات نفت و گاز در مناطقی شمال افغانستان از سال ۱۳۳۴ آغاز یافته است که در پلان های اول - دوم و سوم پنجساله مملکت با اندازه ۲۴۵ هزار متر برمه کاری تفحصاتی و استخراجی انجام یافته است.

که باین اساس اگر برمه کاری های دو ساله پلان پنجساله چهارم نیز در نظر گرفته شود مجموع برمه کاریها به (۳۱۰۴۵) متر بالغ میگردد.

دپلوم انجنیر زمان رئیس ریاست پلان وزارت معادن و صنایع ضمن ارائه این مطلب در مورد تفحصات



دستگاه برمه کاری که در یکی از ساحات تفحصاتی صفحات شمال مملکت به کمک متخصصین افغانی فعالیت میکند

گروهی هنر...

با شرکت: هدف، روشن، پیمان،
قدیری عزیز زاده، کامران و حبیبه
عسکر.

نوشته از: احمد منیر هویدا.
دایرکت: ظاهر هویدا -
وحاجی کامران در نقش خواب
آلوده زاده دایر کترو تنظیم کننده
عمومی پرو گرام ظاهر هویدا.
گوینده: حمید جلیا.

تهیه کننده: رادیو افغانستان
ودپار نمیت مو سیتی به همکاری
افغان فلم.

رهبر رکستر: نکیالی
آواز خوانان: ظاهر هویدا - حبیب
شریف - مسحور جمال - وحید خلاند
و نسیم.

دیزاین و دیکور: کهزاد.
ساختمان دیکور: کهزاد، قیوم
زاده، حیات الله، نسیم، تاج محمد
و ظاهر هویدا.



پیس بزرگ چینی

چیست؟
میگوید:

- فراهم آوری زمینه های تازه
برای سرگرمی آموزنده بمردم و به
تقریب نخستین جشن جمهوری است
افغانستان هدف اصلی واولی ما از

تدویر این نمایش است ودر قدم دوم
کارگرفتن از استعداد های خوب
برای ارضای ذوق های هنری محیط
تفاوت اساسی این نمایش با آنچه
در گذشته بمردم ارائه میکردید،
دراین است که ما کوشیده ایم فرم
ورویه را بادر نظر داشت ذوق و سلیقه
اکثریت تهیه نمائیم و محتوای پرو-
گرام در مجموع خود هم آموزنده
باشد و هم هنری.

درمورد تقسیم عواید نیز برای
او این دفعه تهیه کنندگان و اجرا
کنندگان در حقیقت سهم مساوی
دارند و نوازنده و آواز خوان بیک
نسبت استفاده میبرند.

کارکنان رادیوی ننداره مثل
همیشه تکتازی را در کار
های هنری نفی میکنند و به هیچ
صورت قصد شهرت طلبی ندارند.

بقیه در صفحه ۲۱

صفحه ۱۷

هنرمند پیرامون نمایش از زبان
موسسه تعلق میگیرد و هدف از
هویدا بجواب نخستین پرسش
خودش.

نمایش کنسرت رادیوی در زینب
نداری است و این گفتگوی
کوتاه و فشرده با این



((نقش های افسانه گوی

آیا ممکن است سنگ ها روح داشته باشند؟
نقش هنرهای زایل ناشدنی
بر بدنه سنگ ها، ادراک آثار هنری
مر بوط به بصیرت هنری اشخاص
است



این مجسمه کلایک سنگ است که صرف دوازده سانتی بلندی و ده سانتی عرض دارد.

(کنستانتین برا نکوز) بزرگترین
نقاش و مجسمه ساز در نقاشی ها و
مجسمه سازی های قرن بیستم قبول
شده و این بخاطر است که وی روی
مهرفته و بصورت يك كل شیوه
رومانتیزم را در نقاشی هائیکه بر روی
سنگ میکند و یا مجسمه ها ییکه از
سنگ میسازد بکار میبرد که این کار
نایابتر مایه ناب هنر او بوده
و انباشته هنر اصیل او در آفرینش
های هنر دستی او بشمار میرود.
نظر و طرز تلقی و عقیده این مرد
هنر مند اگر چه صوفیانه است
و گزینش و گرا ئیش خاصی بجهان
تصوف دارد ولی ذر اصطکاک و بر
خورد با آثار او، پدیده های ثابت
دیگری را می توان لمس کرد که غیر
از دایره عقیده وی میباشد چنانچه
ناولست مشهور آلمانی پیرامون او
و آثار هنری اش چنین ابراز عقیده
کرده است.

وقتی اگر بخوا هیم بدا نیم
سنگ ها چگونه صاحب روح میشوند
لازم است از آثار (بر انکوز) دیدن
نمائیم.

سخن گویی در مورد آثار «برا نکوز»
شخص را بسرحد مبالغه و اغراق می
کشاند و این بجبهتی نیست که حقیقتا
مبالغه در میان باشد بلکه از خاطر
یست که چون نادیده کمتر میشود
واقعیت آن یقین حاصل نمود و



(پرنده های مستخره) نا همین مجسمه است

بروی سنگ

قرار گرفت. بعدها فیصله در مورد بعمل آمد تا آنجا را که در واقع يك بنای متروك نظامی بود بشکل يك مركز نمایشی در آورند مشروط باینکه آن نمایشگاه فقط محدود و منحصر به مجسمه های سنگی باشد.

در قرار دادن مجسمه های سنگی هم قید وجود داشت باین تو ضیح که در مجسمه ها انگیزه هنری توأم با خاصیت تاریخی ساختمان باید مد نظر باشد که در اینصورت جز توصل به هنر آفرینی های (هنری مور) دیگر راهی وجود نداشت.

(هنری مور) مجسمه ساز متبرک انگلیسی پنجاه سال تمام زحمات کشید تا توانست که در صد و هشتاد و نه پارچه از سنگ خلق نماید و آن محل دور افتاده و متروك را مبدل به يك مركز نمایشی نماید. این مركز نمایشی بانمایشگاه بزرگ که چندی قبل در ایتالیا افتتاح و بر پا شد بود از جمله بزرگترین نمایشگاه بقیه در صفحه ۵۵

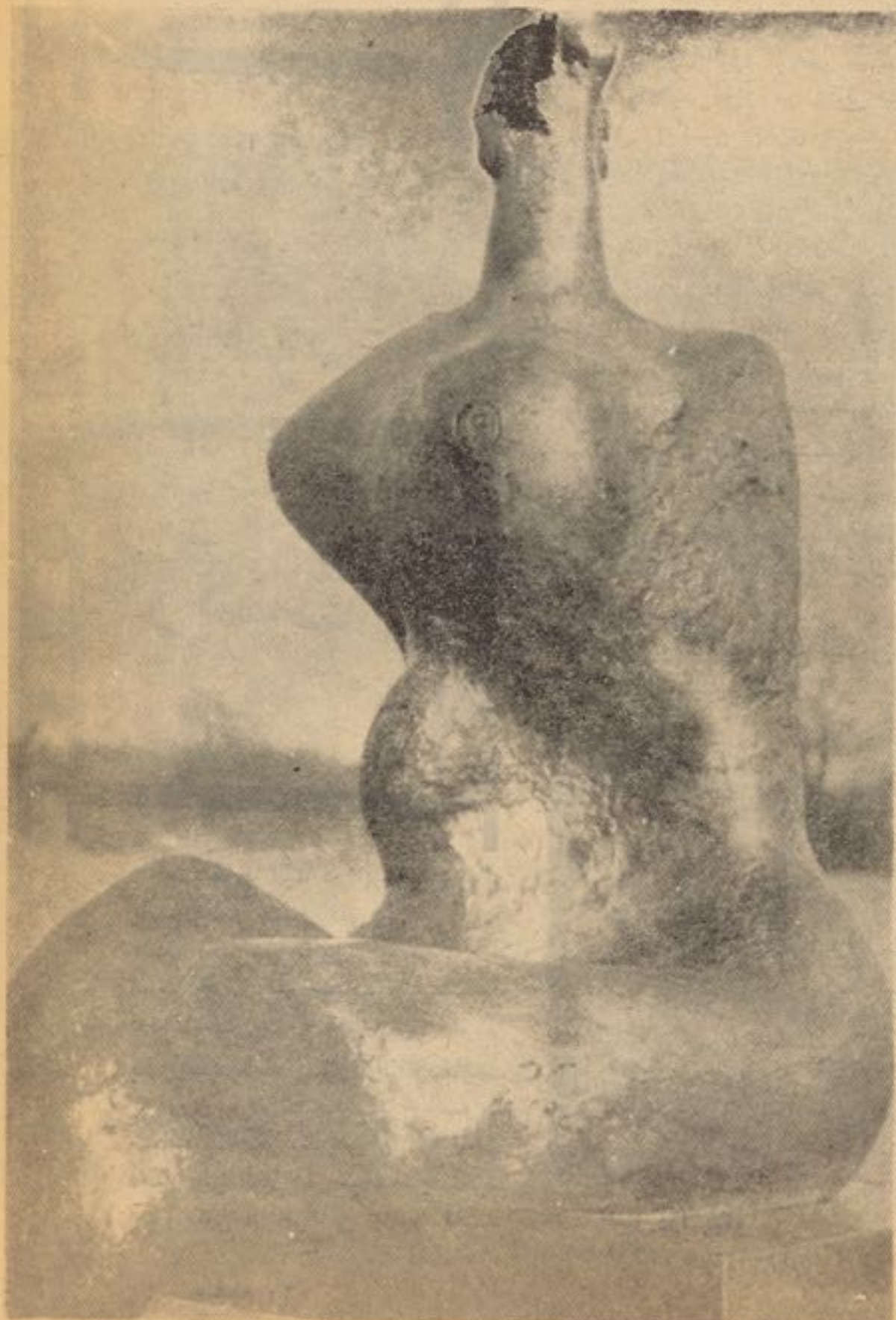


این مجسمه عساکر سنگر گرفته نام دارد.

تأثیری که بازرش و ارزشمند ی هنرهای ثابت و ظریف معتقد اند این حقیقت را به خوبی میدانند که هنرهای زیبا در بسیاری از جهات بازگو کننده آن سلسله واقیعت هائیت که غالباً آدمیان در جستجوی آن اند ولی متأسفانه این بازگویی طوری نیست که نوازش دهنده هر چشم و نگاه باشد بلکه انعکاس آن در نگاه و طرز دیدن هائیت که بصیرت هنری را صاحب باشد. زیرا بازگویی های آثار هنری دارای سنت و خاصیت و روحیه است که در جنب مقابل خود فهم و ادراک بصیرت می خواهد در غیر آن اگر چنین نباشد دیدن يك سنگلاخ و تما شای يك پارچه که نوازش انگشتان هنرمندی را دیده است برای دیدن و نگاه کردن تفاوتی نخواهد داشت.

مطلب قابل ذکر در مقارنه این مبحث اگر در دایره امتزاج واقع نشود، ذکر موقعیت و موفقیت (هنری مور) است که در ساحه مجسمه سازی و نقاشی ها بروی سنگ موقعیت درخشان و فنا ناپذیری دارد. چه اینمرد بزرگترین مجسمه ساز متبرک و صاحب نبوغ قبول شده بری ایفکه او خالق بهترین و ابتکاری ترین تابلو های سنگی بوده و در پرتو توانائی شگرف و قدرت نبوغ ذاتی خود آثاری بوجود آورده که هر کدام آفرینان گویائی و رسا داشته و مجموعه است از باز آفرینی های فنا ناپذیر که عمر ها دستخوش نیستی

مجسمه به بلندی یکنیم متر بنام «زیبائی طبیعی زنان»





ایفای یک نقش کافی

نیست،
باید در

نقش
خود

زیست

الینا در فلم سپیده‌ها اینجا آرام است

«سپیده‌ها اینجا آرام است» متفاوت است وضع روانی چهره او، طرز سخن گفتن او و ادب آور دن او، تمایل و علائق او همه آن بکلی مغایر آن خصوصیات است که روی پرده سینما دیده ایم.

خود این اکتوریس، الیزا، را یک شخص عادی و معمولی نمی‌پنداشت و عقیده دارد که نامبرده انسان غیر نور مال و عادی بوده است و وقتی که رئیسور فلم رستو تسکی الینا را مامور ایفای رول الیزا کرد بی‌نهایت مورد تعجب الینا قرار گرفت گرچه این نقش را کس دیگری بایستد بازی میکرد ولی رئیسور خصوصیات عجیبی را در الینا مشاهده کرد که درانتخابش بعدها نام نبود.

... در ابتدا الینا به سپورت علاقه خاصی داشت و خیز بلند را بیشتر میپسندید «زیرا پاهای دراز و بلند داشت. این سخن نیست که معلم سپورت بر سبیل مزاح یاد آور میشد.

نواختن را فرا گرفت ولی مکتب موسیقی را بخواهش خودش به آخر رسانید. سیزده ساله بود و به صنف هفتم درس میخواند که شامل تیاتر «دوم کلتور پو شکین» واقع لیننگراد گردید. در انستیتوت تیاتر لیننگراد



الینا در پیکو

همینکه با الینا در اپیکو شناسائی یافتم قطعا تصور نمی‌کردم که او همان اکتوریس - الیزا - بر یچکین - است که در فلم سپیده‌ها اینجا آرام است نقش هیرو ثین فلم را بازی میکند چه بسی از اکتورها هست که روی پرده سینما اکثراً خصوصیات شخصی خویش را تبارز می‌دهند ولی الینا اگر میخندد یا میخرد - آمد بکلی از حرکاتی که در فلم

تهیه نمودن آنها می‌باشد. در یک از این فلم‌ها که بنام (گرمتر یس - ماه سال) یاد میشود او نقش معاون دسپیچر را عهده دار است و قاضی است درین فلم (قدرت را بدست آورد) و دسپیچر را که از جنس قوی است رام کند و مطیع خود سازد. در دیگرش کمیدی (یافتنده) است که خاطر عشق از... میله تفنگچه نی میشود. در فلم‌های (من در سر کشور وظیفه دارم) و فلم تلویزیونی

(قصه من) نقش‌هایی را ایفا میکند که در آن درخشش بی‌نظیر دارد. الینا درین روزها بیشتر به مسافرت می‌پرد و این بدان جهت نیست که فلم‌ها یثس در اطراف کند. در سال در انستیتوت کلتور و اکناف دور دست فلمگیری میسر



الینا در صحنه از فلم سپیده‌ها اینجا آرام است

در فاکولته رئیسوری درس خواند، بلکه او خود به مسافرت علاقه مندی و لی از کرده پشیمان شد و است.

دو باره به فاکولته اکتوری مراجعت نمود. این بار موفقیت به سراغش آمد. نقش‌های عمده را بازی کرد و در فلم‌های «تاریخ ایر کو تسک» «ترتیوف» «رعد» بازی نمود و صنف سوم بود که نقش الیزا بر یچکینا، به او محول شد.

طبعاً بعد از موفقیت در فلم (سپیده‌ها اینجا آرام است) تقاضاهای زیادی از هر طرف متوجه او شد.

و فعلاً الینا در چهار فلم نقش‌های مختلف را بازی میکند و مصروف

بقیه در صفحه ۵۶

ژوندون

صفحه ۲۰

گروه هنری

**هنر در محیط ماوراء مجموع خود
گاه تا مرز ابتلال پیش تاخته
است .**

**گروه نمایشی رادیوی نهند اره
بز ودی سلسله نمایشات خود را
برای مردم بولایات آغاز میکنند و قیمت
تکت ها را برای محصلین شاگردان
معارف و مامورین پائین رتبه کاهش
میدهند .**

به همین علت عواید نمایش بعد
از کسر مصارف و پرداخته فیصد به
صدوق هنرمند وده فیصد به حساب
عواید دولت مساویانه میان نوزنده،
آواز خوان ،اکتور ،گوینده تهیه
کننده و اجرا کننده تقسیم میگردد.
در مورد پییس (بزك چینی)
نظر تو چیست ،اگر هدف بوجود
آوری تیاتر کودکان باشد و بنظر تو
در شرایط کنونی و باتوجه با اینکه
هنوز تیاتر بزرگسالان نیی
فعالیت چشمگیر و قناعت بخشی
ندارد ،زود و قبل از وقت نیست .
بزرگ چینی را نمیتوان صرفاً
پییس مخصوص اطفال خواند ایر
نمایش محتوای تیاتر مارا زیکنواختی
بیرون میکشد و در حقیقت يك كار
نو است در يك روال نو از آن گذشته
این نمایش این سوال را که کودکان
هم وجود دارند و باید برای شان سر
گرمی های آموزنده وجود داشته باشد
طرح میکند و همین یار آوری اولین
گام است درین جهت و برای اینکه
در آینده نویسندگان و تهیه کنندگان
ماکود کان را از یار نبرند و زمینه
تربیت ذهنی اطفال از سنین خوردی
مهیا گردد .

شنیده ایم که می خواهی این
نمایش را برای محصلین پو هنتون
و شاگردان مکاتب به قیمت ارزان
اجرای نمایی ،این افواه حقیقت دارد .
در صورت که وخت کافی داشته
باشیم چنین پروگرامی خواهم داشت
نه تنها این نمایش بلکه تمام
نمایشات گروه رادیوی ننداره بسا
تسهیلات بیشتر در خدمت محصلین

خوان فقط يك آهنگ تازه اجرا می
کند استقبال آنقدر زیاد گرم است
که مدت نمایش از ۲ ساعت به چهار
ساعت افزایش مییابد و امکان اجرای
آهنگ های تازه بیشتر را باقی
نمیگذارد .
- برای آینده چه نمایشی را در
دست تهیه داری؟

- گروه نمایشی رادیو از همین
اکنون مصروف تهیه يك پروگرام
تیاتری وسیع بهاری هستند که بدون
شك تازه ،ابتکاری و هنری خواهد
بود.

و مقداتی هم در دست تهیه است
که نمایش موجود بولایات کشور
ارسال گردد.
- اگر تو به سمت يك منتقد بی-

طرف از نمایش موجود دیدن میکردی

کدام بخش نمایش از نظرت بیشتر
قابلیت تأیید و یا انتقاد را داشت .
- بگذارید بگویم این نمایش سرا
با اشتباه است و تا شروع و آغاز
نباشد اشتباهی نیست و فقط آن
اشتباه نمیکند که حرکت ندارد ما
کار خود را آغاز نمودیم و شکی نداریم
که هر نمایش از نمایش قبلی خود
کمتر اشتباه خواهد داشت .

- گفتنی دیگری نداری .
- چرا بنویس که مردم ما هنوز
هم گمان دارند سنگین نشستن در
سالون ،تکان نخوردن که کف نوز و
شاد نبودن نوعی وفا است و به
همین دلیل سالون نمایش راسرود
نگاه میدارند ،نوشته کن که گرم
ساختن سالون تنها وظیفه ستیج نیست
نوشته کن که تماشاچی نیز در آن
سهم دارد .



گروه نمایشی رادیوی ننداره وارت مو سیتی

روزنه‌ای بسوی تارکین‌ها

امشب جز تو کسی اینجا نمی‌ماند.
صدایش گرفته و سنگین شده
است. انگشتانش نرم لای موهایم
فرو میرود و لبانش تا نزدیک گونه
هایم میرسد.

من باینکه حال درستی ندارم،
من با اینکه حال درستی ندارم،
صورتی از خجالت گلگون می‌شود و
لرزشی سر تا پایم را فرا می‌گیرد.
سرم را عقب می‌کشم و از آقای
«ص» کمی فاصله می‌گیرم.

امتناع من، او را جری‌تر

میسازد و این بار، دستش را حلقه
کردم می‌کند، خورش را بمن می
چسباند و گنگ ز من می‌کند:

— لایلا! وقتی آدم ترا داشته باشد،

همه چیز دارد. محسن خان آدم

خوشبختی است. و وقتی از تو

حرف می‌زد، از جاذبه و زیبایی تو

حرف می‌زد، من در اندیشه و خیال

خودم از تو زن خیال انگیزی ساختم

که من زن زیاده دیده ام و زیاد با آنها

برخورده ام. اما وقتی ترا دیدم،

در همان اولین نگاه، در همان اولین

برخورد، دریافتم که محسن خان

تاجه‌حد حق داشته است، حتی دریافتم

آنچه محسن خان درباره تو گفته است

کم گفته است. چشمان تو، ترکیب صورت

و هیكل تو، مخصوصا نگاه تو که

به آدمی جان می‌بخشد و جان می‌

یادداشت از: لایلا - تنظیم از دیدبان

— محسن خان یقیناً گفته که امشب
اینجا هستی؟ امشب پیش من
میمانی؟

سرم به علامت نفی تکان می‌دهم
و می‌گویم:
— نه...

سعی می‌کند، چشمان نیمه بازش
کا ملا از هم باز شود. یکبار دیگر
بشت دستش را روی لبانش که
دوباره تم زده است. می‌کشد و
می‌پرسد:

— نگفته؟! بد کاری کرده...

خوب عیبی ندارد، خودم می‌گویم.

می‌توانم... برسانم... هر جا.
بعد انگشتش را جلو چشما تم
حرکت می‌دهد:

— و لی تو... هیچ جا نمی‌توانی
بروی هیچ جا... همین‌جا میمانی.
پیش من...

آبی را که از گوشه دهانش سر
کشیده و تا چانه‌اش رسیده است،
با پشت دست پاک می‌کند و می‌گوید:
— تو... تو! امشب اینجا هستی
در کنار من...

خنده می‌کند. خنده اش به زق زق

گریه آلود طفلی مانده است:

آقای «ص» به سختی از جایش
بلند می‌شود و به سختی میتواند
سر پایش بند شود. دستش را به
لبه میز تکیه داده است و سرش به
دوران افتاده. من همه اینها را
می‌بینم و درک می‌کنم و لی، نمی-
توانم کاری انجام بدهم، نه برای
خودم و برای آقای «ص» چون وضع
من بدتر از اوست و من کنترل
پر خوردم را از دست داده‌ام. وضع
مضحک و خنده آور شده است. آقای
«ص» در حالیکه خود نیاز مند کمک
دیگری است، در تلاش آن است
بازوی من را بگیرد و به اتاق پهلویی
به سالون را همراهی‌ام کند. همه
این حالت را می‌بینم اما، دم نمی-
زنم. تنها محسن خان است که
می‌خواهد کمکی بهر دو نفر ما
بکند، طوریکه به آقای «ص»
برنخورد.

به همین جهت، قدمی جلو تر
می‌گذارم و در حالیکه سعی می‌کند
آقای «ص» متوجه حرکت او نشود
بازویم را در حلقه انگشتانش می-
گیرد و بطرف سالون را همراهی‌ام
می‌کند. من سرم را روی شانه
محسن خان تکیه می‌دهم و آقای
«ص» هم بازوی دیگرم را می‌چسبید
و تمام سنگینی بدنش را روی
شانه من می‌اندازد. بدین ترتیب
از اتاق غذا خوری وارد سالون
می‌شویم.

بیچاره محسن خان! که بسختی
وزن هر دوی ما را تحمل می‌کند
و هر دوی ما را تا میل گران قیمت
سالون می‌رساند.

آقای «ص» لبخندی می‌زند و
پریده، پریده می‌گوید:

— دیدی!... من هنوز...
هنوز سر حالم... هر جا بخوام

بناغلی دید بان!

احمد فرید ازبغمان

خوانندگان عزیز و ندون قضاوت می‌کنند

زندگی بی دغدغه و سادگی را به
انحراف کشا نده و او را حستی از
همسرش جدا ساختن است و وقتی
هم این جوان پسر متوجه شده که
همه چیز را از دست داده همان دختر
که منظوری پلیدی داشته رهش
کرده و دنبال یکی دیگر به راه افتاده

است. من نمی‌گویم که مثلاً لایلا هم
درین حادثه که برایش پیش آمده
گناهکار است و در جریان واقعه
نقش منفی داشته است. ولی فقط
باز هم به تکرار می‌گویم که در نامه‌های
رسیده خواه از طرف دختر است
و یا پسری عموما سنگت ملا متی به
سر مرد ها خورده است در حالیکه

دختران و پسران در محیط ما تحت
شرایط خاص بسر می‌برند و در
جریان حوادث نقش یکسانی دارند.
ژوندون

فریب جواد و دار و دسته اش را
خورده است. ازینرو من هم بتائید
گفته دیگر در قضاوت خود لایلا را
بی گناه میدانم، ولی تمام نامه
های که برای شما عنوانی روزنه‌ای
بسوی تاریکی‌ها میرسد سر اسر
مرد ها ملا مت می‌شوند.

در حالیکه بعضا اینطور اتفاق
افتاده که در حوادث شبیه همین
قصه لایلا که يك قسمت از داغ‌ترین
زندگی نامه او را می‌سازد. دختران
هم مقصر هستند. ای بسا دخترانی
که بانیرنگد پسر آن را بدم کشیده
و آنها را در منجلا ب از بد بختی‌ها
غوطه ور ساخته اند.

مگر شما بارها شارا نبوده اید
که زنی محض بخاطر آنکه استفاده
مادی از يك پسر کرده باشد مسیر

از زمانیکه شما یاد داشت های
لایلا را تنظیم می‌نمایید پیوسته
با آن نامه های از طرف خوانندگان
ژوندون برایتان می‌رسد که همراه
با یاد داشت های لایلا به نشر میرسد
رسد. ولی شما هیچ متوجه شده
اید که در این نامه ها پیوسته از
لایلا و در مجموع از دختران مانند
لایلا دفاع می‌شود و همیشه گناه را
به گردن مردان می‌اندازند. در
حالیکه در جریان يك حادثه که
مربوط به دو نفر یا بیشتر از آن باشد
ممکن نیست یکی از طرفین حادثه
کاملاً بی قصور باشد. بلکه کسانی که
شامل حادثه اند مقصر خواننده
میشوند. این درست است که
حوادث که برای لایلا پیش آمده او
به صفت يك دختر ساده و بی تجربه

گیرد ، چیزی نیست که بتوان آنرا با کلمات بیان داشت . بایستی آدم ترا ببیند تا زیبایی ترا در یاد و بفهمد ...

بعد حرفی میزند و زبانش میگیرد و من از آن چیزی نفهمم . آنوقت آه بلندی میکشد و میگوید :

— آه ، لیلا ! لیلا ! امشب برای من غیر از شبهای دیگر است . . . امشب شب خوشبختی من است . سرش را جلو تر می آورد و عاجزانه زمزمه می کند :

— حاضری ! امشب خوشبختی ام کامل کنی ؟ ... حاضری امشب ... دیگر صبر نمی کنم ، با اینکه نمی توانم درست روی پا بند شوم ، از جایم بلند میشوم و چند قدمی بطرف در بر میدارم .

آقای «ص» شتابزده صد امی- ز شد :

— لیلا ! لیلا !

من جوابش را نمی دهم و لکات خوران بطرف در اتاق میروم ، اما ، پیش از اینکه به آخر اتاق برسم ، محسن خان خودش را بمن میرساند . در حالیکه بازویسم را در چنگش گرفته است با صدای پستی می - گوید :

— چه شده لیلا ! کجا میخواهی بروی ؟

گریه ام گرفته است ، بغض آلود میگویم :

— می خواهم بروم ، بروم خانه !

— خانه ؟ دیوانه شدی ؟ هنوز دعوت تمام نشده . تو با این کارت با آبروی من بازی میکنی !

— با آبروی تو ؟ چرا ؟! تو در این میان چه نقشی داری ؟

سرش را پائین می اندازد و به زمزمه میگوید :

— لیلا ! تو تا حال باید متوجه بعضی چیز ها شده باشی . آخر میدانای آقای «ص» ...

ناگهان از حرف زدن باز می - ایستد ، نگاهش را در نگاهم می دوزد و میگوید :

— و وقتی من اینجا هستم ، وقتی من از تو میخواهم که اینجا باشی ، تو نباید از جایت بلند شوی و مجلس را بهم بزنی . آقای «ص» خوشش نمی آید ، خوشش نمی آید ...

کسی خلاف میل و خواسته او کاری کند ، فهمیدی .

سعی میکنم جلو ریزش اشکم را بگیرم ، میگویم :

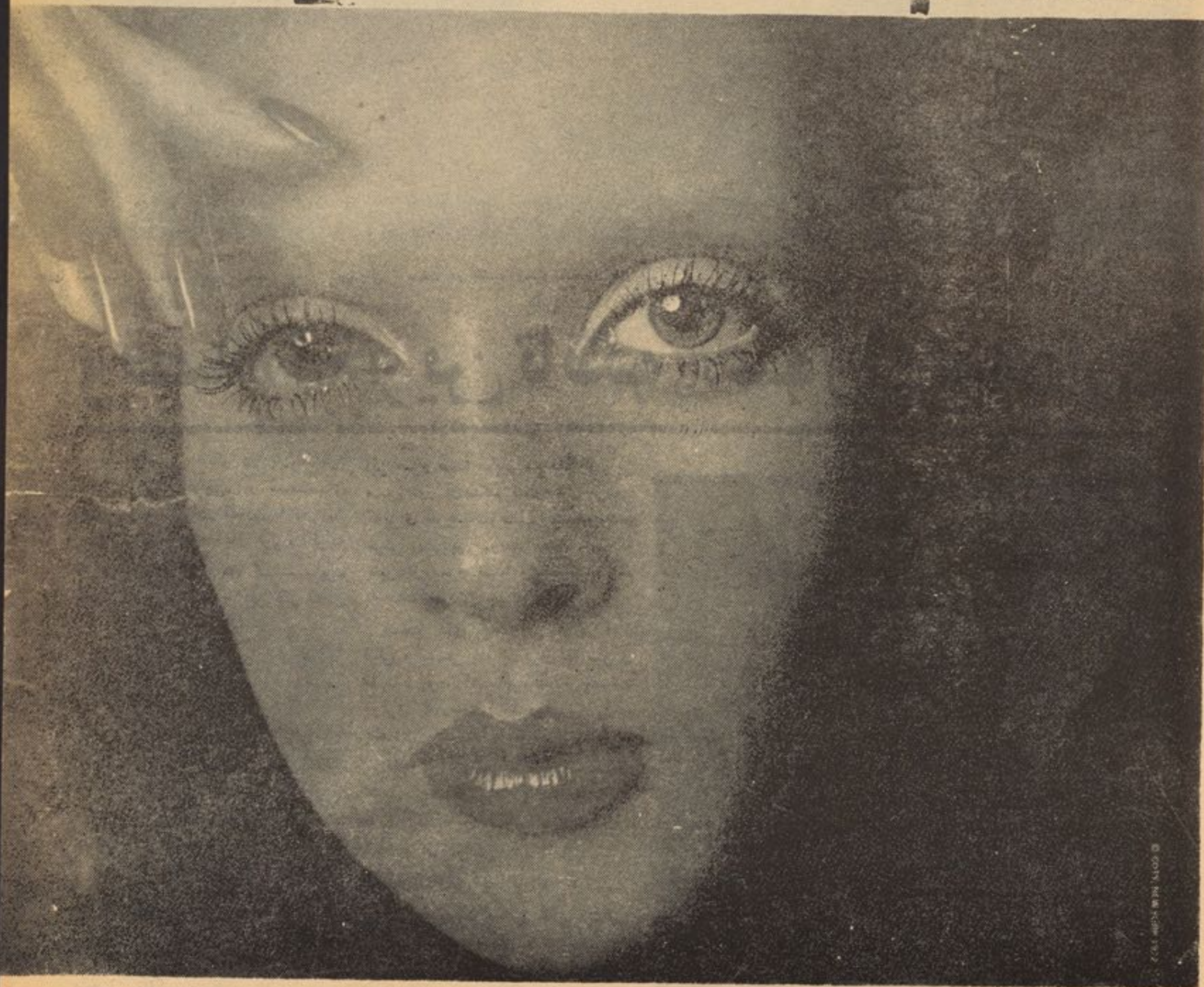
— نه ، نفهمیدم .

محسن خان باخسونت آشکار می - گوید :

— بعداً می فهمی !

فشار په انگشتا نش می دهم و مرا بطرف صدر اتاق را هتما یی میکند ، بهتر است بگویم با فشار انگشتا نش مرا بطرف آقای «ص» می کشاند .

بقیه در صفحه ۶۳





«ماریا اشتایدر» در فیلم «آخرین تانگو» در پاریس «سخت در خشید و سرو صدای بسیار برپا کرد. ولی به عقیده بسیاری پیروزی او مرهون بازی «براندو» بود. از «فیلم فیر» ترجمه (رز)

وقصه «آخرین تانگو» هنوز ادامه دارد



فیلم «آخرین تانگو در پاریس» ساخته (پرتو لوجی) در سینمای «پرنسس چارلز» در لندن، به دو مین سال نمایش خود آغاز کرد. اگرچه مراسم اوسکار که ماه گذشته برگزار شد، توجهی به این فیلم نشان نداد، با آنهم تقاضا برای دیدن این فیلم مانند روزهای اول بسیار زیاد است.

در آغاز، هنگامی که موج عظیم نوشته ها در باره این فیلم نمودار گشت، چنین به نظر میآمد که این نوشته ها از وزن و سنگینی فیلم خواهد کاست، ولی اینطور نشد.

درست است سرو صدا هایی که در باره صحنه های عاشقانه فیلم بلند شده، بر شهرت فیلم افزود، ولی فیلم «آخرین تانگو در پاریس» بدون

این سرو صدا هاباز هم فیلم کامیابی میبود. در آن هنگام قطارهای مردمی که برای خریدتکت صف کشیده بودند خیلی دراز بود. وبعد معلوم شد که بغیر از سرو صدا و تبلیغات، فیلم به ذات خودش چیزی دارد.

صحنه های پرنه یی که در آغاز انگیزه کشش تماشاگران به سوی فیلم شده بود، آهسته آهسته خصلت موثری به دست آورد و فیلم را به درجه يك اثر کلاسیک بلند برد.

فیلم بر خلای بین دو انسان متمرکز است - شاید بهتر باشد به جای خلاء کلمه مانع را به کار برد - این خلاء همان عواملی را در بر میگیرد که در آغاز شاخص رابطه ای— دو انسان است. این خلاء عبارت است از عمر جنس، شخصیت، گرمی، خاموشی، طبقه و اندازه آگاهی این عوامل دو انسان را از هم دور میسازد.

آخرین تماس و بعد... مرگ.

ژوندون

(بقیه در صفحه ۵۶)

صفحه ۲۴



دوستدار سوسمار

گرلیتف میک اهل المان فدرال که ۱۳ سال از عمرش میگذرد، بهعوض سگ و پشک از سوسمار و مارمولک خوشش آمده و آنها را در خانه اش نگهداری میکند. چون درباره این خزندگان کتب زیاد در دست نیست

گرلیتف خودش بصورت یک کاشف درآمد و تحقیقات وسیعی درباره عادات، تغذیه و اعضای حواس آنها جمع آوری نموده است.

گرلیتف که انواع و اقسام زیاد سوسمار و مارمولک را در خانه اش نگهداری می کند، سال پیش در مسابقات جوانان محقق جمهو ریت اتحادی المان به دریافت جایزه ممتاز برای تحقیقات درباره رفتار مارمولکهای پلنگی نایل گردید.



موتری برای خانواده‌ها

کارخانه موتور سازی پورشه واقع

در المان غرب با وجود موفقیت و نوآوری در صنعت موتور سازی اخیراً موفق گردیده که تا تازه ترین نوع موتورهایش را به اسم موتور خانواده به بازار عرضه کند. این موتور که از هر حیث زیبا و قابل اعتماد است برای مدت بیست سال بطور عادی کار می کند و نیز برای این نوع موتور پیمودن ۳۰۰۰۰ کیلو متر بیش بینی شده است.



حدود سی درصد موتور های فعلی خواهد بود ولی بعلاوه دوام و عمر طولانی بدون دررسر، هم اکنون در المان فدرال علاقمندان زیادی دارد.

اگر چه قیمت موتور خانواده در

پشنهاد جالب

اخیراً در ازبکستان شوروی دانشمندان شیوه جدی را برای از بین بردن دود غلیظی که روز و شب فضای کار خانجات شیمیایی و کار خانجات ذوب آهن و غیره را می پوشاند پیشنهاد کرده اند. برای اینکار باید گازهای نیتروژن را که برای همه موجودات زنده مضر میباشد، با هوای مخلوط نمود و در حرارت هزار درجه همراه میتان سوزند، با این کار تراکم اکسیدهای سمی دو هزار بار کاهش می یابد.



چمن مصنوعی

دیگر نیازی به کوتاه کردن و آب چمن نخواهید داشت. زیرا در المان غرب هم اکنون چمن های مصنوعی بطریق مترانه بفروش میرسد، این چمن لوله شده را می توان به آسانی بازو و بطور ثابت در هر نقطه ای نصب کرد و بدین جهت هم برای باغ تراس و برنده و هم برای اطراف



حوض شنای زمین های بازی تنیس و فوتبال مناسب می باشد. چمن مصنوعی بظاهر فرق با چمن طبیعی ندارد و همیشه سر سبز است کارخانه ای که آنرا ساخته برای چندین سال این چمن را در برابر فساد، فرسودگی و سخت ترین شرایط آب و هوای تضمین می نماید رنگ و الیاف همیشه ثابت خواهد ماند.

نمی بینی که بل بل می کند... تازه پی می برم که او اشتباه کرده و چراغ بال طیاره را بجای چراغ سرخ میدان هوایی پنداشته است... فوزیه پس ازین قصه می خندد، دستانش را حرکت می دهد، پاهایش را بالای هم می اندازد و منتظر سوال دیگری می شود... راستی، من هنوز نگفته ام که او کیست، ما کجا هستیم و پیرامون چه موضوعی قصه می کنیم...

هفته گذشته، گفتگوی دا شتیم بایک مهماندار طیاره، و وعده داده بودیم، که این سلسله را، یکی دوشماره ادامه میدهم، فوزیه باچشمان کمرنگ و آهویی اش و با دست های کمی گوشت آلودش که از زیر آستین کوتاه یونیفرم مهمان داری، خود نمایی می کند، در یکی از دفاتر آریانا، نشسته و از خا طرا تشی از زندگی اش و از دیدگی هایش قصه می کند.



فوزیه محمدی مهماندار طیاره

ژوندون

از گل احمد زهاب نوری

زیبارویانی بر فراز ابرها

نگهداشته اید!

من تعجب می کنم. می پرسیم میدان هوایی کجاست؟ چطور پر واز نکرده ایم؟
با انگشتش چراغ سرخ بال طیاره را نشان می دهد و میگوید:
- چراغ... چراغ سرخ میدان را

در فضا است و پایین شدن، امکان ندارد.

این مهماندار طیاره، خاسته شنیدنی و خنده داری دیگری دارد، که اینطور قصه می کند:

- باز هم شب است و تاریکی، چراغ های سرخ دو طرف خط رنوی، چون پارچه های آتش، در تیرگی شب به نظر می رسد. مردی به یکی از چوکی های آخر طیاره، نشسته و تک چراغ سرخی که در بال طیاره چشمک می زند، چشمهای او را خیره ساخته است.

لحظه بعد، طیاره آرام و سر به اوج می گیرد، بلند و بلندتر می رود تا از زمین هزاران فوت، دور می شود، بعد به حرکت یکنواخت خود ادامه میدهد...

مرد مسافر، هنوز چشمانش را، از چراغ سرخ بال طیاره برداشته است، آرام بر جایش نشسته و در عالم رویایی اش سیر می کند. ساعتی می گذرد، دو ساعت و سه ساعت...

رشته تفکرات مرد میگسلد، چشمانش را می مالد، بعد باز هم چراغ سرخ در برابر نگاهش ظاهر می شود، ناگاه عصبانی می شود، باخشم به سوی می نگرند، فکر میکنم به چیزی ضرورت دارد، به او نزدیک می شوم، احوالش را می پرسم، ولی او عصبانی است. با صدای بلندی میگوید:

- چرا پر واز نمی کنید؟ ساعت ما است، ما را در میدان هواپی

مصاحبه این هفته خود را به فوزیه محمدی اختصاص داده ایم. این شما و این خاطرات جالب او.

طیاره بوینگ که هزاران فوت از سطح بحر ارتفاع دارد، با غرشی رعد آسمان، دل فضا را می شکافد و به پیش می رود، سر نشینان طیاره که ساعت ها قبل، از سطح زمین، اوج گرفته اند، تک تک به خواب رفته و دسته پی هم، از پشت شیشه های کوچک بغل طیاره به سیاهی شب در دامن آسمان خیره شده اند...

مرد، بروی چوکی، خود را حرکتی می دهد، سرش را محکم می گیرد، تا از درد آن کمی کاسته شود، فایده ندارد، از جایش بر می خیزد، به قطار چوکی ها، که مسافران نشسته اند می نگرند، او خسته شده، دیگر طاقت نمی آورد، ناگاه فریاد میکشد:

- طیاره را ایستاده کن! من پایین میشوم....

دخترک مهماندار، بسویش می آید، او را آرام بجایش می نشاند و می گوید تا آرام بگیرد.

مهمانداران طیاره، خاطرات جالبی دارند و ازین خاطرات قصه های شیرین و خنده داری...

فوزیه محمدی می گوید:

- آن شب، ما مسافری را که می خواست از طیاره پایین شود، سرگرم ساختیم و لحظه پی بعد، که اعصابش کمی آرام گرفت، خودش فهمید که



فوزیه محمدی

روم، که شاید سالها بعد هم، وقتی موی های کمر نگش، سپید شد، پیام و با او مصاحبه بی انجام دهم که آیا چنین شو هری یافته است، یا چطور؟ او بگوید که: متاسفانه هنوز هم نه...

از فوزیه می پرسیم:

- ظاهرا معلوم می شود، که سپورت می کنی، کمی در بساطه علاقه ات به سپورت حرف بزنی!

او، باز هم در حالیکه می گوشت پادست هایش، گفته های خود را ترسیم کند، میگوید:

- من در دوره تحصیل نه سال به والیبال علاقه داشتم و در مسابقات بسیاری کپ هایی نیز گرفته ام، بعد ها در کلب پو هنتون به باسکتبال پرداختم و دو کپ نیز ازین سپورت دارم، مدتی سکی بازی کردم و فعلا سر گرمی مرا تینیس تشکیل می دهد. از او میخواهم تا خاطره های دیگری، از سفر هایش، قصه کند، فوزیه می گوید:

- در یکی از سفر ها، مردی که شاید او لین سفرش ذریعه طیاره بود، در وسط آسمان، وقتی همه مسافری بی پروا به جای های شان نشسته بودند و طیاره به اثر خالی هوایی چند تکانی خورد، از جای برخاست و فریاد زد:

- بخیزید، زلزله شده...

و چند مسافر دیگر که بخواب رفته بودند با شنیدن صدای این مرد، وحشت زده، از جاهای شان حرکت کردند....

فوزیه عقیده دارد:

- استفاده و پیروی از هر مودی، برای دختران، غیب ندارد، ولی به شرطی که وقت و محل آن را بدانند، پوشیدن لباس مینی و ما کسی.

(بقیه در صفحه ۶۰)

صفحه ۲۷

- اصلا زنان اگر همه چیز را راست بگویند، يك موضوع را راست نمی گویند:

یکی سن خود را...

می گویم: ولی تو راست بگو، می گوید:

- من راست می گویم، بیست و يك سال عمر دارم...

از فوزیه می پرسیم:

- چرا ازدواج نمی کنی؟

او پس از اینکه پیاله چای را بر می دارد و کمی از آن را می نوشد، میگوید:

- من بر عکس دختران دیگر، از مردی که بیايد و بمن بگوید که ترا دوست دارم و... خوشه نمی آید.

من با کسی ازدواج میکنم که مغرور باشد، زیبا باشد، تحصیل کرده باشد، از ۲۷ تا ۳۵ سال عمر داشته باشد، اخلاق و رفتار خوب داشته باشد و بالاخره باهم، توافق روحی داشته باشیم.

او باز به نوشیدن پیاله چایش می پردازد و من به این اندیشه می

گویم:

* مسافری ساعت ها بعد از پرواز طیاره در سیاهی شب، چراغ

سرخ بال طیاره را می بیند و بالای مهاندار فریاد می کشد:

- چرا پرواز نمی کنید؟

* طیاره در هوا تکان خورد، مردی از خواب پرید و فریاد کشید:

- بخیزید، زلزله شده!...

* شوهر من مغرور، تحصیل کرده، خوش قواره، ۲۷ ساله تا ۳۵ ساله

باشد...

* زن ها دو چیز را، راست نمی گویند:

عشق و سن شان را...

.....

او چهار زن داشته است. یکی ازو يك شهر و دیگری از شهر دیگر... ما دوازده خواهر و برادر هستیم، که من کو چکترین آنها هستم.

می گویم:

- نکفتی که چند ساله هستی؟!

باز هم همان خنده... بعد می گوید:

فوزیه دختر عجیبی است، او از حصار حرکات و عادات محدودی که آمده، آزاد صحبت میکند، تند تند حرف می زند، پاسخ هايش صریح و کمی هم دور از انتظار است...

می پرسیم:

- چرا مهاندار طیاره شدی؟ مانند اینکه جواب این سوال را، قبلا آماده کرده باشد، میگوید:

- من شوق زیادی به اینکار داشتم، سالها قبل، وقتی تا صنف نهم مکتب درس خوانده بودم، خواستم که به حیث مهاندار در طیاره های آریانا شامل کار شوم ولی قیود فامیلی ام، مانع اینکار شد و پس از سه سال دیگر که تحصیلات خود را تا صنف دوازدهم لیسه زرغونه تکمیل کردم، به این آرزوی خود رسیدم و مهاندار طیاره شدم.

راستی دیدن شهر های دور و نزدیک، تماس با مردم و سفر در فضا، انگیزه های بود، که مرا وای داشت تا این شغل را انتخاب کنم.

فوزیه می افزاید:

- شما فکر کنید، در هر سفر بیش از صد یکصد و بیست مسافر، یا بیشتر از آن، در طیاره می باشند، اگر آدم از هر يك آن ها يك چیز، یا يك مطلب را بپا موزد، در مدت کمی خودش می رسد...

می گویم:

فوزیه، درباره سنت، فامیلت و زندگی خود کمی حرف بزنی! می خندد، دست هايش را حرکت می دهد - راستی خنده و حرکت دادن دست ها، عادت او است - می گوید:

- پدر من مرد زنده دلی بوده،



فوزیه محمدی

علیشیر نوایی

نایبجای داستان

بهار شهر زیبای هرات را طراوت و زیبایی خاصی بخشیده است. در یکی از حجره های مدرسه گوهر شادسه تن از طلاب علم با همگانی تازه وارد سرگرم گفتگوی اندک بعد از جمله آنها ذین الدین و سلطان مراد راه بازارد پیش می گیرند و خود را بدوکان شاعر حلوا فروش مولانا ترابی می رسانند و با وی در اطراف بهترین حادثه روز، خبر بازگشت نوایی به هرات به بحث و گفتگو می پردازند.

ابرون درشت خود فرو برده، کمی خاموش ماند و بعد از آن با تردید گفت:

— جوان، مرا در موقف دشوار قرار دادی، نمی دانم چه کنم...

توغان بیک با لهجه ای التماس آمیز گفت:

— از در ماندگی زیاد نرسیده ام پدر مرحوم این تیغ را هنگامیکه هنوز کودک نوزاد بودم، در گهواره زیر بالینم گذاشته بوده است و من از روزیکه خود را شناختمه ام، تا کنون آنرا با خود دارم.

— جوان عزیز من میدانی، این پارچه پولاد، ترا از بلیات گوناگونی حفظ نموده است. چون این تیغ به عزیز ترین خاطرات زندگیت پیوند دارد، بنابراین آن خیلی گرامیش میداری اما تصور مکن که من آنرا به عرض خریداری عرضه خواهم کرد، نه خیر، آنرا به جوان تیغ پرستی چون خودت میدهم. از تیغ اصیل راحتی پر تراز معشوقه دلربای خود میداند و خود را بیک زادگان برلاس است.

امید توغان بیک قطع شد. دست خود را بسوی تیغ دراز کرد، اما پیر مرد نخواست این متاع گرانها را از دست بدهد و با مید اینکه شاید پس از یکماه بتواند آنرا به بهایی نازلتر خریداری کند، دست به جیب برده گفت:

— خیر است پسر، دست زدن سینه جوانان زن، کار جوانمردان نیست.

توغان بیک پنج دینار را گرفته در کمر گره زد و وداع کنان از جابر خاست. با اینکه از تشویش گرسنگی

نازلتر بخرد، با خو نسردی و بسی اعتنائی گفت:

— بیک جوان، من خود فروشنده ام و پیوسته در جستجوی خریدارانی میباشم که بتوانند به ارزش و اهمیت اینگونه اتمعه پی ببرند. با آنهم اگر خیلی در مانده باشی، حاضر

ترا از چنگ احتیاج نجات بخشم، زیرا تا کنون در زندگی توفیق نیافته ام اساس مسجد و مدرسه ای را بگذارم، یا آرامگاه (عزیزان) را تعمیر نمایم، حتی نتوانسته ام بزیارت کعبه شر قیاب شده، خاک پاک را که روز گاری نقش قدمهای پیامبر ما روی آن نقش می بست، بر چشمان خود بمالم. با این وضع، هیچگونه زاد راه، برای بردن به دنیای دیگر ندارم.

توغان بیک در حالیکه ذفن خو در او میخارید گفت:

— پدر، در صدر فروش آن نیستم پیر مرد پرسید:

— خوب پس منظورت چیست؟ وریش دراز خود را که به نوك بازیک منتهی میشد، در دست گرفت. توغان بیک جواب داد:

— این خنجر نزد تو گرو باشد - و در کنج دکان نشست -، برای من در بدل آن مبلغ پنج دینار پسر دازد. درست یکماه بعد، بجای آن شش دینار بتو خواهم پرداخت و متاع خود را واپس خواهم گرفت. هر گاه بحکم

سر نوشت نتوانم پول بدست آورم آنگاه روی فروش حرف خواهم زد و خود از روی انصاف بهایش را تعیین خواهی کرد.

پیر مرد چشمان خود را در زیر

اما او میتوانست سوار بر اسب در میان طوقا نهی برف و در مسیر سیلابهای دهشت زار، هفته ها تردد نموده، از ستیغ کوهها و فراز کوتلها بگذرد و در ایام سوزان تموز در حرارت جهنمی بیابان و در برابر امواج ریگ روان، تشنه و گرسنه صبحاری بیکران آسیارا در نورد و هیچ يك را بحساب کار دشوار و مشقت زانگیرد.

توغان بیک در گوشه و کنار بازار بر هیاهوی هرات به گشت و گذار پرداخت، بسوی دکانهای مملو از اتمعه هند، ایران، چین و مصر، با حرص و هوس نگاه کرد، از دیدن بیکهای پرصورت که بر اسبهای تند رو و سرکش، چون آرزو و حسه در میناختند، آتش آرزو و حسه در چشمانش میدرخشید. نزدیک شام، گاهان در مقابل دکان پیر مرد اسلحه فروشی توقف کرد. پیر مرد کوچا اندام با چرب زمانی او را استقبال نمود:

— بیک جوان، چه فرمایشی داشتی تا بخدمت برسم؟

توغان بیک بی آنکه حرفی بزبان آورد، از زیر پوستین کلفت، خنجری را که دور کمر آویخته بود بیرون کشیده به پیر مرد تقدیم کرد:

— پدر، مرا از تنگدستی نجات بده، تا زنده ام این احساس نیست را فراموش نخواهم کرد و چون پسر خود در خاطرت خواهم داشت.

پیر مرد در کار خود ماهر بود. در شناخت و انتخاب پولاد رقیب نداشت. او نه تنها تمام خصوصیت های هر نوع پولاد را یکایک توضیح میداد، بلکه میتوانست بلاد رنگت بگوید که فلز مورد نظر در کجا مثلا در بغداد یا اصفهان و یا سمر قند ساخته شده است.

پیر مرد همینکه خنجر را دید، نوعی مسرت در چشمانش درخشید سپس سر ابای توغان بیک را از نظر گذرانید و برای اینکه متاع را به بهایی

رهایی یافته بود، مثل اینکه پارچه ای از قلبش را بریده باشند، اند دمی جانگاہ توام با دری شدید احساس کرد. سوال اینکه آیا خواهد توانست خنجر را دو باره بدست آورد یا نه مغزش را میخورد. مدتی سوو ازده ایطرف و آنطرف گشت به دکان آشپزی داخل شده تا سر حد اشباع شدن غذا خورد و بعد از آن در تاریکی شامگاهان راه مدرسه را در پیش گرفت در طول راه بزرگی که به درازده (فیروز آباد)، برابست منتهی میگردد به میخانه داخل گردید و از میفروش چاغ و چله که با چشمان مست، در عقب خمهای کوچک و بزرگ، روی کرسی نسبتا پستی نشسته بود، دو کاسه بزرگ (آب انگور) خواست و در گوشه ای از خانه که باریک جفت شمع روشن شده بود، سنگین زانو زد تعداد آنها زیاد بنظر نمی رسید. برخی تنها نشسته غرق در تخیل مینوشیدند، عده ای دور هم گرد آمده، سر گرم صحبت های دوستانه بودند و گاه گاه بصدا بلند چیغ میزدند. در گوشه ای دیگر چار نفر پیر مرد، گرد هم حلقه زده بودند یکی از آنها با صدایی ضعیف گرفته یک غزل نری رازمزه میکرد و دستار های بزرگ سبد مانند دیگران هماهنگی با صدای او، آرام آرام میجنبید گروهی از (او باش) شهر مثل اینکه با هم رقابت نمایند، کاسه ها را پی در پی سر میکشیدند. شاعری به زحمت روی پا ایستاده، غرق در ستایش خود بود. شور و هلهله ای که از آمیختن کلمات دری واز بکی، میخاست، سر ها را بدرد می آورد.

توغان بیک چون قزاقها که حدودی برای نوشیدن شیراناسپ نمیشناستند بدون توجه به نوعیت و یا طعم شر مشروبی، خیلی زیاد مینوشید، لذا دو کاسه می، هیچگونه تأثیری بر او نبخشید، درست مثل این بود که لب شتر گرسنه فقط به آب تر شود و نونون.



بس. او عادتاً هنگامیکه مینوشید، برای پول هیچگونه ارزشی قایل نبود اما این رویه خود را در هرات شهریکه ممکن بود در آن مطابق میل و ذوق خود نوشید، تغییر داده بود و می نوشید و لو بزحمت، جلو تمایلات لجام گسیخته خود را بگیرد. بنا بر آن از جابر خاست تا پولی را که در بدل یاد گار پدر - خنجر گرا نبهاتر از جان خود ستانده بود بپسوده مصرف میکنند. اما همینکه میخواست به دروازه پا گذارد آوازی آشنا به گوشش رسید.

- (توغان: چوچه س!)

توغان بیک چون به عقب برگشت چشمش به (توقلی میرگن) افتاد که عقب حلقه پیر مردان تنها نشسته بود. گرچه از دیدن او چون کسیکه به دولت سرمدی رسیده باشد، خیلی مسرور شد ولی با آنهم با غرور و بزرگواری خاص بسا دران جوان، باوی احوال پرسی کرد و چهار

زانودر پهلویش نشست. توغان بیک زمانی با این جوان رسید و باشیامت در خدمت حاکم بدخشان بود.

توقلی میرگن شانه تنو مند خود را بالا انداخته خندید و کاسه ای به توغان بیک تقدیم کرده گفت: (ببینم، زیرا مانند گذشته لاجرم به سر بکشی!) و برای خود کاسه ای جدا گانه خواست. هر دو دوست سابقه دار مثل گذشته ساغر ها را

بهم زده، جویای احوال همدیگر شدند. توغان بیک راجع به گذشته و زندگی فعلی خود به وی معلومات داد. توقلی میرگن گفت که او نیز یک هفته قبل از عراق برگشته و فعلاً مصروف خدمت در قلعه (اختیارالدین) میباشد. او توغان بیک را جوانی مستعد و کارآگاه میدانست و از اینکه وی دچار چنین وضعی گردیده بود خیلی متأثر شده و پسویش خنم شده گفت:

سرخ دولت، در وقت وساعت معین بر دوشت خواهد نشست. من میدانم تو جوان با استعدادی هستی و میتوانی از عهده سرگردگی صدها هزار نفر بدر شوی. اما نباید زیاده عجله کنی... فعلاً فقط در اندیشه تأمین معاش باش و بس!

توغان بیک به تندى وجدیت گفت: چه میگوی؟ مگر میخواهی به خانقا رفته درویشی کنم و یا اینکه

نزد کلال شاگرد بنشینم؟

چرینجا ولی نعمتی دارم که از اقارب دورم میباشد... تو خود میدانی که من هر وی الاصلم، آن شخص در سخاوت و بخایش کمتر از حاتم طی نیست و در دولت نیز جایگاهی رفیع دارد. بجوانی سوگند که او شبانگاه ضمن ملاقات با من گفت: (جوانی دلیر و با شهاست سراغ کن، تار خدمت ما باشد). من خودم نیز بیاری او در قلعه وارد

خدمت شده ام. اگر میل داری، همین الساعه برویم.

توغان بیک کاسه را سر کشیده، پروت تار تار درشت خود را بانوک آستین پاک کرد و لب ضخیم خود را زیر دندان گرفته، در اندیشه فرو رفت.

توقلی صیاد با تائر گفت:

میدانم، غرور اجازه نمیدهد! اما بپیورده است. تودر نزد آن شخص فقط بخاطر تأمین حیثیت و شکوه او

بسو خواهی برد. آیا پی بردی؟ توغان بیک بطرف دوست خود بدقت چشم دوخت و چون احساس کرد در چشمان بزرگ و روشن او جز صمیمیت، علایم اندیشه دیگری خوانده نمیشود، آمادگی خود را ابراز داشت. آنها باز هم هر یک کاسه ای نوشیده، از جابر خاستند.

نزد دروازه، هر دو را پیر مرد نسبتاً تنومندی که فانوس بدست داشت، استقبال کرد. توغان بیک

بقیه در صفحه ۶۰

صفحه ۲۹

کوت. دلچسپ. خواندنی

تخت خواب برقی دختران امر کایی به استر الیامیر وند سر مصنوعی

جالب ترین چیزی که در نمایشگاه بین المللی مخابرات واقع در برلین غربی تو جه کار مندان را بخود جلب کرد يك « سر مصنوعی » بود که برای تشخیص و ضبط خصوصیات اطاق های کنسرت ساخته شده است. این سر مصنوعی مجهز به عضو سا معه کاملی مانند گوش های انسان است. بجای پرده و دیگر اعضای گوش، میکرو فون های کار میکنند که متفقا همه امواج صوتی از تما می جهات را میگیرند و بالتیجه يك تصویر صوتی همانند سامعه انسان بوجود می آید



میگویند، چندی پیش يك نشریه امریکایی اعلان کرد: که در استرالیا در حدود چهارصد هزار جوان مجربوده و به انتظار زن چشمک می زنند و آن آنها يك دختر امریکایی حاضر شد که برای این جوانان از امریکا دختر ارسال کند.

وی پس از کار و تلاش زیاد توانست پانزده هزار دختر امریکایی را به استرالیا صادر کند. واکتر ساندروز قول داده تا برای ۳۸۵۰۰۰ نفر دیگر نیز فکری بکند.

آخرین اختراع در عالم تخت خواب سازی عبارت از يك تخت سبك و راحتی است، بالحاف و تشك برقی که به وسیله باطری نیز کار می دهد و قابیل حمل و نقل هم هست، ای تخت خواب و متعلقات آن مخصوصا برای کسانی که در خواب راه میروند، ساخته شده است.

ایمان واقعی

خوبست بدانید که در «نیوپورت» یکی از شهرهای (تنسی) واقع در امریکا افراد فرقه مذهبی عجیبی زندگی میکنند که معتقدند اگر ایمان به مسیح واقعی باشد، نه زهر مار در انسان اثر میکند و نه سم استرکنین به همین جهت، این اشخاص به همراهی دهها مار بزرگ و چندین شیشه ای استرکنین در کلیسای اختصاصی خویش جمع شده و در ضمن خواندن سرود های مذهبی با مارها بازی میکنند و ضمنا سم استرکنین را مثل آب نوش جان میکنند، تا کنون چندین تن از اعضای این فرقه در اثر گزیدن مار و خوردن استرکنین جان داده اند ولی دیگران مرگ آنها را به ضعف ایمان شان توجیه میکنند اخیراً قانون، فعالیت این فرقه را محدود تر ساخته ولی با آنها آنان در خفا به کار شان ادامه میدهند.

عکس جالب



استاد سازنده آلات موسیقی ملی

سر زمین تا جکستان از حیث داشتن مردم با استعداد شهرت سرشار دارد و پامیر استاد کهنسال مرادعلی صقایف را استاد سازنده آلات ملی مینامند.

مرادعلی در طی هفتاد سال زندگی قریب ۱۲۰ ساز ملی را از چوب آلو بالو توت و غیره تهیه کرده است و نامبرده از ۱۵ سالگی بارموزبصدا درآوردن چوب آشنا می دارد.

یاد آور

به آندم که...
همای اوج پرواز طر بها
به پهنای امیدت پر کشاید
به آهنگ نو استعجان عشرت
سرود شادکا میبا سراید
فشاند بالها چون چتر رحمت
به ابر شادمانی بال ساید
تو آنگاه...
ز مرغ بال بسته یاد آور!

به آندم که...
طرنگاه بساط ناز عورت
ز تاب شمع زیبا یی فروزد
فروغ حسن گرم شعله خیزت
متاع هستی جانها بسوزد
شود روشن زرویت داغ دلها
نگاه برقی نازت دیده دوزد
تو آنگاه...
ز شمع پا نشسته یاد آور!

به آندم که...
دل اوج آشیانت زی کرانها
فرشته طر بگیرد در آغوش
شود چون جام می لبریز شادی
خوشی چون نشه ها دروی زند جوش
نیارد سایه غم بر دلت داغ
ز داغ نامراد میبا فراموش
تو آنگاه...
زدلای شکسته یاد آور!

به آندم که...
بنا سازی بساط فتنه ناز
بنای شادی دلها بریزی
به نیرنگ جفا گیشان خمیزی
بیاخوندل شیدا بریزی
کشی دلها بغا و خون بیداد
ذراتش دره غمها بریزی
تو آنگاه...
ز آه قلب خسته یاد آور!

به آندم که...
بسا زفته آهنگ زمانه
بساده طینتان نیرنگ بازی
چون آشفته گان عشق خود را
بسوز داغ غم دلها گدازی
به عهد روز گاران خجسته
بیا افتادگان غم جو تازی
تو آنگاه...
ز عهد نا خجسته یاد آور!

به آندم که...
بتاب حلقه دام جفایت
فشاری پیکر مرغ گر فتار
زنی در سینه اش تیر گلو سوز
که جای نغمه خون آرد ز منقار
بچشم بستگان تار مویت
جهان از تیره بختی ها کنی تار
تو آنگاه...
ز مرغ دام بسته یاد آور!

به آندم که...
بکوی عشقیان شهر الفت
محبت پیشه زلفی لیا یی
بزم مدعیان محبت
یکی پاکیزه گرداری نیایی
جهان عشق را گردی سراسر
و فاکستر یکی یاری نیایی
تو آنگاه...
ز بار دلشکسته یاد آور!

از: (دکتور شمع دیق)

ترانه ارغوانی

تکی و آرزوی
عرقی ببرک رو یی
موسی به شرم پنهان
غم پاده از سپو یی
بزم ارغوان نو شکفته دلکش است
شاخ ارغوان تر چو یار دلبر پاست
تن ارغوان ز ییا
به بنفشه گونه دیبا
چونگار عشق پرورد
چو عروس شهر رویا
در نشیب کوه ها و بیشه ها و باغها
جلوه گر چو دره های شا میا چراغها
سحری به سر گرا نی
تو که دلبر چیا نی
به کنار ارغوان شو
به لباس از غوا نی
رتک ارغوان شود جمیل تر ز تو
ارغوان تازه را ببخش رتک و بسو
از: (آینه)

پرواز رویا

ای ماه ای چراغ فروزان بزم شب
ای مشال طلا یی ایوان آسمان
ای دختر برهنه سیمین زال چرخ
ای سا قی قشنگ شبستان اختران
ای خانه بلور ی سیمین پیکران
زندان نفر یسین پر بهای شبگریز
گر دونه طلایی و مر موز امر هن
اندر دیار تیره شبهای و هم خیز
ای تخت عاج سحری و زیبا که نیمه شب
بر روی توالیه میخواست و جمال
با پیکر برهنه خود می رود به خواب
اشباح شب بگرد سرش می کشد پال
ای روز نی که دست خدا از جهان نور
سوی زمین تیره ترا بساز می کند

در بر سید تو رویای شاعران

تا پای عرش یکسره پر واز می کند
از: محمود فارانی

خاطره

در بهاری...
خوش بهاری بود و غم دد... ای...
آبشاری نو چه گری...
باصدای دلنشین من لکان...
همچو قاصد ن ما هر وی فتنه گر
صد هزاران پیچ و خم میخود و پابین می پرید
دلری یاری بود و زیبا دره ای
کبک ها چهچه زنان بالای سنگ...
عند لیان نغمه خوان پوشا خسار...
بلبلان سنگ شکن دیوانه وار...
هر کدام نوعی به ذوق خو یشتن
لانه پیر زندگی می سا ختند...
نو بهاری بود و زیبا دره ای...
در پناه سایه آن تک درخت...
مادری فرزند ناز خویش را...
بوسه میزد از صفای مادری
آهویی با کودگان خو یشتن
در کنار چشمه خوابیده بود...
و چه زیبا منظری...
آب دریا خود نما یی مینمود...
پید می رسید و سر و استاده بو...
خیل سی سی هر طرف می کشود...
مرغی از لانه ای سر می نمود...
میگشتم از چنین یکدره ای...
باتکار فتنه جو...
از: شاه محمد خوشه چین



زیر نظر: گل محمد ادیبیار

افتخار

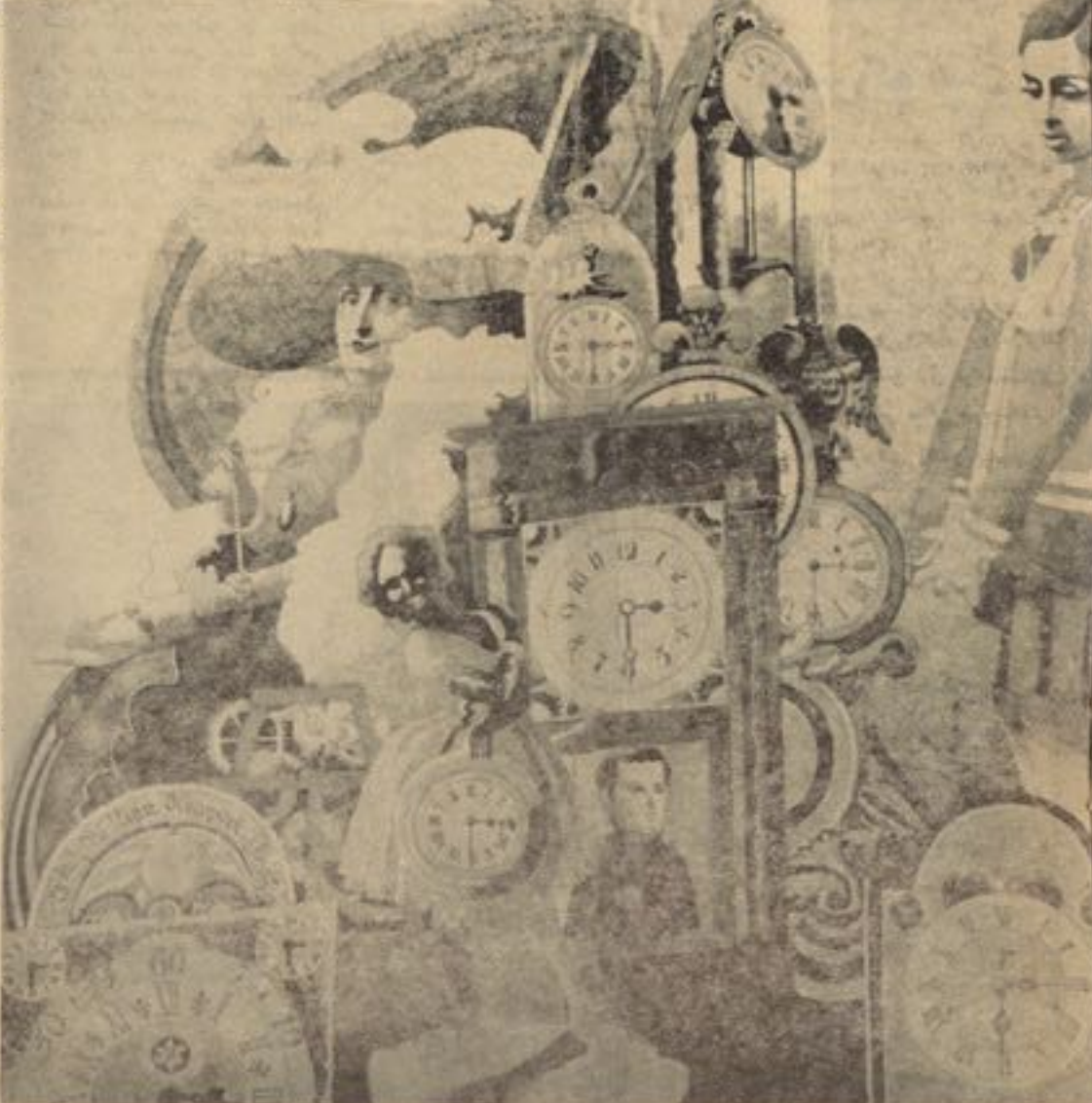
آری
غذای خوب و بسی خو شتر از گهر
ای مرد بی بصر
ای فتنه جو
برو...
برگردم حمایل نیرنگ زر مریز
زین مهلکه بگریز
در گوش دلم فتنه اسون نمیرود
بگذر ازین خطا
بخشی اگر کم کاخ شکوه یک جهان گهر...
ای مرد خودنگر
تاری ز موی همسر خود کم نمیکم
معاشق همیم
صفا کیش همدگر
اوسر ور منست
بخدا یاور منست
از بحر راحت نه به شبها غنوده است
مردانه و عجول
پر شور و با صفا
دایم شود بکار
باشان و افتخار
دنبال لقمه نان
یک لقمه نان پاک

آخر تو آدمی
چشود ننگ آ دیت
این درد فزون
داغ دل سوخته اوست
با خود ببر بگور
ای شرم آدمی!
ننگین نمیشوی
که بمیری به خو یشتن
زینجا بکن سفر
زین مهلکه بگریز
با خو یشتن آویز
آری:
برو، برو
دو گریه گهن
با آرزوی نو
نی آنچنان که دی
آنجا درو ن کلبه ز نی انتظار توست
بی کین و بی دیا
بایک جهان صفا
و آنسو میان غفل و آوا ی کودگان
پایان تپه ها
طفلی خوشی گنان
سویت دوان دوان
به آغوش گرم و باز
بایک جهان نیاز
موید ییا پند
از: (شریله دانش ادیبیار)

يك دختر وقت آبی می خواهد

درآ تشبیر بزرگ او تنها ی تنها بود ابتدا زندگی برایش شکو می خا می داشت ویر از ماجرایود اما بعد هایدنیا ل یست مقدار امیال لطیفه رفت .

نوبت کشیدن برا دوی فرو ختم .
نوت های فلت کرده می از دستهای پراس
باز من افتاد وپراس متاسفانه اظهارداشت
این یو لها در صود لیکه نتوانم برای خود
وقت سبز بخرم چه بدود من میخوردمادام
گراتینسکو شما حق فاشید که میگوید
بدونوقت پول هیچ به درد نمیخورد .
بسیار متاسف نمیخوا هد چیز دیگری
بخورد ؟
پراس فریاد زد ائی پیچ صود ت من .
معی به وقتسبز ضرورت دارم غیر از



خود فکر می کنید ؟
وقتی پراس نو ت های یو لدا که از
دستی به روی میز وژ من افتاده بودجمع
گرد نظرش به روی میز به یک ساعت کانتی
کاری شده افتاد . این ساعت یک پارچه
نپس و فیضی سا خت فایریکه سرو یس
بود . تصویر زیبای افرویدیت چشمان با
مبارت پغرو ی کانتی کارشده بود وپاچنان
زیبایی به روی پراس لیخته میزد که پراس
از دیدن آن بعبیر ت افتاد و پرسید :
مادام گرا شینسکو این ساعت کدام
قسم وقت را تعیین میکند ؟
مادام گرا شینسکو خندیده پاسخ داد:
مجموع وقت را ؟ طبعاً مخصوص نشان دادن
وقت نای میانه .

شود داد ودر جواب پراس گفت :
شما پراس فیلد بسیار لال و ت اعداید
من دگر وقتسبز ندارم .
چ می گفتید شما چگونه این حرفهارابه
من میزدید دیگر وقت سبز برای من ندارید
شما باید لالال یگفتار د یگر دا کشه
بایند .
مادام گراتینسکو به ساعت خود نظر
انداخته پاسخ داد : دوست نه ساعت پیش
تمام وقت سبزی که داشتم به یکدسته از
ناتر جغوف را بسته سرش را با اسف

گراتینسکو رفتند تا اینکه پراسی در یک
تنبیه شیه ماه چون به مقاله او رفته
چندین عدد باتکوت ۵۰۰ دالری را پروی
میز جلو مادام گراتینسکو انداخت اظهار
گردا فروخته شد .
رومان خود را به دانشرکت لیلبر داری
شما باید لالال یگفتار د یگر دا کشه
فرو ختم مادام گراتینسکو حال باید شما
مجددا وقت سبز بمن بدهید .
مادام گراتینسکو کتاب پیش های -
ناتر جغوف را بسته سرش را با اسف

گراتینسکو رفتند تا اینکه پراسی در یک
تنبیه شیه ماه چون به مقاله او رفته
چندین عدد باتکوت ۵۰۰ دالری را پروی
میز جلو مادام گراتینسکو انداخت اظهار
گردا فروخته شد .
رومان خود را به دانشرکت لیلبر داری
شما باید لالال یگفتار د یگر دا کشه
فرو ختم مادام گراتینسکو حال باید شما
مجددا وقت سبز بمن بدهید .
مادام گراتینسکو کتاب پیش های -
ناتر جغوف را بسته سرش را با اسف

گراتینسکو رفتند تا اینکه پراسی در یک
تنبیه شیه ماه چون به مقاله او رفته
چندین عدد باتکوت ۵۰۰ دالری را پروی
میز جلو مادام گراتینسکو انداخت اظهار
گردا فروخته شد .
رومان خود را به دانشرکت لیلبر داری
شما باید لالال یگفتار د یگر دا کشه
فرو ختم مادام گراتینسکو حال باید شما
مجددا وقت سبز بمن بدهید .
مادام گراتینسکو کتاب پیش های -
ناتر جغوف را بسته سرش را با اسف

مادام گرا شینسکو با لحن خسته ی -
پاسخ داد: ایو ل قیمت آنرا با خسود
دارید ؟
آری . فعلاً ندارم اما بجزدی پول
بیدارتم دین خود را بشما ادا میکنم .
بیکسال شما مل ۳۶۵ روزه ساعت ۱۸ دقیقه
و ۱۶ ثانیه می باشد وقت رابه تسهیرگر
معا مته نمی کنم وحتی بخود هم به تسه
حق استفاده ازآن دارمید هم تمام دا رایی
و نروت این جهان بدو ن وقت هیچ هست
وقت نسبت به یو ل با ارزش تر است .
اگر خواسته باشیم که وقت را بدو ن -
پرداخت پول به چنگ آوریم مفهوم آنرا
خواهد دانست که یو ل نسبت به وقت دارای
ارزش بیشتر و اهمیت بیشتر است . در
آصورت همه چیز وازگون خواهد تد . ی
من این کار را نمیکنم .
ساعتیک مقدار وقت سبز ندا شته باشم
نمیخوا نم آری را که نیمه کار گردم رابه
اخر رسا نم . من یک مقدار وقت خلاصه . . . می
خواهم .
صدای انبرد لحظه به لحظه بلند تر و بلند
تر میشد : من وقت خلاصه میفوا هم وا گر
وقتسبز برای من دستگیری نکند خوا هم
مرد بدو ن شک تلف خوا هم شد .
مادام گراتینسکو از چو گی در یاری
فرو نوسطا بی خود بر خاست . چشمانش
از شدت خشم وقلب میزد خشید .
وبالغن اعتراف می آمیز و ختم آلود ی
اظهار میداد : در حضور من هیچگاه از
حرکت حرف نزنید . حرکت آخرین سر حد
و پادان تمام وقت ها میباشد . وقت سبیه
وجود ندارد .
پس از اظهار این جملات مادام گراتینسکو
باتشالان دست بطرف دروازه مقاله برآه
خروج رابه آن جوان نشان داد مرد جوان
دو باره پرسید حقیقتاً شما حاضر نیستید
بمن کمک کنید ؟
مرد جوان بدینا ل این پرسش ا هسی
کنید .
مادام گراتینسکو راستی لفظ ا لود
مینمود و با لحن بسیار تند خطاب به جوان
گفت: شما چگونه جرات میکنید اینجا بیاید
و ارزش وقت رابه این صورت پایمال -
نمایید چا معه شما دیوانه بود که برای هر
چیزی در زند گی یک قیمت مزی آری کرد .
وبه نظر شما هر چیزی که برای آن چا معه
قیمت تعیین نکرده یی ارزش است ؟ پلی
شما اینطور فکر میکنید دلیلش که از شما
میخوا هم پیش از در یافت وقت بمن پول
ببر دارید چیست .
شما من هیچ پول ندارم . آخر من شما
احوال خود را تشریح کردم . یک پول هم
دریستم نیست . حتی قادر به خریدن نان
و پرداخت گزابه اقام نیست . ما حب
ایرانیا نرا از انا یی که به گزابه حرکت
بودیم برون انداخته است .
من شما هیچ کمک نمی توانم .
وضع آن جوان با لای روح و اعصاب -
کارلا تاثیر شدید گذاشت . وقتی انبرداز
مقاله بیرون رفت کارلا مادام گراتینسکو
پرسید: شما چرا به او کمک نکردید ؟
مادام باتکاه سوزی خیره بصورت کارلا
تکریست پاسخ داد: این موضوع هیچ قابل
جروبحث نمی باشد .
او خودش شرایط را میدانه و شما هم
اکتون از شرایط معا مته با من درایتندید
وقت راباید خرید خلاصه بشما میگویم که
وقت را نمیفروشید هیچگاه به غارت گر فتو
نوع بخشش آنرا دانست .
کارلا با حرکت قیر آمیزی دود خورده
از مقاله بیرون رفت .
در لحظه خارج شد از مقاله صدای
مادام گرا شینسکو را از فیش شنید که
گفت: ساعت ۱۲ روز با یید پانصد ساعت
۱۲ شب و آنوقت صدای زنگ ساعتیارا
شنیدید .
مرد جوان در بیرون مقاله به یک دیوار
تعارت تکیه کرده بیود هنگامی کار لارا

کارلا با لحن پدید شد ن آن در عموکچه
ماند . وانگاه با تصمیم فاطح وارد مقاله
شده خطاب به مادام گرا شینسکو پرسید:
بمن بگوید که شما چند قسم وقت برای
فروش دارید ؟
کار لا در همان لحظه آن آقا یس را
در نظر مجسم ساخت که در لپاش سرکش
وارد مقاله شده بود کارلا دو باره سوال
کرد: متلا ف ت بفش تمام و قسمت
است ؟
مادام گراتینسکو با نظرات افشا دی به
چهره کارلا خیره شده پاسخ داد . و قسمت
بفش عبارتست از وقت یو ل .
وقتسبز که آدم میتواند به کمک آن پول
زیاد بیست و زود .
شما شما وقت های دگر هم دار ید ؟
طبعاً وقت سرو ع وقتسبز برای ا ی
امارت اما باید اعترا ف کنم که برای ا ی
وقت امروز بسیار کم مشتری دارم . کسی
ازین وقت نشی خرد . وقت آبی وقتسبز
قیمتی است این وقت برای عشق و د زمین
ودوست پیدا کردن است وقت سفیدتاریت
از وقت سفید است . و وقت زرد برای
انسانهایی که بسیار مشغولیت دارند و برای
تلافی وقتی که بیجا مصرف میکنند باید
وقت بخرند .
کارلا باتکوت غ یی اطمینان یافت : اما
شما ساعت ها را می فرو شید نه وقت را من
نمیوانم هر فهای شما را با ور کنم
و چگونه ایو ل کنم که بکثرتی وجود دارد که وقت
را میفرو شد ؟
مادام گراتینسکو خنده می مو زی کرده
پاسخ داد: ساعت با وقت هیچ سروکاری
ندارد . مصرف گذشت و حرکت آنرا اندازه
میگیرد . همانگونه که فاصله رابه متر تعیین
میکند وقت را هم با ساعت تثبیت می
نمایند .
سامانر صورتیکه ساعت با وقت هیچ ارتباط
ندارد پس چرا اینقدر ساعت را در مقاله
جمع کرده اید ؟
مادام گراتینسکو لبه نا وا فسی
بخود گرفته اظهار داشت: شما هنوز هم

منظور مرا نفهمید ه اید . هر باری که به
یکی از مشتری ها وقت مورد احتیاج چشرا
میفرستم ساعتی را که مربوط به همین
وقت است خود عاریت برای مشتری می دهم .
و این ساعت هیچ کاری ندارد جز نشان
دادن وقتی که مشتری از من خرید ساعت
زمانی وقت خرید می پس هرید مشتری
ساعت را بمن باز میگرداند .
چشمپای مادام گرا شینسکو تکرر شده
مانند دو درز معلوم میشد و به اندازه حرف
هایش گفت: اگر مشتری در باز گردا نم
ساعت تعادل یو زود غریبه های ساعت -
باب گرد میکند و اما م آنچه تا اندم اتفاق
افتاده است مجدداً خراب میشود .
وظیفه ساعت بسیار ساده است و -
همچنان درک موضوع برای شما با بفریاد
خلق باشند میفهمید که چه میگوید ؟
کارلا با لحن استیلا آ میز اظهار داشت
یگانه واره وقت عشق بمن بفر و شید .
مادام گرا شینسکو شما نه هایشرا نگان
داود در پاسخ گفت: وقت آبی بسیار قیمت
بسیار است یعنی ترین وقتی که برای فروش
دارم همین وقت آبی است .
قسمت آن متلا چته است ؟
برای هر هفته دو هزار دالر .
مدان کارلا از شنیدن این جوا بیامداد
گرا شینسکو از تعجب باز ماند . این عالم
بیر مسلماً دیوانه شده و فلفش را باخته
بود . کارلا میخواست یک موضوع فو د بگردد
سوال کند که در همین لحظه دلفا میگوید
جوان وارد مقاله شد و بار اول بود که -
کارلا آن جوان را مقابل مقاله مادام گراتینسکو
میدید .
چون فریاد زد وقت سبز میخوا هم .
شما بیکمقدار وقت سبز دارید ؟

مادام گراتینسکو خنده می مو زی کرده
پاسخ داد: ساعت با وقت هیچ سروکاری
ندارد . مصرف گذشت و حرکت آنرا اندازه
میگیرد . همانگونه که فاصله رابه متر تعیین
میکند وقت را هم با ساعت تثبیت می
نمایند .
سامانر صورتیکه ساعت با وقت هیچ ارتباط
ندارد پس چرا اینقدر ساعت را در مقاله
جمع کرده اید ؟
مادام گراتینسکو لبه نا وا فسی
بخود گرفته اظهار داشت: شما هنوز هم

منظور مرا نفهمید ه اید . هر باری که به
یکی از مشتری ها وقت مورد احتیاج چشرا
میفرستم ساعتی را که مربوط به همین
وقت است خود عاریت برای مشتری می دهم .
و این ساعت هیچ کاری ندارد جز نشان
دادن وقتی که مشتری از من خرید ساعت
زمانی وقت خرید می پس هرید مشتری
ساعت را بمن باز میگرداند .
چشمپای مادام گرا شینسکو تکرر شده
مانند دو درز معلوم میشد و به اندازه حرف
هایش گفت: اگر مشتری در باز گردا نم
ساعت تعادل یو زود غریبه های ساعت -
باب گرد میکند و اما م آنچه تا اندم اتفاق
افتاده است مجدداً خراب میشود .
وظیفه ساعت بسیار ساده است و -
همچنان درک موضوع برای شما با بفریاد
خلق باشند میفهمید که چه میگوید ؟
کارلا با لحن استیلا آ میز اظهار داشت
یگانه واره وقت عشق بمن بفر و شید .
مادام گرا شینسکو شما نه هایشرا نگان
داود در پاسخ گفت: وقت آبی بسیار قیمت
بسیار است یعنی ترین وقتی که برای فروش
دارم همین وقت آبی است .
قسمت آن متلا چته است ؟
برای هر هفته دو هزار دالر .
مدان کارلا از شنیدن این جوا بیامداد
گرا شینسکو از تعجب باز ماند . این عالم
بیر مسلماً دیوانه شده و فلفش را باخته
بود . کارلا میخواست یک موضوع فو د بگردد
سوال کند که در همین لحظه دلفا میگوید
جوان وارد مقاله شد و بار اول بود که -
کارلا آن جوان را مقابل مقاله مادام گراتینسکو
میدید .
چون فریاد زد وقت سبز میخوا هم .
شما بیکمقدار وقت سبز دارید ؟

منظور مرا نفهمید ه اید . هر باری که به
یکی از مشتری ها وقت مورد احتیاج چشرا
میفرستم ساعتی را که مربوط به همین
وقت است خود عاریت برای مشتری می دهم .
و این ساعت هیچ کاری ندارد جز نشان
دادن وقتی که مشتری از من خرید ساعت
زمانی وقت خرید می پس هرید مشتری
ساعت را بمن باز میگرداند .
چشمپای مادام گرا شینسکو تکرر شده
مانند دو درز معلوم میشد و به اندازه حرف
هایش گفت: اگر مشتری در باز گردا نم
ساعت تعادل یو زود غریبه های ساعت -
باب گرد میکند و اما م آنچه تا اندم اتفاق
افتاده است مجدداً خراب میشود .
وظیفه ساعت بسیار ساده است و -
همچنان درک موضوع برای شما با بفریاد
خلق باشند میفهمید که چه میگوید ؟
کارلا با لحن استیلا آ میز اظهار داشت
یگانه واره وقت عشق بمن بفر و شید .
مادام گرا شینسکو شما نه هایشرا نگان
داود در پاسخ گفت: وقت آبی بسیار قیمت
بسیار است یعنی ترین وقتی که برای فروش
دارم همین وقت آبی است .
قسمت آن متلا چته است ؟
برای هر هفته دو هزار دالر .
مدان کارلا از شنیدن این جوا بیامداد
گرا شینسکو از تعجب باز ماند . این عالم
بیر مسلماً دیوانه شده و فلفش را باخته
بود . کارلا میخواست یک موضوع فو د بگردد
سوال کند که در همین لحظه دلفا میگوید
جوان وارد مقاله شد و بار اول بود که -
کارلا آن جوان را مقابل مقاله مادام گراتینسکو
میدید .
چون فریاد زد وقت سبز میخوا هم .
شما بیکمقدار وقت سبز دارید ؟

منظور مرا نفهمید ه اید . هر باری که به
یکی از مشتری ها وقت مورد احتیاج چشرا
میفرستم ساعتی را که مربوط به همین
وقت است خود عاریت برای مشتری می دهم .
و این ساعت هیچ کاری ندارد جز نشان
دادن وقتی که مشتری از من خرید ساعت
زمانی وقت خرید می پس هرید مشتری
ساعت را بمن باز میگرداند .
چشمپای مادام گرا شینسکو تکرر شده
مانند دو درز معلوم میشد و به اندازه حرف
هایش گفت: اگر مشتری در باز گردا نم
ساعت تعادل یو زود غریبه های ساعت -
باب گرد میکند و اما م آنچه تا اندم اتفاق
افتاده است مجدداً خراب میشود .
وظیفه ساعت بسیار ساده است و -
همچنان درک موضوع برای شما با بفریاد
خلق باشند میفهمید که چه میگوید ؟
کارلا با لحن استیلا آ میز اظهار داشت
یگانه واره وقت عشق بمن بفر و شید .
مادام گرا شینسکو شما نه هایشرا نگان
داود در پاسخ گفت: وقت آبی بسیار قیمت
بسیار است یعنی ترین وقتی که برای فروش
دارم همین وقت آبی است .
قسمت آن متلا چته است ؟
برای هر هفته دو هزار دالر .
مدان کارلا از شنیدن این جوا بیامداد
گرا شینسکو از تعجب باز ماند . این عالم
بیر مسلماً دیوانه شده و فلفش را باخته
بود . کارلا میخواست یک موضوع فو د بگردد
سوال کند که در همین لحظه دلفا میگوید
جوان وارد مقاله شد و بار اول بود که -
کارلا آن جوان را مقابل مقاله مادام گراتینسکو
میدید .
چون فریاد زد وقت سبز میخوا هم .
شما بیکمقدار وقت سبز دارید ؟

منظور مرا نفهمید ه اید . هر باری که به
یکی از مشتری ها وقت مورد احتیاج چشرا
میفرستم ساعتی را که مربوط به همین
وقت است خود عاریت برای مشتری می دهم .
و این ساعت هیچ کاری ندارد جز نشان
دادن وقتی که مشتری از من خرید ساعت
زمانی وقت خرید می پس هرید مشتری
ساعت را بمن باز میگرداند .
چشمپای مادام گرا شینسکو تکرر شده
مانند دو درز معلوم میشد و به اندازه حرف
هایش گفت: اگر مشتری در باز گردا نم
ساعت تعادل یو زود غریبه های ساعت -
باب گرد میکند و اما م آنچه تا اندم اتفاق
افتاده است مجدداً خراب میشود .
وظیفه ساعت بسیار ساده است و -
همچنان درک موضوع برای شما با بفریاد
خلق باشند میفهمید که چه میگوید ؟
کارلا با لحن استیلا آ میز اظهار داشت
یگانه واره وقت عشق بمن بفر و شید .
مادام گرا شینسکو شما نه هایشرا نگان
داود در پاسخ گفت: وقت آبی بسیار قیمت
بسیار است یعنی ترین وقتی که برای فروش
دارم همین وقت آبی است .
قسمت آن متلا چته است ؟
برای هر هفته دو هزار دالر .
مدان کارلا از شنیدن این جوا بیامداد
گرا شینسکو از تعجب باز ماند . این عالم
بیر مسلماً دیوانه شده و فلفش را باخته
بود . کارلا میخواست یک موضوع فو د بگردد
سوال کند که در همین لحظه دلفا میگوید
جوان وارد مقاله شد و بار اول بود که -
کارلا آن جوان را مقابل مقاله مادام گراتینسکو
میدید .
چون فریاد زد وقت سبز میخوا هم .
شما بیکمقدار وقت سبز دارید ؟

شکرلب

خراب زړې می ډیر لری اړمان د شکرلب
په مرگ به یی هیرنه کی سره لېان د شکرلب.
الفقیمی له غمه داسی خم شو لکه دال
سینه می شوه گپا به په هجران د شکرلب
که پس له مرگه راشی په مزار زما غریب
تر قیامته یی منه دا احسان د شکرلب
زړې زما خراب کباب په اور کښی د هجران
په حال می تبسم کړی لب خندان د شکرلب
مخلصه ! په وصال به یی معمورشی هغه دم
که دل و جان دی دواړه گرځه قربان د شکرلب
«مخلص»

دستر گو بست

خاڅکی د صدف سره چه جوړه یارانه کړله
دی خپله جفا ورځنی جوړه دودانه کړله
بس خو بی مقصده اسویلی می له خولی وتیوه
گوره چه یارانو ترینه جوړه افسانه کړله
هسینه چه تندر ما سره آشنا نه دی
خه که مایه بله ونه جوړه آشیانه کړله
شمعی چه چاته کړی عقیده په بزمنونو کښی
دانی هم هغه چه یی بی گوره پروانه کړله
نزیبی مستوسترگو داسی نوی غونډی ستوگر
ماته په لاس لاس کښی ساقی هیره پیمانه کړله
و شوبه امتزاج سره رتلی زاهدی بیامومی
چاچه د صومعی په مخکښی جوړه بتخانه کړله
هره بپانه دی بپانه لری آشنا زما
بله گومه ورځ دی حمزه ته - بپانه کړله
«حمزه»

بها نه

یارکه یوځلی دوه زلفی په شانه کا
عاشقان به له حیرته دیوانه کا
په خرام خرام په ورشی لگه شمع
واړه جمع دمجلس په پروانه کا
د سرو شونډو یی که یوځلی پری نوش کا
زاهدان به له یوی مخی رندانه کا
په راتله د پسرلی ډیر خوشحال پری
بلبل ځکه په ژپا کښی ترانه کا
دیلایسی یی سترگی که څوگ گوری
دمجنون په څیر دی ځای په ویرانه کا
ومغان و ته به سر او مال پېشکش کا
هغه څوگ چه سر درون په میخانه کا
چه آرزو کړی د صنم وېشکلی مخ ته
برهن غونډی دی جوړه بتخانه کا
چه تراوسه لمر نه دی ژوندي پاتی
رحمت داوی عاشق نه دی بپانه کا
«رحمت»



دمینی سر بنندنه

نوربه نه کړم خیر د سپینی خولی اسره هم
استغنا دمینی دود نه دی یوازی
چه دی ما سره دمینی تړون و کړ
خیر که ډیردی خدمتگار دی په درگاه کښی
نوره نه کړی که پیروز پر ما د وصل
که شغلونه ستا دمینی له به اخلیم
خه که لاپه دهوس له آبادی نه
اوس په مینه کی بدنام شومه ناصحه!
درقیب په خوله به لاس له تاوانه خلم
په رسی به یی تباک ستاد کوڅی کړم
سونگ دمینی به نیستی زما هستی کړی
ستاد عشق له سر بنندنی سر نه غاړم
خومی تر کی وی دوینی یو قطره هم
«دکتور زیار»



آرزو

آرزو لرم ساقی یوڅو اقداحه
که یی را کړی دخاصه بښینی له راحه
چه داهسی نوبهار درومی بی میو
داخبره په هر جاده ناصلاحه
زما پیر دایمی دمیو توبه کار شه
دبهار په وخت توبه ده ناصلاحه
تل به وخت دنوبهار نه وی گلکش کړه
په دا باغ کښی تر صباچه تر وواچه
دنرگس گلونه پلي سپاره راغله
ننداره یی دبهار کړه افتتاحه
رتکارنگ غنچه دی ورکړه په چمن کښی
دخوشحال دپاره به راغلی صباچه
«خوشحال خټک»

غماز گری وریځی

خومره چه آشنا شوم دآشناسره
هومره پیکانه شوم ددنیا سره
وختم دستورو دنیاگی لره
تار می کړ دمینی بند دجا سره
هلته هر قدم کښی جوړه مینه وه
څنگ په څنگ مجنون و دلیلا سره
دروغ نه و، «ریانه وه په مینه کښی
کار دهرمین و دربتیا سره
جوړه می گودی کړه په پیرونو کښی
گرځم دسیوری دشاو خوا سره
زه چه آسما نو توت پری وختم
خیال دیار د زلفودی زما سره
ښکته پورته خار کړم که کشانو کښی
گونډی هلته وگورمه تاسره
ماد ښاپیریو حسن ولید
نه دی برابر ستاد حسن دښکلا سره
خیردی غماز گری وریځی مرغی دی
چاره دحافظ ده دبرښنا سره
«نصرالله حافظ»

د وصال خریدار

پرهر ځای کښی زه جلوه ددلداد وینم
ځکه ځان یی د وصال خریدار وینم
دقیامت ټنښی په ماشی راڅرگندی
چه یی ځان له مشغولانه وزگار وینم
چه نالی یی په زمین او زمان نشته
دلریامی دخوبانو سردار وینم
حاجت نه لرم داروته دطیب زه
دمرض علاج په لاس دنگار وینم
خه عجیبه ده په اور کښی خلک - سوزی
زه خلیل غونډی په اور کښی گلزار وینم
که له مخه می یوڅو جبری صنم شی
دمصور غونډی خپل ځان په دار وینم
که زه نصری آشنالاشم گلشن ته
خارڅو خاردی چه گل هم لکه خار وینم
«نصر»

هنرمندان خارستان

یک میلیون دالر دستمزد



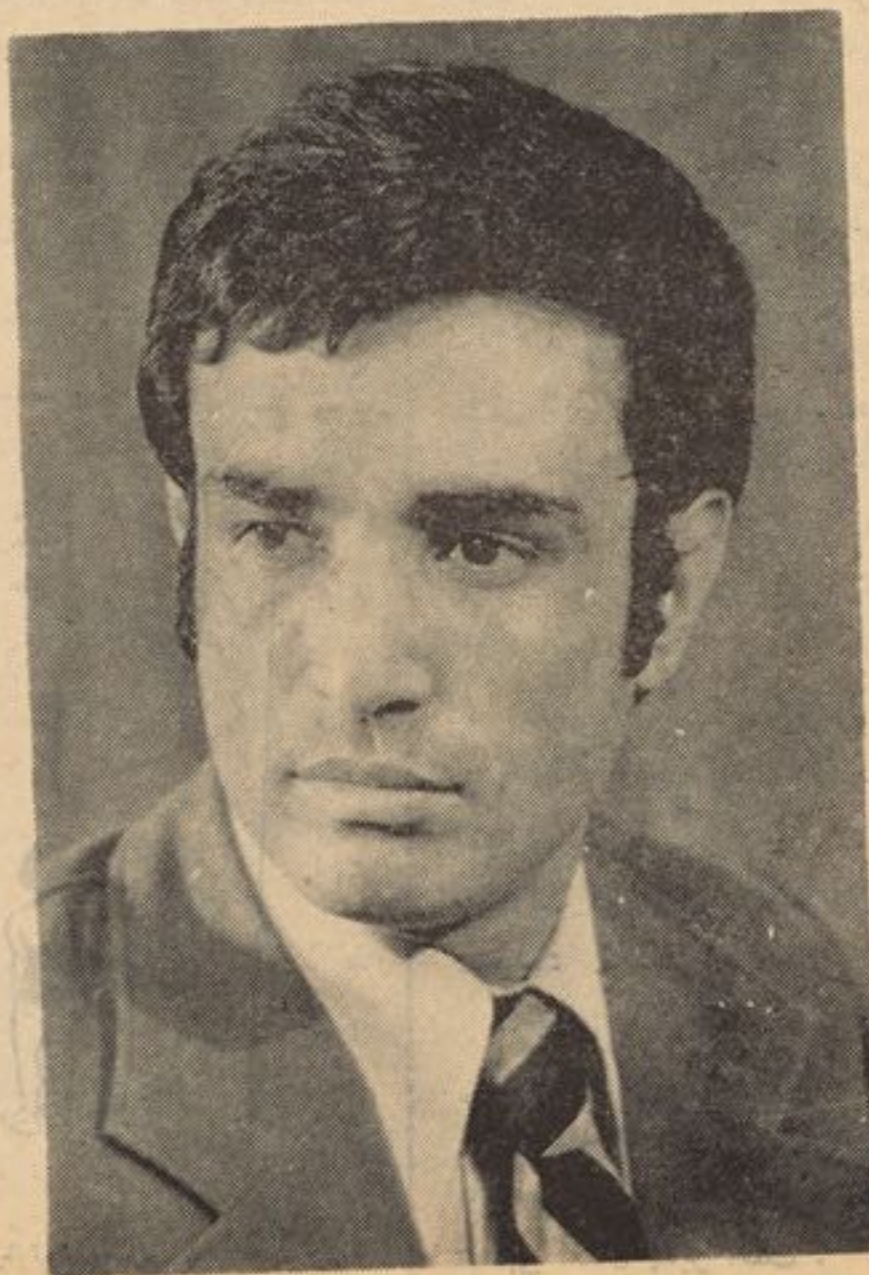
خوبست بدانید يك ميليون دالر، بلند ترين دستمزد است كه بيه هنر پيشه داده ميشود، تا كنون كمتر كسي موفق بدريافت چنين دستمزدی گردیده است.

اما «مار لين براندو» كسيست كه موفق گردیده اين مبلغ را دو بار بدست آورد (براندو) يکبار در فلم (پدر خوانده) و بار ديگر بخاطر بازی در فلمی بنام (کماندو های مرگ) ساخته ای از (استانلی کوپر يك) يك ميليون دالر دستمزد گرفت اعطای چنين مبلغی به يك هنر پيشه عده زياری از هنر مندان ممتاز سينمای غرب را بخود جلب کرده و حتی بعضی نسبت به اين مبلغ و براندو حسود گردید ه اند.

آهنگ های احمد ولي به بازار

عرضه ميشود

احمد ولي خواننده جوان و خوش آواز راديو افغانستان كه با آواز گيرایش محبوبيت زيادی در بين مردم كسب نموده است. اخيرا فعاليت های هنری اش را گسترش و توسعه بیشتری بخشیده است. ستديو افغان موزيك تمام آهنگ های احمد ولي را بطريقه استريو فونيك شش باندی ثبت نموده است. آهنگهای كه احمد ولي در گذشته ثبت کرده توجه بسياری از علاقمندان را جلب نموده است و اکنون اين آهنگ ها به نحو تازه ثبت شده كه به يقين مورد توجه زياد مردم واقع خواهد شد گفته ميشود يحيی آصفی موسس استديوی افغان موزيك در نظر دارو آهنگ های از آواز خوانهای مشهور کشور را به شيوه جديد استر يوتيت و ثبت آنها را به بازار عرضه کند.

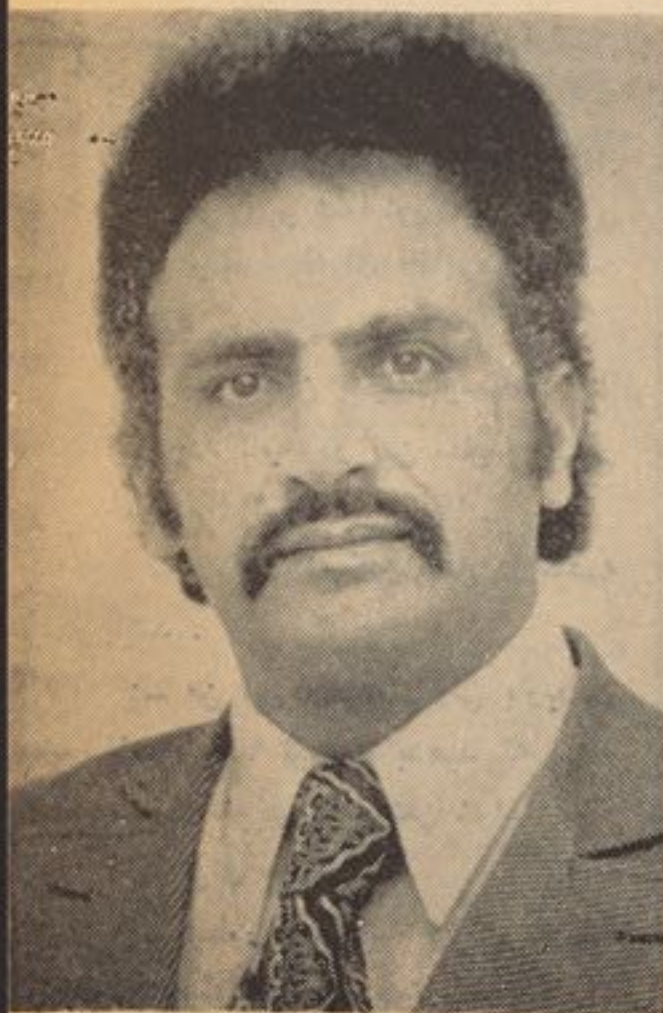


احمد ولي

زن، كتاب و شمع

(زن، كتاب و شمع) اثر معروفیست از جان ون دور تين نویسنده معاصر. قرار است افغان ننداری بر مبنای قصه اين كتاب نمايشنامه ای را روی ستن پياورد. ستار جفايي دایر كتر پر استعداد كه هم اکنون مشغول دایر كت اين درام میباشد گفت: در نظر است نمايشنامه زن و كتاب و شمع بتاريخ ۱۰ سرطان به نمايش گذاشته شود از اينرو هنرپيشگانی كه در اين درام نقش دارند اين روز ها به شدت مشغول تمرين میباشد.

هنر پيشگانی كه درين نمايشنامه نقش های عمده را به عهده دارند عبارت اند از سيد مقدس نگاه محبوبه جباری، زينت گلچين و آصف وردك، صادق هنر مند محبوب نیز درين نمايشنامه نقش عمده ای دارد.



ستار جفايي

به امید



درین شب نوکریوال لایراتوار صد خانه نجومی، سین یاکین بود فضا مثل همیشه بود پار ازیت ها به شکل عادی شان بود و چیز فوق العاده ای بگوش نمیرسید همه چیز رو بره و معمول بورخواب چشمان سین یاکین را تنگ ساخته بود و هر آن سرش روی سینه می افتید و دو باره بلند میشد که دفعتاً از فضا اشارات دقیق ووا ضعیی اورا بخود آورد و از بس این اشارات غیر طبیعی بود سین- یاکین تکانی خورد و نزویک بود از روی چوکی به زمین بخورد .

سین یا کین با دقت کامل متوجه اشارات شد و تا اینکه شنید :

- سیاره ایریسیا سخن می زند ما اکنون خیلی ها به سیاره زمین نزدیک شده ایم و میتوا نیم سفینه ای بسوی شما پرتاب کنیم زمین از زمین شما سخن ما را میشنوید؟ سین یاکین فریاد زد: - میشنویم ! میشنویم .

- و به این لحاظ ما برای اولین بار سفینه خویش را با فضا نوردان خود بطرف زمین میفرستیم! - آفرین بر شما اوپارا زیت های فضا برای لحظه ای مخابره را خفه ساخت

و بعدا سین یاکین پرسید : - چند نفر در بین سفینه قرار خواهند داشت ؟ - هر قدر که گنجایش داشته باشد .

- من این را میدانم ولی باوجود آن هم لطفا توضیح بدهید که به صورت تقریبی چند نفر خواهد بود . - برای چه ؟

- چطور برای چه ؟ برای اینکه قبلا برای شان در هتل جای ریزوف



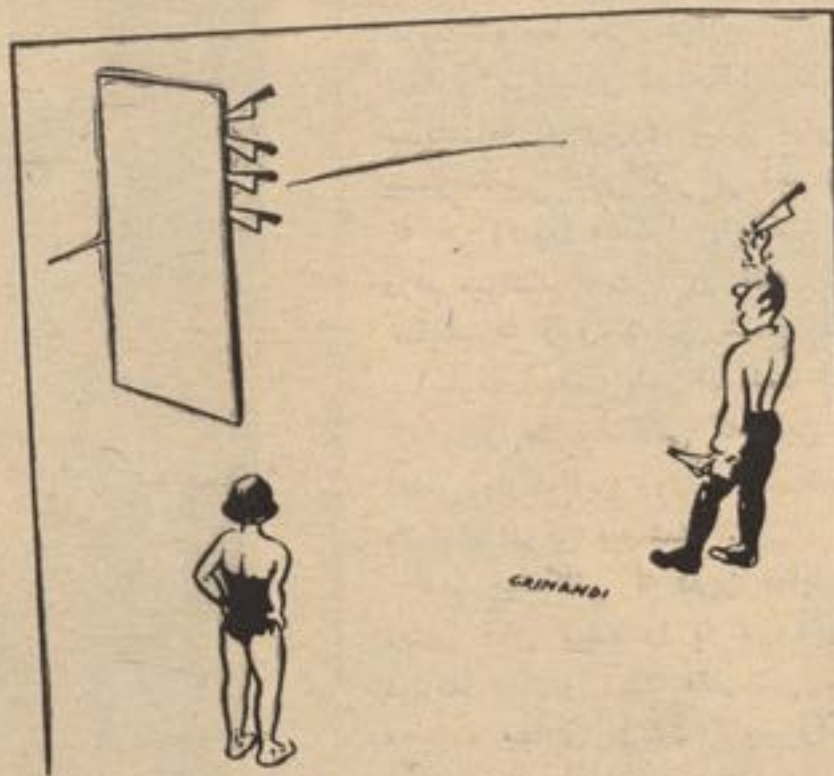
- این که واضح است . مقام ، رتبه

و طبقه و شغل شان چیست ؟

- نمی دانیم راجع به چه شما سخن میزنید . بسوی شما باشند گان سیزه ایریسیا پرواز خوا هـند کرد پس از یک دقیقه ما از کره زمین دور شده میرویم و بعد از آن ارسال سفینه میرویم و بعد از آن ارسال سفینه برای ما مشکل خواهد بود . پر واز بعدی ما فقط بعد از طی یکصد و پنجاه سال آفتابی امکان پذیر خواهد

کنیم . - چی ؟ چی گفتی ؟

- میدانم که در سیاره شما همچو رسوم وجود ندارد ویز روف جز فرق نمی کند چاره ای می قبلی در هتل ها پر ا بلمی نیست . خیر فرق نمی کند چاره می اندیشم برای شما در انتوریست جا دست و پا میکنیم و ببخشید گی به سوسی ما پرواز میکنند . - باشند گان ایریسیا .



مرد: و حالا تو بت تو ست که اطرافت را تیغ بکارم

دیدار



شد و اینک ما از شما دور میشویم . با شنیدن این خبر سین یا کین با تمام قوه مکرو فون را چسبید و فریاد زد :

- صبر کنید ! صبر کنید لازم است از شعبه مربوطه موافقه بگیرم . قطع نظر از آنکه شب بسود ، سین یاکین دل را به دل شیربست و به مدیر لایراتوار زنگ زد و به نجوا گفت :

- الو! فیلکس کوز میچ! زینکه نا راحت تان کردم بسیار معذرت میخواهم . یک حادثه غیر مترقبه ایریسیا اجازه ورود بکره ما را میخواهد ! - کی ؟

- سیاره ایریسیا از عالم متمدن دیگر . - از جهان متمدن دیگر ، دیگر چه خواهد بود .

- بصورت دقیق گفته نمی توانم البته قدری عجیب به نظر می آید . - پس درین صورت عجله برای چه ؟ صبح از شام عاقل تر است درین باره تعمق میکنیم . صحبت می کنیم و فیصله مینمائیم و بعدا به ایوانسوف تلفون میکنیم و به همین ترتیب ... بلی بلی عزیزم خدا نگهدارت !

سین یاکین گوشی تلیفون را سر جایش گذاشت و تماس را دوباره با سیاره ایریسیا برقرار ساخت آخرین اشارات مخابره ایریسیا بگوش می رسید :

- برای چی اینقدر معطل میکنید؟ چرا جواب نمیدهید ؟! شما که میدانید ملاقات بعدی ما فقط بعد از یک صد و پنجاه سال آفتابی امکان پذیر است .

قیچی گمشده

پسری که موهای خیلی بلند داشت پس از سالها جهت اصلاح سرش وارد یکی از سلمانی ها شد. سلمانی مدتی به این جنگل مو نگاه کرد و بعد با تأثر به شاگردش گفت:

— آهمن ربای مرا بیاور . سپس روی بمشتری کرده گفت: شما پریشان نشوید ، زیرا فقط می‌خواهم به کمک آهمن ربای قیچی سلمانی. ام را که در بین موهای شما گم شده بیرون کنم .



مرد: تافیکه برای من دادید. برخلاف توقع مردی در آن خوا بیده است

کار اضافی

دلیل

رئیس کار خانه موتر سازی نگاهی به عریضه ، عارضی که تازه جهت پیدا کردن کار مراجعه کرده بود ، انداخت و گفت :

— چند ساله هستید ؟
— چهل دو ساله .
— ولی درین جا نوشته اید سی و پنج سال سابقه کار دارید ، چطور چنین چیزی امکان دارد .
— با اضافه کاریم حتما قابل قبول خواهد بود .

مادری از پسرش پرسید :
— راست بگو مربای آلو بالو را قسو خورده ای ؟
پسر گفت :
— بخدا من نخورده‌ام .
چرا خسته هایش روی زمین ریخته است ؟
پسر با سر فرازی گفت :
— دلیلش هم همین است ، زیرا من هر چه خوردم ، خسته هایش را هم قورت دادم .



آمادگی شیر در مقابل کمره عکاس

دوستم به سینما رفته

شخصی از کنار جاره ای می گذشت و چشمش به گدای افتاد که در گوشه سرك نشسته و از مردم پول می طلبید آن شخصی به حکم دلسوزی پیش رفت و او پیسه ای را در دست آن گدار که می گفت : کورم ، عاجزم بمن رحم کنید .

اتفاقاً پول از دست گدا پائین افتاد و بکوشه ای دور تر لغزید گدا فوراً دویده و آن پول را برداشت آن مرد که تا آن دم از آنجا دور نشده بود گفت : تو تا حال فریادمی کشیدی که من کورم و عاجزم حالا معلوم میشود که تو چشم داری ، پس چرا مردم را فریب میدهی ؟

گدا جوابدار : معذرت میخواهم اصلاً من گدای اصلی نیستم ، اینجا عوض یکی از دوستانم نشسته ام که او فعلاً بغرض تماشای فلمی به سینما رفته

شجاعت

شخصی بدو ستش گفت :

— من آدمی هستم که هر انتقاد

داشته باشم ، میروم پیش رئیس دفترم

و مستقیماً برایش میگویم .

رفیقش پرسید :

— پس تو رئیس دفتر را زیاد می بینی

— بلی

— در کجا ؟

— در تلویزیون .



حالا باید به مهمانی بروم چون خیلی موهایم قشنگ شده

خواستگاری

ژاک که جوان ثروتمند و خوش تیپی بود ، از دختری که تازه با او آشنا شده بود پرسید :

لیزا تو چرا تاکنون ازدواج نکرده ای ؟

لیزا بلافاصله جوابداد :

من جداً تصمیم گرفته ام که تا

آخر عمر هرگز شوهر نکنم .

ولی عزیزم اگر من از تو تقاضای

ازدواج کنم چطور ؟

دختر با خوشحالی جوابداد :

آنوقت با کمال میل قبول

خواهم کرد .

با این زن نامور آشنا شوید



این زن سپهر و نامور در سال ۱۸۸۸ در یکی از شهرهای کشور بلغاریا (دوبریچ) چشم بدنیا گشوده و پدرش یک تن از مهاجرین روسی بود که در شهر (دوبرو دجا) در کشور بلغاریا مسکن گزین گردیده و تا آخر حیات در آنجا بسر برد. پدرش دربارۀ آینده دخترش دخترش نیک می اندیشید و میدانست روزی «دورا» نویسنده و شاعره معروف و مشهوری برای خدمت بقال و وطنش خواهد گردید. (دورا) از آوان طفولیت تادور شیباب و آغاز پیری و کهنوت در شعر و ادب و تالیف کتب علاقه خاصی داشته و پدرش درین راه یگانه مشوق ذوق و افکار وی بوده و همواره این شا عره با عا طفه برای یک مدت طولانی در راه آموزش و تدریس اطفال و جوانان کشورش خدمات بس فراموش ناشدنی و شایانی انجام داد و امروز همه کس او را مشتاقان و نامش را با افتخار بزبان طرز زندگی مردم - منازعات فکلسودی و وطنش (دوبریچ) او را واداشت تا به خاک (دورا گیبی) در طول حیات خدمات ارزنده افراد وطنش خاصا اطفال و جوانان انجام داده است. بهترین پدیده و اثریکه تالیف نموده (ای آفتاب صبرکن) نام دارد که ۱۰ جمله برگزیده ترین آثار وی بشمار رفته و مضامین و مطالب سودمند آن در عالم شعروادب این کشور مورد استفاده ادبی اهل خبره و خردفرار میگردد. اکثر تالیفاتش به آلمانی، روسی، فرانسوی، پولیندی، دنمارکی و غیره ترجمه گردیده و دوستداران زیادی دارد. اینک برای شناسایی بیشتر افکار و عقاید این شا عره بلغاری نمونه کلام او را که از کتاب (ای آفتاب صبرکن) انتخاب گردیده ترجمه و به مطالعه خوانندگان و علاقه مندان محترم این مجله تقدیم میدارم.

ای آفتاب کمی صبر کن

آفتاب صبر کن • من تا هنوز آماده کسی برای آمدن شب ندارم. و تاکنون از روزم استفاده نبرده ام. تا حال بروچانم مسلمانستم تا برایش حق آرامش بدهم. صرف تا هنوز آموخته ام با سنگها و اشجار با چه لجه حرف بزنم و روزم را با خرد آنان در میان بگذارم. • تو چرا بمن میگوئی بخوابم و بدین ترتیب قتل درخشان کوه (ویتوشا) را که با نور زر افشانت روشن ساخته بی میخوامی با آن جلال و عظمتش محو، و آن دهکده های مجلل و درخشان را با غروب خود به دیار تاریکی و ظلمت قرار دهی • کمی صبر کن ای آفتاب • مهلتم بده بگذار بدانم درین دنیای پر هرج و مرج و نارام چه کسی میتواند بسی تشویش و آرام بخواند. • من بیداری و امر بوطیه موجودیت وجدان و روز را زاده و جیدان میندارم. ای آفتاب کمی صبر کن ...

زن در ضرب المثل ملل ها

هیچ کس را وادار بدو کار نکنید یکی جنگیدن و دیگر زن گرفتن

عربی

عروسی که نمی تواند بر قصد میگوید: اطاق کج است

ایرانی

مهریه یگزن خوب یگد سته جا رو ب است

چینی

مردبی زن همیشه پیرا هتش پاره است و مردزن دارا صلابرا هنی ندارد. ایرانی

ازدواج، دیروز اشتباه بزرگی برای مرد است.

فرانسوی

تهیه کننده سید (شا مل)

زنان و دختران



تهیه و ترتیب از: مریم محبوب

آشپزی

برای آنانی که میخواهند غذای خوشمزه تهیه کنند

خورا ک جگر

مواد ضرورت

یک پاو جگر موسفتد

دودانه پیاز خورد

یکدانه زرد ک

یک قاشق غذا خوری روغن

یک قاشق غذا خوری آرد

نمک و کشنیز، مرچ بقدر ضرورت.

طرز تهیه

نمک و مقدار آب را با هم مخلوط کرده

جگر را خوب بشسته آنرا میان مخلوط تهیه کرده برای نیم ساعت تر کنید. بعد آنرا بصورت ورقه های نیم انج بریده آرد، نمک را آماده ساخته و ورقه ها را داخل آن نماید پیاز و زرد ک بصورت حلقه ها بریده شود بعدا همه را برای ۲ الی ۳ دقیقه در روغن سرخ کنید وقتی پروغن آمد یک پیاله آب را بالای آن اضافه نموده برای ۴۰ دقیقه آماده میشود. البته علاوه کردن کشنیز بالای آن خوشمزه تر میگردد.

چرا در بسیاری از فامیل ها حق اظهار نظر برای دختران جوان داده نمیشود؟

و چرا همیشه از طرف پدر و مادر تحدید میگردند؟



که از خشم و ستیزه کار گرفته و به یکباره می خود را ازین قید و بندها رها کنم. شما از هر طبقه که باشید، خواه تا جر خواه معمار یا استاد، یا معلم یا شاگردو یا پیشخدمت هر کسی و هر جایی که باشید در زندگی نیاز کامل دارید که بدانید با هر طبقه ای و هر کسی چگونه با یشتی معاشرت و رفتار نمود و با دیگران چگونه باید سلوک کرد و خود شما با این نکته مهم خوبی متوجه شده اید که هر کسی اخلاق اجتماعی اش بهتر و طرز معاشرت و بر خورد او با مردم صحیح تر باشد در کار های خود بهتر می تواند پیروز شود ولی جای بس تأسف است که من از این روش محروم ام و محروم مانده ام از بس که من را پدر و مادر نزد دیگران تحقیر و سرزنش کرده اند. بکلی خود را شکست خورده و دور از اجتماع احساس میکنم. خود را غاری از هر گونه رابطه اجتماعی و مردمداری میدانم. علم جرات و شجاعت در من به خوبی پیدا است.

پدر مادر حق اظهار عقیده را از من گرفته اند... تحصیل کرده ام و احساس فراوان دارم اما آنقدر ترسو و خجول بار آمده ام که حتی از گفتن و پرسیدن عاجزم در خانه تنها هستم، گاهی به فکر گریز از دست این شیاد های خطرناکی که دور پیش من را احاطه کرده اند می رفتم - تبعیض طلبی سخت فضای فامیلم را در خود فرو برده است. من اصلاً از فکر و ذهن پدر، و زمانی از اندیشه مادر بدور هستم. نمیدانم آیا در عمو می فامیل ها همین قسم رواج ها مروج است ایامور یانه این غم و اندوه وجود همه دختران را می خورد؟

از پدر مسخت بیزارم در پیش هر کس و نا کس من را تحقیر میکنند و با سخنانی نیش دار و آتشین نزد این و آن مرا خورد میسازد و حتی بعضی اوقات در حالیکه دختری ام بیست و یکساله مرا لت میکنند و کتک میزنند. حق ابزار عقیده و حسن نظر بکلی از من سلب شده از خود و خویش من اراده ندارم. راستی که زندگی برایم سخت تنگ شده و سخت مرا در خود فشار داده است از شما می پرسم چرا بعضی پدر ها این طور رفتار در مقابل جوانان خود دارند از خورد کردن شخصیت آنها از تحقیر آنها و از شکستن عزت نفس شان لذت می برند و حفظ میکنند من به کلی سر میچ شده ام نمی دانم چه کنم و چه چاره به جویم. این برخورد ها و تضاد ها و عدم گذشت ها و اغماض در بعضی مورد به آنقدر مراحل حساس و خطرناکی می رسد

فامیل بود و از فامیل شروع میشود. حق ابراز عقیده و اراده داشتن بکلی از ما جوانان هم از پدر و دختر سلب گردیده است.

خود را دیتی در بین فامیل و نسل جوان اصلاً وجود ندارد یکی از مثال بر جسته آن خود می باشم.

شما متصدی صفحه لطفاً به این گونه پدر ها و مادر ها تاکید کنید که اینقدر سلب آزادی نکنند و اینقدر در تحت شرایط سخت و ذیق دختران خود را قرار ندهند و بگذارند که از حق مسلم خود استفاده کنند.

پدر و مادر به اثر کو چکترین حرکت من انتقاد میکنند در لباس پوشیدن خود را سبیم میدانند من مجبور ام که هر زمان - دوخت لباس، کوتاهی و درازی آنرا مطابق

خوب: اکنون بیا نیم بر سر مسابلی که مربیانگیر همه جوانان شده و زن ها را در تحت شدید ترین شرایط ذیق فامیل قرار داده است اگر جوانی سقوط میکند و یا اگر جوانی غرض نیاز های روحی و جسمی خود دیگری پناه میبرد و بالاخره به شا همراه سقوط و بر نگاه نزدیک میشود پس این گناه بگردن کی است؟ آیا گناهکار جوان است یا گناهکار اجتماع است البته اگر از نظرم پرسید. مقصراصل چنین انحراف ها پدر و مادر است چون اولین مدرسه تربیه جوان

اگر از چاق بودن رنج میبرید

این ستون را بخوانید

در عکس دوم کف هر دو دست را روی زمین قرار دهید طوری که نوک انگشتان با ها با انگشتان دست های تماس کنند.

در عکس سوم نگاه کنید دو باره ایستاده شوید و دستهای تانرا قسمی قرار دهید که شکل یک زاویه را گرفته بعد بدون حرکت

خوب وقت کنید به پاراست ایستاده شوید طوری که بدن از دست های تان دیگر قسمت وجود حرکت نکنند بعد دست را طوری که در عکس می بینید به هم قرار دهید.

اگر میخواهید ورزش کنید از همه اولتر باید وقت شناس باشید و در ورزش نباید سستی رو نما گردد.

مابرای زیبا شدن شدن اندامتان چند مطلب تر جمه کرده بدسترس تان قرار میدهم شما میتوانید با انجام دادن - حرکات فوق اندامتانرا متناسب بسازید.



ادامه دارد

۴

۳

۲

خصوصی برای خود پیدا کنند .
۵- در باره اخلاق و رفتار شان
توجه زیاد نمایند .

تأثیر تربیه

۶- چون قوه محاکمه شان بخوبی
کار نمیدهد پس سر نوشت آینده
خود را تعیین کرده نمیتوانند بنابراین
اجتماعی توصیه میشود تا از وقت
فراغت خود کار گرفته شغل های دارند .



در گذشته گفتیم که شاگردان غبی
به فعالیت های عقلی و ذهنی کمتر
علاقه نشان میدهند علی الخصوص
در مضامین ساینس به مشکلات
زیاد دچار میشوند بنابراین آن در
ممالك مرقی این قبیل شاگردان را
پیش از فارغ شدن از لیسه ها
به شعبه های مخصوص تحت تربیه قرار
داده و بیشتر مضامین مسلکی برای
شان تدریس میگردد پروگرام شان از
شاگردان دیگر قرار ذیل فرق دارد
۱- تکرار عمومی فعالیت هاییکه
در مکاتب ابتدایی آموخته اند و لی
بطرز عملی و تطبیقی .

۲- کورسهای مسلکی از قبیل
تایب ، مکتوب نویسی ، نجاری برای
بچه ها در مکاتب دختر ها مضامین
از قبیل پختن ، تربیه اطفال ، دوختن
و غیره .

۳- برای اینکه آنها برای حیات
اجتماعی تربیه شوند کورسهای
مانند حفظ الصحه بدنی ، حفظ
الصحه روحی ، آداب معا-

معلومات برای جوانان

کورس های فروش کتاب در فرانکفورد

که برای مامورین عالیرتبه اختصاص
از فروشنده گان کورس های کتاب
۸۰ درصد کتاب فروشان را در
فروشی را گذرانیده اند .



رشد روز افزون چاپ کتاب در
جهان شغل کتاب فروش را پیچیده
ساخته است. ازین رو کتاب فروشان
ناگزیر اند با آخرین تکنیک های
فروش مجهز باشند .

کالج آموزش کتاب فروشی در
فرانکفورد برای این منظور در این
اواخر یک کتاب فروشی باز کرده
است .

این کالج از سال ۱۹۷۲ کورس
های دیپلومه برای معاونین فروشند
گان کتاب برگزار ساخته است .
اوسط سن این معاونین ۲۴ سال
است .

پیشترفته ترین کورس در این
زمینه یک سیمینار چهار هفته ای است

آفتاب تابستان و لباس های تابستانی

در تابستان چه لباس بپوشیم تا احساس گرما نکنیم؟ با فرار سیدن فصل تابستان طبیعی است که هوا گرم می‌گردد و این گرمی بعضی آزار دهنده و خسته کننده می‌نماید.



برای اینکه خود را از گرمی تابستان تا اندازه حفظ نماییم لازم است در انتخاب لباس دقت نماییم و از پوشیدن لباس های که رنگ تاریک دارند خود داری نماییم زیرا لباس های تاریک رنگ تاریک میباشند باعث جذب بیشتر حرارت گردیده و طبیعی است که حرارت زیاد انسان را اذیت نموده و خسته می سازد.

پوشیدن لباس های روشن و آزاد سبب می‌گردد که انسان کمتر احساس گرما نماید و باید توجه شود که پوشیدن لباس های نایلونی سبب ازدیاد حرارت در بدن گردیده پس بهترین لباس در موسم تابستان لباس های نخی است که دارای رنگ روشن باشد میباید.



یک ناله چند نامر

مکلفیت های تحصیل کرده ها در برابر اجتماع باعث پیشرفت همه مساجات چه اخلاقی باشد چه اجتماعی و چه تخیلی یک کشور ارتباط مستقیم به کیفیت و کمیت کتله های تحصیلی علمی افراد اجتماع آن کشور دارد. باید تحصیل کرده ها بعد از یک دوره تحصیلی به سطحی که باشند متکی نباشند. چه جهان علم و تحصیل علوم پایا ن نا پذیر بقیه در صفحه ۶۱

جوانان و روابط خانوادگی

تازه با هم نامزد شده ایم و صرف دوماه از نامزدی ما میگذرد هنوز آن طور که باید یکدیگر خود را بشناسیم نشناخته ایم و از خوی و خواص یکدیگر خویش چیزی نفهمیده ایم زیرا این بیخبری از وجود یکدیگر عاملی دارد که برای شما میگویم.

من جوانی هستم که ۲۵ سال از عمر خویش را پشت سر گذاشتم و نامزدم در حدود سه سال از من کوچکتر است دو سال قبل از پوهنتون فارغ شده ام و امروز مشغول کار در یکی از دوائر رسمی میباشم. نامزدم صنف چهارم پوهنخسی حقوق را میخواند. میخواهم بی پرده صحبت کنم من و نامزدم چند ماه قبل در یکی از دعوت ها با هم آشنا شدیم با هم صحبت کردیم و بالاخره باین توافق رسیدیم که با هم ازدواج کنیم پس از مدتی فامیل من چندین

مراقبه به خانه پدر دختر رفتند و آمدند تا بالاخره رضایت آنها را جلب نمودند و دو ماه قبل ما با هم رسماً نامزد شدیم. حالا که نامزد شده ایم و پیمان بسته ایم گاه گاهی به خانه نامزد می روم ولی از در و دیوار خانه چشم ها متوجه من است مثل اینکه چیزی عجیب و خارق العاده را مشاهده میکنند اگر میخواهم ساعتی با نامزد از زندگی آینده

ولی آزردگی و عدم اعتماد در نزد دختر و پسر برای همیشه باقی خواهد ماند.

محمد ولی



مردی با نقاب بقله

تا اینجا داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقله ها زندگی اش را از کف داد. **الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مردی موزی است میباید.** رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوا پارتیمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدما نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود تحقیقات پولیس هاگن مد یو کلپ هیرون گرفتار میشود. اما هاگن بطرز عجیبی فرار میکند و اکنون پولیس به اثر اشتباهی که دارد بکس هایی را که مرا جعین در شعبات حفاظت استیشن های ریل به اهانت می سپرند در دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در اثنای تفتیش بمبی در دفتر پو لیس متعلق میشود و اینک بقیه داستان.

گرفت که احتمال داشت اشتباهاتی را بوجود آورد این موضوع در تمام طول راه تا به هارلی تریس وقت آنها را گرفت

دیک از دیدن یک بسته کاغذ به روی میز کارش آهی کشیده احساس آرامش خاطر نموده و اظهار داشت خدا را شکر که لست قیمتتها رسیده است.

ایلا با تبسم پر سید او د لیل سبا سگداری تو از خدا چه بود؟ الک در میان حرف آنها داخل شده گفت: برای اینکه وجدا نشی او را ناراحت میسازد که کارهایش را تا تمام بگذارد.

الک با این کمک خود دیک را از پاسخ گفتن به سوال ایلا نجات داد این اجبار و فشار آنقدر زیاد بود که الک تحمل آنرا بعید می پنداشت و درست در لحظه ای که دیک با یک اشاره سر او را اجازه بیرون رفتن داد الک به یک جست از جایش برخاسته آماده بیرون رفتن شد و خطاب به ایلا گفت:

ماد موازل بنت من مجبورم همین آلا شما را ترک کنم و تصور مینمایم که شما دو نفر برای فرش و موبله کردن عمارت مایتری به تمام روز بعد از چاشت احتیاج دارید؟ اگر چه... در لحظه ای که الک میخواست از اتاق بیرون رود، صدایی از بیرون شنیده شد. این صدای مضطرب، عصبی و گریه آلود یک زن بود. پیش از آنکه دیک خود شرابه درو از بهرساند دروازه باز شد.

ولولا خود شرابه داخل اتاق افگند او از شدن گریه از حال رفته، تردد بیچاره گی در سیمای قشنگش پیدا بود و با دیدن دیک گاردون فریاد: اوه گاردون، گاردون شما از جر یان اطلاع دارید؟

دیک به لولا گفت: خاموش! دیک سعی نمود مانع حرف زدن لولا میشد. نگذارد که ایلا از جریان بوی بر شود. اما لولا بحدی ناراحت بود که ایلا را در آنجا ندید و سخن دیک را نشنید. لولا مثل ابر بهاری می

داشت: این خبر یک حقیقت است و ما نمی توانیم کاری بکنیم. ما باید این موضوع را بحیث یک حقیقت بپذیریم که رای گناه گار است. اگر شما غیر ازین طور دیگری فکر کنید دیوانه خوا هید شد و هم اگر او مثل شما و من بی گناه میبود باز هم برای چه امکانی وجود داشت که تجدید نظر بر موضوع اورا تقاضا میکردیم یا مانع اجرای حکم قانون می شدیم؟ دیک با وضع اندو هباری اظهار داشت: بیچاره جان بنت. الک زیر لب غرغر کرد: اگر شما بحالت بیخیالی اول خود بر گردید و خود را خوشحال نشان دهید در آن صورت من خودم را در یک فضای بهتر برای فکر کردن خواهم یافت. روز شما خوش.

یک قدری صبر کنید، من درین لحظه به تنهایی قادر نیستم با ایلا رو برو شوم و خودم را سر حال نشان دهم. با من بیا بید.

الک قدری تردد از خود نشان داده اجبارا بدنبال او روان شد. ایلا نتوانست از وجنات و سیمای آندو پی به حقیقت ببر. الک مجددا در باره ارقا موقضا یایی به حرف زدن پرداخت و هکذا به مسایلی تماس

اگر دید، من تعجب دیک اظهار داشت و قتی شما موضوع شیوع اپیدیمی و واکسینا سیون را مطرح نمودم لازم بودن همان لحظه متوجه میشدم که از طرح این مساله منظور خاصی داشتید؟ کارتر خوب حال باید کرد؟ الک در پاسخ گفت: من میتوانم بشما کارهایی را که نمی توانم انجام داد حساب کنم. ما نباید بچان، بنت و دخترش ایلا را خبر نماییم رای به احتمال قوی بنا بر علل مناسبی تصمیم گرفته است که هویت خود را آشکار نسازد.

الک بالحن و ستانهی به حرف هایش ادامه داد: آقای کلونل، ساعات بعد از ظهر شما را خراب ساختم و حال شما می خواهید بعد از ظهر تان را خراب استفاده کنید. اما اگر من بجای شما بودم، بدون آنکه ایلا متوجه تغییر وضع من بشود بهمان شوخی و بی خیالی پیش از چاشت باقی میناندم اگر شما نتوانید وضع تانرا حفظ کنید، ماد موازل فو را متوجه میشود که اتفاق رخ داده است. دیک به آرامی پاسخ داد: (اوه ای خدا! این خبر وحشتناک است. الک به تایید حرف دیک اظهار

دیک اظهار داشت: خوب است. در همینجا با هم حرف میزنیم. الک جواب داد: بلی. راستی به این موضوع فکر نکرده بودم. شاید در اینجا یک سالون آرایش موی خانمها هم وجود دارد؟ بیادم هست که یک وقتی آرا یشگاه موی را حین عبور از حال مرمری دیده بودم. فکر میکنم ماد موازل بسنت ایرادی نخواهند داشت که بروند موهای شان را شکل بدهند تا ماز صحبت خود خلاص شویم؟ ایلا گفت: طبعاً هیچ اعتراضی ندارم. اگر من مانع کار شما باشم به کمال میل حاضر م مطابقت خواسته شما رفتار کنم، لطفاً مرا به آرا یشگاه رهنمایی کن.

وقتی دیک سر جایش برگشت الک آنجا نشسته بود و سگرتش را دود می کرد.

آرنج دستش را روی میز گذاشته، دستهای لاغر و نسواری رنگش را زیر زنج قرار داده بود. چشمهای الک مانند چشمهای یله میپلند و متخصص نجاری به سقف مقبول سالون دوخته شده بود.

دیک در حالیکه به چو کی می نشست پرسید: خوب الک موضوع از چه قرار است؟ الک نگاه خود را در سقف بین گرفت. بچهره دیک خیره شد و گفت: مردی که محکوم به اعدام شده، غیر از رای بنت کسی دیگر نمی باشد.

رنگ از صورت دیک پرواز کرد. پرسید: شما از کجا این موضوع را می دانید؟

عکس های محکوم به اعدام زندان گلا سستر در راه رسیدن به دفتر ماست به احتمال قوی امر و عصر عکس های ارسال شده از زندان گلا سستر به لندن خواهد رسید. اما من احتیاجی به دیدن این عکس ها ندارم. مریکه در زندان گلا سستر منتظر اجرای حکم اعدامش نشسته است، سه داغ واکسین در زیر بازوی دست راستش دارد. سکوت مر گباری مستولی شد



گریست و گریه مجالش نمیداد. لولا خطاب به دیک بحرفهایش **ادامه داد** او آنها را گرفته اند و فردا از او میزنند. لیلو برادی کشته شده بدبختی بزرگ روی آورده و آنچه نباید میشد شده است.

ایلا در حالیکه از شدت ترس وضع دیوانه ها را پیدا کرده بود پرسید برادر مرا فردا به دار می آویزند؟ لولا درین لحظه متوجه ایلا شده با سر اشاره کرد: بلی من امروز مطمئن شدم که رای را محکوم کرده اند چون اشتباه پیدا نموده بودم یک نامه نوشتم. بالآخر آن یک تصویر از فینان را برای من فرستادند و من از روی عکس شناختم که فینان همان برادی بوده و شخص محکوم به قتل او بنام جیمز کارتر هیچکسی غیر از رای نمی باشد. یقین کامل دارم که این کار بقیه است نقشه این قتل ماه ها پیش توسط بقیه بزرگ طرح شده بود. من به خاطر لیلو برادی نمی گریم.

سوگند میخورم که اشک ریختن من بخاطر برادی نیست بلکه برای رای ناراحتی گناه من بود که این جوان بی گناه را بسوی مرگ سوق داریم گاردون! میفهمی چه میگویم؟ من در قسمت رای بنت مسئول هستم.

لولا پس از اظهار این کلمات دچار حالتی عصبی و جنون گردیده شروع به گریستن کرد.

دیک آهسته گفت: او را بپرید. الک لولا را که سخت در هم شکسته بود از اتاق بیرون برد. ایلا هسته و با عجله پرسید: حرفهای او حقیقت دارد؟ دیک با اشاره سر حرفهای او را تصدیق کرده جواب داد: میترسم که این گپ صحیح باشد.

ایلا با خود حرف میزد: اگر می دانستم پدرم را در کجا میتوانم پیدا کنم فوراً میرفتم و او را در جریان میگذارشتم.

دیک پرسید: مگر با خبر ساختن او کمکی به حال رای میکند؟ تصور نکنم کمترین کاری از دست پدرت ساخته باشد ایلا به قیافه دیک خیره شده جواب داد: تو حق بظرفی دیک بلی پدرم نباید از موضوع با خبر شود. دیک آیا ممکنست که رای را ببینم؟

دیک بعنوان نفی سر شرا تکان

الک به سرعت دو باره وارد اتاق شده گفت: یک تلگرام برای شما ماد موازل بنت رسیده است باآورنده تلگرام را در مقابل دروازه بر خوردم این تلگرام از هور سپاه ارسال شده است این حدس منست.

ماد موازل بنت در پاسخ گفت: لطفاً سر تلگرام را باز کنید. امکان دارد پدرم فرستاده باشد.

دیک پاکت تلگرام را باره گشوده آنرا باز کرد. متن تلگرام از اینقرار بود:

فیلم شما را شستم از موضوع جنایت چیزی نفهمیدم. بدیدن من بیایید عمارت سلینسکی خیابان واردور.

الک سوال کرد: این تلگرام چه مفهوم دارد؟

دیک پاسخ داد: منم از آن چیزی نفهمیدم. از موضوع جنایت چیزی نفهمیدم؟ ممکنست پدرت سعی کرده باشد تا برای سینما فیلمی تهیه کند.

نی. امیدوارم اینطور نباشد. اگر پدرم در صدد تهیه چنین فیلمی میبود حتماً موضوع را از من پنهان نمی کرد.

پدرت چه نوع فیلم هایی را برای شستن به سلینسکی فرستاده بود.

ایلا سعی نمود افکارش را جمع نماید. پس از لختی اندیشه اظهار داشت: یک رول فیلم را از ماهی فورل عکاسی کرده بود اما در عین زمان پدرم در باره یک رول فیلمی که از پیشش در انای فیلمگیری خراب

شده بود نیز صحبت کرد. او در مزارع بدنبال فیلم برداری از یک دله خفک میگشته و کمره اشرا جلو غار حیوان عیار ساخته بود. اما ضمن انتظار خوابش ربوده و به اثر فشار غیر ازادی بالای دکمه سوچ شارتریک

رول فیلم را خراب ساخته است. پدرم در باز گشت به منزل حتی حاضر نبود فیلم را به شستن بد هد به احتمال قوی او اشتباها عوض فیلم فورل فیلم ناقص را برای شستن فرستاده است. چنانچه سلینسکی قطعاً از ماهی فورل بحثی در تلگرام

خود نکرده است. - ما باید زودتر خودمان را به خیابان وارد ور برسانیم.

این الک بود که به سرعت برق موتر را خواسته آندو را به داخل موتر انداخت.

وقتی آنها به خیابان وارد ور رسیدند آقای سلینسکی در آن لحظه برای صرف چاشت کار گاه خود را ترک کرده بود هیچکس راجع به فیلم معلوماتی نداشت ویا اجازه نداشتند در باره آن مطلبی اظهار بدارند. یکنیم ساعت تمام در اتاق چرب و

کثیف دفتر منتظر باز گشت سلینسکی نشستند. ویک نفر را به دنبال او فرستادند تا هر کجا که پیدايش کرد فوراً به عکا سخا به بیاورندش. سرانجام سلینسکی آمد مرد متواضع سخوش بر خورد و قد کوتاهی بود از غیبت خود به هزار زبان معذرت خواست. اگر چه او قرار ملاقات با مشتری های خود در آن ساعت نداشت.

سلینسکی پس از بوزش خواستن اضافه نمود. به راستی یک فیلم

قربانی پول

میت - میت:

میت به بهانه اینکه صدای او را نشنیده با گام های شمرده بدم زدن ادامه داد:

میت: نه من شنوی - باز هم میت جواب نداد. مار یا از عقب میت بدوین شروع نمود و او آواز نفس زدن مار را می شنید. مار با یکبار دیگر صدا زد:

صبر کن میت، لطفا صبر کن. میت بدون اینکه پایپ را از دهن خود دور کند و دست هایش را از جیب بیرون آورد ایستاد و گفت:

خوب چه میخواهی؟ مار با در حالیکه به تندی نفس میکشید، رخساره هایش سر خ شده بود و تاریکی کم کم همه جا را فرا میگرفت نزدیک میت شد میت نتوانست گونه های سرخ ما را ببیند و میل هم نداشت او را به بیند بالجن زنده ای دو باره سوا لش را تکرار نمود مار با به تعجب پرسید:

سخن نداری که بمن گفته اند که تو فرنا این جا را ترک می گویی - آیا می روی؟

بلی. چطور مرا نگفتی؟ چه فرق میکند؟

چطور این سخن را میزنی بگمان بدون اینکه با ما خدا حافظی کنی ما را ترک می گشتی.

نه من فردا می خواستم بیایم با تو و کاپیتان خدا حافظی کنم.

ساده میت: فقط فردا صبح. میت در حالیکه پایپ اش را بکنار دیگر دهن خود میبرد گفت:

بین من و تو چیست که راجع بان باهم صحبت کنیم؟ شال بشمی بزر می روی شانه های مار با بود از سرش پایین شد و نسیم حلقه های گیسویش را برایشان گرفت میت بطرف معرکه بادماه توو پارچه های بخ را آب کرده بود متوجه بود.

مار با در حالیکه سرش را پایین انداخته بود نزدیک میت شده و آهسته گفت:

بین من و تو چیست که راجع بان صحبت کنیم تو بمن خیلی مهربان بودی دیگر چی باشد؟

میت خندید و گفت:

من بپر کس میر بان هستم. سولی تو مرا نسبت بپر کس بیشتر دوست داشتی هر چایی که میبودی می خواستی با من باشی و تو همیشه نزدیک من میبودی.

حالیه از خاطر این بود که تو زیبا هستی و من مردی هستم که دوشیزگان زیبارا قدر میکنم این احترام من نسبت به دوشیزگان زشت و ساده بانها زیاد است و من درین باره تقصیری ندارم دارم؟ مار با تو باید فکر نکتی که من ترا بزودی فراموش خواهم کرد من دختری زیبا را برای مدت طولانی بیدار می داشته باشم.

درین حال میت تو چطور مرا مسخره می کنی در حالیکه من ...

میت تو باید مرا اینطور ترک نکنی. و آرزو هایم را بر باد ندی. تو باید اینکار را نکنی میت بفرموده گفت:

آرزو ها! آیا برای من نمی گویی که من ترا چی آرزوی داده ام. نمی دانی که مرد فلسفی مانند من نمی تواند عروسی کند من نمی توانم حال در باره عروسی فکر کنم. من هیچگاه در باره پیشنهاد عروسی با تو کدام مذاکره نکرده ام کرده ام؟ اگر تو فکر میکنی چیزهاییکه برایت گفتم غلط است حالا بپریم بگو.

مار با خاموش بود ولی چشم هایش بسیار چیزها میگفت چشم های گرم و پر آرزویش بروی مرد یکه بطرف دیگر می نگریست متوجه بود. میت انتظار جواب را از وی داشت اما وقتی دید که لبان لریزان دختر بسته مانده بطرف مار با دور خورد و روی او ایستاده و با لحن نسبتا ملایمت گفت:

مار با من میخواهم برایت چیزی را بگویم و میخواهم مانند یک مرد بی بوده همراهیت صحبت کنم. از اینکه از تو خوشم میاید من انکار نمی کنم و بعضی اوقات از تو بسیار خوشم می آید بعضا با خود گفته ام که مار با دختر خیلی خوبی است و برای یک مرد زن خوبی خواهد شد و ما را زن مناسبی برای من خواهد بود ولی تو خودت بهتر می دانی من یک شخص بوالهوسی هستم چرا؟ از اینکه یک ملاح سفر های زیادی در مالک دنیا میکند وقتی که من به اطراف نظر می اندازم زیبا بی ثروت و مردمان خوشبخت

را می بینم نمی توانم خود داری کنم که برای خود بگویم. من با مقایسه آنها چی - هستم؟ راست بگویم مار با شیطان در پوستم درآمده و مرا میگویند که: میت مرد با شایسته کوشش کن که دولت مند شوی. در جستجوی دولت باش زیرا دولت و پول زندگیت را رونق میدهد. ولی شخصی مانند من چطور میتواند ثروت مند شود. از راه راست؟ اما اگر دزدی را شروع کنم کارم بکجا خواهد کشید. باید از خدا و پولیس ترسید. پس را می که میت دولت مند شود کدام است. آیا مار با توان راه را بمن نشان داده می توانی؟

مار با نمی توانست راهی را بوی نشان دهد حتی او درین باره فکری نکرده بود و با دهن باز و متعجب و چشمان پر از احترام و خیریت وی را تماشا و به سخنان اش گوش میداد.

میت در حالیکه تبسمی بر لبانش نقش بسته بود پیش را آماده می نمود ادامه داد:

من حیران هستم و تا حال خودم کدام فیصله نکرده ام. اما همینقدر میدانم که شیطان هنوز هم مرا قرار گرفته نگذاشته است خدا میداند که من شرافتمندانه صاحب یک زندگی خوب خواهم شد؟ معاشم را میگردوی در یکی دو روز تمام آنرا مصرف میکنم و شخص مانند من چندان معاش هم نمی گیرد، میگرد؟ یک ملاح عادی ترفیع هم نمی کند و بدون تعلیم و تربیه این امر هیچ امکان ندارد. و قتی یک ملاح شده ام تا زنده ام ملاح خواهم بود ولی لعنت بر من که تمام عمر عرشه کشتی را پاک کنم چاه طلبی من مرا از اینکار و میدارد.

چی میخواهی بکنی؟

سازم طوری سوال میکنی که هیچکار از دستم بر نمی آید. خود را پریشان نساز آیا میدانی در فکرم چیست؟ من در جستجوی یک زن ثروتمند ام. آخر یک دختر ثروتمند نصیبم خواهد شد خوب اکنون که نظرم را دانستی چی فکر میکنی؟ حالا میدانی که اصل حقیقت بین من و تو چیست؟

مار با چیزی نگفت: انگشتانش با شمله های شالش بازی بود و در خوش را بطرف که تارک میشد دور داده و با چشمان کشاده بطرف فاصله ها مینتا می نمود چه بود میت در حالیکه پیش را میکشید و باد دود پیش را میرد ساکت و انتظار جوابی را از مار با داشت مار با مثل اینکه دلفعا از خوابی بیدار شده باشد پرسید:

یک دختر چه اندازه پول داشته باشد تا او را به همسری ات قبول کنی؟

مرد جوان با خنده جواب داد:

هر قدر زیاد تر بهتر. اما مار با درین باره سخن زدن فایده ندارد من باید بگویم باید زیرا فردا وقت این جا را ترک میگویم باید همراهی پدرم امشب را بگذرانم. کی می داند که آیا دوباره فرزندش را خواهد دید و یا خیر؟ یک راز دیگر را برایت مار با فاش کنم و آن اینست که: من یکمهره بوالهوس هستم مردی که نمی تواند شوهر خوبی برایتو شود. مار با دختری مانند تو جانش خوبی دارد که یک شوهر خوب برایش پیدا شود. لعنت به مردی مانند من. بکنار دیگر دختر خوش و خندان مانند سابق باش شغل خوبی در خانه کاپیتان داری و مانند خانم محترمی در آنجا بود و باش داری خواستگار را زن زیادی برایت خواهد آمد و درین باره هیچ فکری نکن.

میت دستش را جهت خدا حافظی دراز نمود ولی ما را آنرا تکرار حتی آنرا ندید مار با بطرف بحر متوجه بود و میدید که پارچه های بخواب شغال مانند قبر های نوبلتر می خورد.

مار با با تم و غصه گفت:

من شوهر دیگر را نمی خواهم! - مانند یک طفل حرف میزنی!

من کسی دیگر را نمی خواهم من نمی خواهم! - لعنت به این کار چرا از تمام مرد های روی زمین فقط مرا انتخاب کرده ای؟ میت حرش را تمام نکرده بود که چهره اش از دیدن دانه های اشک مار با که مانند دانه های پاران روان بود تغییر خورد مار با چشمانش را با خشونت تمام پاک کرد و با چهره عبوس سوا لش را دو باره تکرار کرد:

خانم چقدر پول باید داشته باشی؟

میت جواب داد:

چرا؟ خوب اکنون من چیزی گفته نمی توانم هر قدر بیشتر بهتر خوب به اندازه که تجارتی را در شهر ویایک می خانه برای ملاحان ویایک مغازه را شروع کرد و با به اندازه باشد که چند گشتی خرید و من خودم کاپیتان آنها باشم و بواسطه آنها امتعه تجارتی را بفروشم ولی حالا چیزی گفته نمی توانم.

مار با جوابی نداد و در فکری فرو رفته بود چشم هایش طوری بود که می خواست از لابلای تاریکی فاصله دوری را بیند و چشمانش پر هیجان و پر از اسرار بود.

بین میت اگر همه نقد پول را که تو می خواهی من داشته باشم چی؟

تو - ها - ها - ها.

مار با اگر من داشته باشم تو چی خواهی کرد؟

میت در حالیکه هنوز هم می خندید گفت:

تو چقدر مسخره هستی فرضا اگر تو میدانستی ها - ها - ها آیا نمیدانی که این خیالتو چقدر فریبده است بلی حتما اگر تو این پول را داشته باشی همین دقیقه - همراهیت عروسی میکنم.

میت آیا به حرفت ایستاده هستی؟

مشکلی نخواهد بود. - آیا توان زنا ن که به اندازه من ثروت دارند دست خوا می کشید و همراهی من - عروسی خواهی کرد؟

بلی من این کار را میکنم و قسم بخدا است که اینکار را میکنم. آیا من برایت نگفتم که از تو بسیار خوشم میاید؟

میت قسم بخور:

خنده میت تو قب نمود زیرا او بار اول از مار با کلماتی را که تا آنوقت نشنیده بود می شنید.

ما را تراچی میشود؟

قسم بخور که اگر من پول داشته باشم همراه من عروسی میکنی.

میت حیرت زده پرسید:

تو پول میخواهی برایم بگوی که تو پول داری فکر کردم که تو مزاح میکنی ولی تو طوری وانمود میکنی که براسی پول داری.

شاید من پول پیدا کنم. - چطور تو دختر غریبی هستی و تو کدام خوشبختی دو کت مند هم نداری.

بلی دارم. همه پیری دارم که مریش و بدون اولاد میباشد و او.

میت بدون اینکه گفته های مار با را باور کند پرسید:

سعه ات در کجاست؟

او در ساری نه اینجا نیست حال آنجا را فکرت میثا مند اوه بلی او در فکرت زندگی مینماید.

میت گفته های او را باور نه نمود ولی چهره متین مار با او را داشت که لحن اش را ملایمت سازد.

من از قسم خوردن در صورتی که تو پول داشته باشی و خواسته تو باشد پروا ندارم ولی مار با بشنو حاصل گردن پول

عجبت یکوقت طو لانی را خواهد گرفت
انتظار کشیدن برای مردن کسی خیلی خسته کن
میباشد *

چقدر دیر میتوانی انتظار بگشی ؟
ساده، دو یاسه سال من میتوانم برای
این مدت انتظار بگشم زیرا من هنوز جوان
هستم لیکن بیش از دوسه سال نمیتوانم
منتظر باشم . بخیالم دوسال کافی است
و درین مدت هیچ فهمیده نمیشود که چی
واقع خواهد شد *

آیا حاضری قسم بخوری ؟
بلی من قسم میخورم در صورتی که
تویول داشته باشی و تو میدانی که من دروغ
اندی گویم و هم تا حال وعده ام رانه شکسته
ام و اگر کسی بگوید که میت مردی وعده
خلاف است او را جزا میدهم حال باید من
بروم پدر مبه انتظارم است بیا این هم وعده
و خدا حافظ *

ماریا دستش را فشرد دستا ن میت گرم
ولی دست های ماریا سرد بود.
سعیت کی ترا دو باره خواهم
دید ؟
سز مستان آینده اگر گشتی ما در کدام
بخ در جای دور دستی بند نهاند میایم اگر
در کدام کنج دور دنیا باشم در آنصورت
آدمم امکان نخواهد داشت . ما ریا خدا
حافظ *

میت چرخ خورده و احساس کرد که
دستا ن ماریا بدور گردنش حلقه زده
این چیست ؟
ماریا به چشمهاش خیره شد و از وی
توقتی داشت اما سوال خشونت آمیز:
ماریا: این چیست ؟ میت ماریا را واداشت
تادستانش را از گردن میت دور سازد و با
تجمله از آنجا دور شود *

« ناتمام »



جدول کلمات متقاطع

افقی :

- ۱- ... بود بدا نگونه که از سیم سپید ، میخها کوفته باشد به سیه دیبایی - خو شحال - ۲- فا قدیچی بودن رامیر ساند - اصطلاحی است برای یکی از حرکات حروف در جحان یافته - ۳- همدمی - از هنر مندان قدیم فرانسه که در فن تمثیل چند کتاب از او مانده است - ۴- مرکز هند - آب فراوانی که باعث خرابی میشود - حرفی که همراهی را میرساند - ۵- یک معنی آن نمایی زفاله کردن است و معنی دیگرش آوردن و دارایی - اکنون (عربی) - ۶- از طرف دیگر به معنی خسته و مجروح می آید - روشن شده - ۷- منسوب به یکی از پررگترین کشورهای آسیا - مرکز بنگله دیش - ۸- پسوندی است که شباهت را میرساند - از انواع لباس - ۹- بو هنتون بزرگ مصر - ۱۰- از نامهای زنانه - نمک در هم ریخته - ۱۱- اگر منظم میبود خدا حافظی کردن را بیاد می آورد - یکی از حروف الفبا - اشاره نزدیکی (پشتو) - ۱۲- حالتی که بعد از بیماری عارض میشود - درد کان قصابی یافت میشود .

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
					۳					۱
				۳				۵		۲
	۳					۳				۳
		۳				۳				۴
				۳				۳		۵
۳					۳				۳	۶
	۳					۳				۷
				۳				۳		۸
			۳						۳	۹
		۳				۳				۱۰
					۳					۱۱

عمودی :

- ۱- آب به ... میروند - گو سفند میچرانند - ۲- از اعضا بدن - در رنج میروید - مکرر - ۳- جدمسعود سعد - از زنان مشهور دنیا - ۴- حرفی که ابتدای زمانی یا مکانی رامیرساند - یکی از ولسوالی های ولایت تخار - ۵- نبرد بی فرجام - مخفف واحد پول خودمان - بیستون ستون ندارد - ۶- از فلاسفه معنا صرصار را دل سوزد دایه را ... - ۷- عددی است که ضرب المثلی هم از آن و نصف آن ساخته اند - مازدم بریده - ۸- آرزوی بی منجش - ۹- کشوری که سابقا سیلون نامیده میشد - حرفی نفی - ۱۰- این هم از اعضا بدن است - جمع لازم - ۱۱- معکو بشن مثل گندم است - حمل میشود - یکی از طوایف بشری - ۱۲- شاعر معروف پشتو که به بابا شهور دارد - سوسپله رسم کرد ندایره .

ترجمه انجمن امیر محمود آغا

معمای پولیسی



در هتل (گرونی تانی) همه چیز آماده پذیرایی برای یک دعوت بزرگ بود متیجر برای آخرین بار جهت کنترل نمودن لوازم دعوت بزرگ زمین میروید و دفعتا متوجه میشود که تقریبا نصف خوراکی های ذخیره شده وجود ندارد .

بناغلی وار ینکی پولیس ورزیده ای را که تصادفا درین شهر وارد شده بود از موضوع مطلع میسازند ، نامبرده در همان لحظه وارد هتل میشود و باز رسی را شروع میکند و ابتدا پیشخدمت ها و آشپز ها و تمام کارکنان هتل را مورد بازجویی قرار داد ولی نتیجه ای نگرفت .

وارنیککی به تعقیب وجستجوی خوراها راه داد و ناگهان دروازه یکی از اطاق ها را باز نموده و داخل شد ، در داخل اطاق دو نفر که خود را قهرمان شطرنج معرفی کردند و گفتند برای مسابقه به این شهر آمده اند در پشت میز شطرنج نشسته بودند آنها به آرامی با آقای وارنیککی شروع به صحبت نمودند و ضمن صحبت گفتند چون مسابقه چند ساعت بعد شروع میشود بنا به تمرین پرداخته و از اطاق خارج نشده اند وارنیککی که چیز مشکوکی بنظرش نرسیده بود از آنها معذرت خواست و در لحظه ای که میخواست بیرون شود دفعتا متوجه چیزی شد که دلالت بر دزدی آنها میکرد ، تصویر از آنچه در اطاق وجود داشت در اینجا چاپ کرده ام ، آیا شما هم میتوانید از روی آن مدرک دزدی آنها را پیدا کنید ؟



HORSE BRAND SOCKS.

بابوشیدن جورابهای زیاده

شیک اسب نشان نه تنها به اقتصاد خود کمک میکند بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشود . برای یک نفر از جمله کسانی که موفق به حل معمای صفحه مسابقات میشوند به حکم قرعه یک سیت جوراب اسب نشان

جایزه داده خواهد شد .

جدول کلمات نیمه پنهان

- ۱- یکی از نوابغ افغانستان در رشته عرفان و تصوف .
- ۲- یکی از کشور های اروپای شرقی .
- ۳- یکی از صفحات اختصاصی همین مجله .
- ۴- عزیز و گرامی .

۱	*	ج						ن
۲		ج					ن	*
۳				ج				ن
۴	*	*		ج		ن	*	*
۵				ج	ن			
۶		ج	ن					
۷	*	*		ج	ن		*	*
۸		ج			ن			
۹	*	*	ج				ن	
۱۰	ج						ن	*

- ۵- عاشق و معشوقی از عرب که مثنوی بهای شور انگیزی در وصف عشق آنان سروده شده است .
- ۶- یکی از هنر پیشگان معروف هند .
- ۷- دیوانگان .
- ۸- جدول مشهوریست که عناصر در آن طبقه بندی شده و در علم کیمیا بکار می آید .
- ۹- از بزرگترین حوادث تاریخ بشریت که تا بحال دو بار صورت گرفته است و برای جلوگیری از وقوع سومین بار آن مساعی فراوانی توسط ملل متحد بکار رفته است .
- ۱۰- این هم از نوابغ افغانستان است ولی در رشته سیاست و فلسفه

یاد داشت !

- همکاران عزیز مجله با ارسال جدو لهایی که طرح میکنند، قبول زحمت میفرمایند، اما این جدو لهاینا بر بعضی نواقص از طبع و نشر باز میماند، به همین سبب درین شماره از اینگونه همکاران خواهمشمندیم به نکات ذیل توجه بفرمایند تا از حیا تشان بهر نرود .
- ۱- جدول باید در طرح خود یک نوع زیبایی داشته باشد .
 - ۲- خانه های جدول بند نباشد یعنی از یک خانه مشخص را برای رسیدن به خانه مشخص دیگر موجود باشد . در عین حال خانه های سیاه نظم و ترتیبی داشته باشد که بر زیبایی جدول بیفزاید .
 - ۳- جدول به کاغذ جداگانه با قلم قش رسم شود و صورت حل آن نیز به کاغذ جداگانه رسم شود، در ترسیم صورت حل جدول نوشتن با قلم توش حتمی نیست .
 - ۴- شرح آن به یک روی کاغذ با خط خوش تحریر گردد .
 - ۵- اسم و آدرس مکمل طرح کننده در نامه و همچنان در روی پاکت واضح شود .
 - ۶- در تهیه کلمات، باید خوش آهنگی و فصاحت کلمه رعایت شود و اسامی جغرافیایی حتی الامکان مربوط به افغانستان باشد .

پاسخ سوالات شماره هفتم

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۲	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۳	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۱
۴	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۱	۱۰
۵	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۱	۱۰	۹
۶	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۱	۱۰	۹	۸
۷	۵	۴	۳	۲	۱	۱۱	۱۰	۹	۸	۷
۸	۴	۳	۲	۱	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
۹	۳	۲	۱	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵
۱۰	۲	۱	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۱۱	۱	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳

- ۱- جواب آیا میشناسید :
وی دیو جانس و یاد یوژن یونا نی است .
- ۲- پاسخ انکشاف ترا نیسپورن
وسیله نقلیه شماره (۳) ابتدایی ترین آنهاست و شماره یک، چهار و دو به ترتیب انکشاف یافته تر اند .
- ۳- جواب تقسیم نا معین :
در تقسیم مذکور عدد ۱۲۰۰۴۷۴ تقسیم بر عدد ۸۴۶ شده است .

حل جدول شماره (۱) شماره ۷ .

قطعاتی از همین شماره

که عقب حلقه بر مردان تشنه نشسته بود کوه از بدنه او چون کسبکه به دولت سر مدی رسیده باشد . خیلی مسرور شد ولی با آنها با غرور و بزرگواری خاص بسا دران جوان ، برای احوا لیرسی کرد و چهار

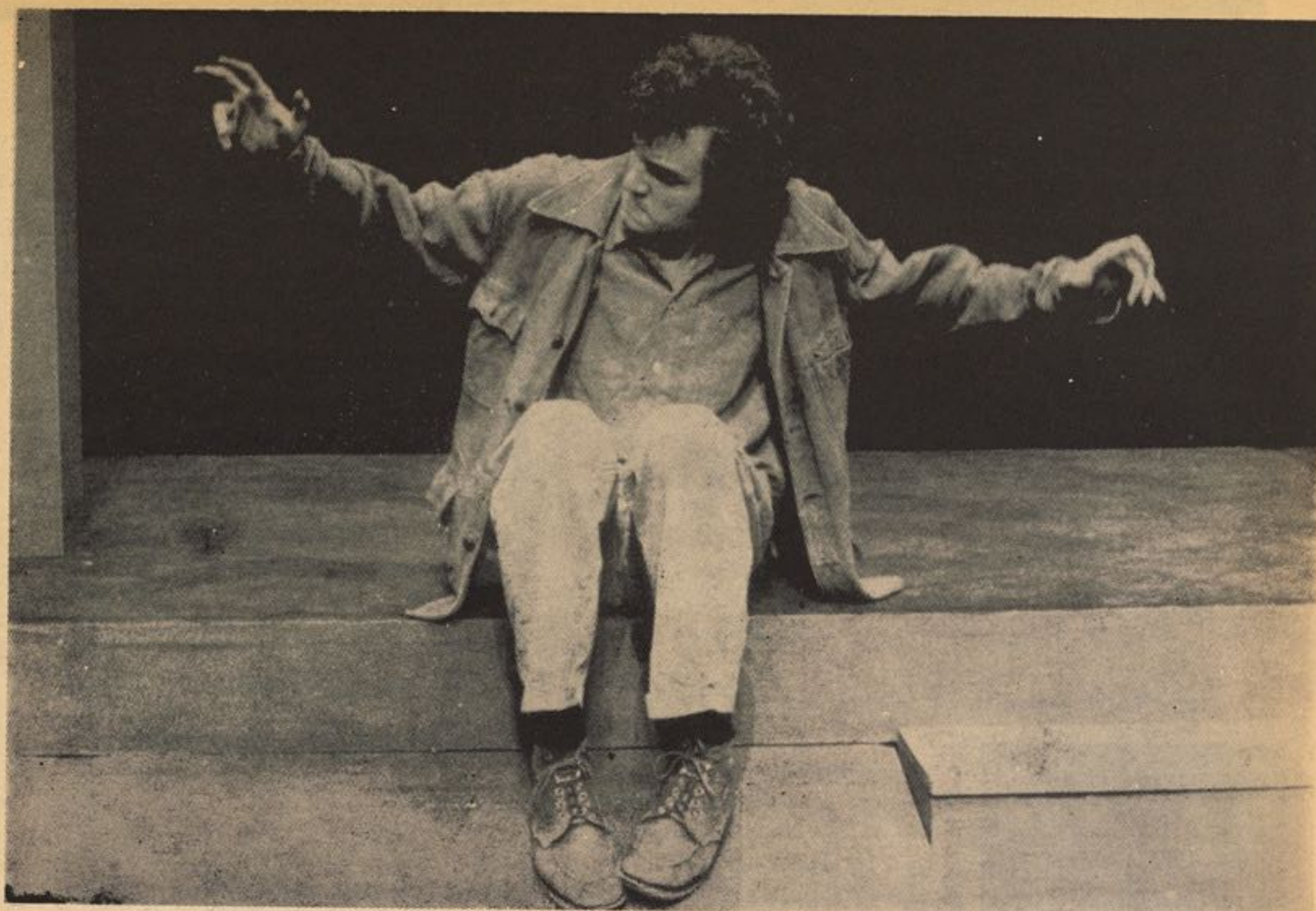
بدقت چشم دوخت و چون احساس کرد در چشمان بزرگ و روشن او هر صمیمت ، علام اندیشه دیگری خوانده بیشتر آمارکی خود را ابراز داشت . آنها باز هم هر یک کلمه ای نوشیده از جابر خاستند



شرکت پلاستیکی بوت پاستیل وطن

برای یک تن از شرکت کنندگان در مسابقات این هفته بحکم قرعه یک سیل بوت پلاستیکی وطن بر سر سیم جایزه تقدیم میشود بوت پلاستیکی وطن، زیبا، قشنگ و بادوام و از همه بهتر ارزان است و موجبات رضایت همه را از طفل تا کال سال مرد یازن، فراهم می آورد.

شماره ۱۴



لوهربر در هنگام اجرای نقش در یکی از نمایشنامه ها يك گروه ورکشاپ تياتر امريكائي بکابل می آید



لوهربر - ویکتوریا کالبرت و مکف ایگن در یکی از صحنه ها ژوندون

تکنیک های اخیر و تمایل اجتماعی به جانب تياتر امريكائي برای شاگردان رشته درام در پوهنتون کابل و افغان ننداری از تاریخ ۱۰ - الی ۱۵ سرطان توسط يك تیم تياتر پوهنتون امريكا که عنقریب بکابل می آید، ارائه میگردد .

این تیم پنج نفری تحت سرپرستی تام ایو نسر مرکب از ویکتوریا کالبرت لوهو بر - و ذایان کلقتن ایگن می باشند. ایشان يك سلسله ورکشاپ های را بمنظور رهنمائی هم مسلکان شان در افغانستان و هفت مملکت دیگر شرق میانه و جنوب آسیا با مناطقی از تياتر امريكائي دایر می نمایند آنها همچنان نمايشاتى از متن درامه های اجتماعی و کبیدی امريكا را اجراء خواهند کرد .

ورکشاپ تکنیک های اکت را طوریکه در پوهنتون های امريكا تدریس میگردد ارائه خواهد کرد.

صفحه ۴۸

این نمایشات مشتمل است از مکالمه بدون لسان - بدیهه گوئی - حرکات و دایر کشن تکنیکی .
این تیم تياتر تحت اداره اتحادیه تياتر امريكا که از ۱۵۰۰ شعبه تياتر پوهنتون هانماید گمی میکند مسافرت مینمایند. همه اعضای این تیم در ظرف دو سال گذشته نقش ها را در نمایشنامه های که در فیستوال تياتر کالج امريكا جایزه گردیده اند اجرا نمود اند .
درین فیستوال سالانه ده درام برجسته پوهنتون ها از سراسر ایالات متحده امريكا به مرکز کلتوری جان اف کندی در واشنگتن دی سی یکجا میشوند .

این تیم بعد از يك توقف يك هفته ای پمان در افغانستان نمایشاتی در پاکستان هندوستان و بنگله - دیش نیز اجراء مینمایند .

و در موارد بیمار یهای نادر فراهم می سازد. ولی باید دانست که این شیوه یگانه شیوه (بکار بردن) اصول ریاضی در رشته پزشکی نیست.

پیشرفت جراحی که یکی از رشته های پیشرو علم پزشکی می باشند فقط مربوط به ترقی تکنیک عملیات جراحی است، بلکه همچنین با امکانات و شرایطی که مثلا آنستز یولوژی (علم بی حس کردن)، رآنیما سیون (علم احیای فونکسیونهای حیاتی) و ترابی شدید و فعال دوران بعد از عمل برای جراحی فراهم می سازد مربوط می باشد.

تردیدی نیست که محتوی و خصلت عملیات جراحی نیز تغییر خواهد کرد و بیشتر جراحی های حیاتی یسا نو سازی انجام خواهد شد، بدین معنا که نه فقط عضو ضایع شده را می برند و دور می اندازند، بلکه وظیفه آن عضو را بوسیله بافته های خود ارگانیسم و اعضای مجاور، بوسیله مواد سنتتیک و بالاخره بوسیله تعویض بافته ها و اعضا احیا میکنند.

مساله تعویض یا پیوند اعضای و بافته ها بدون شك در ربع آخر سده بیستم پیشرفت باز هم بیشتری خواهد کرد. هم اکنون ما در مورد بیماران خیلی سخت که هیچ شیوه معالجه ای در آنها موثر نیست به عملیات جراحی تعویض کرده، قلب،

بقیه در صفحه ۵۹



گلب سالوویف جراح مشهور شوروی

دانش طب قرن بیستم

خیلی زیاد امکان مقایسه نشانه ها و در موارد بروز غیر عادی بیماری

سرطانی کمک می کند و امکان نفوذ به عمق مصونیت، حفظ واحیای اطلاعات در مغز انسان را فراهم می سازد بر پایه این معلومات و ترقی شیمی داروهای مؤثر تهیه میشوند. ولی علم طبابت همیشه از تشخیص بیماری شروع میشود. شکی نیست که ترقیات علمی و فنی به دکتور آینده امکان خواهد داد که انبوه اطلاعات را در باره بیمار در اختیار داشته باشد. این اطلاعات هم مربوط به شیوه های سنتی معاینه تست و هم شامل آنالیزهای آزمایشگاهی و نتایجی است که از دستگاه ها و وسایل کاملاً مدرن گرفته میشوند، تکنیک شمار الکترونیکی می تواند در هر لحظه معلومات و نتایج بدست آمده از وضع بیمار را در جریان تکامل بیماری مورد بررسی قرار دهد و نتیجه گیری لازم بنماید.

البته این امر بهیچوجه بمعنای آن نیست که پزشك در آینده نخواهد توانست بدون دستگاه و ماشین مثلا بیماری ذات الریه، یاسکته قلبی و یا آب اند پست مزمر را تشخیص دهد. تشخیص ماشین با دقت و عینیت تظاهرات بیماری را در موارد دشوار و

دانش پزشکی در ربع آخر قرن چگونه خواهد بود و به بشر چه خواهد داد؟ آیا خواهد توانست طول عمر انسان را زیاد کند و آنرا از برخی عواقب زیان بخش ترقیات علمی و فنی مصون دارد؟

گلب سالوویف، جراح مشهور شوروی، عضو وابسته آکادمی علوم پزشکی اتحاد شوروی، مدیر انستیتوی ترا تسپلانتا سیون اعضا و بافته ها، دارنده جایزه دولتی اتحاد شوروی، میگوید:

بنظر من، عامل عمده ترقیات دانش طب عبارت از گرایشی است که بعضی از رشته های مهمه و اساسی علوم از قبیل فیزیک، کیمیا و ریاضیات بطرف بیولوژی پیدا کرده اند. با استفاده از شیوه های خاص تحقیقی علم دقیقه می توان بسیاری از پدیده های بیالوژیکی را شناخت و توضیح داد. مواد سپیده ای، آمینو اسید ها، فرمان ها و مواد فعال بیولوژیکی بدست انسان در آزمایشگاه های تهیه می شوند. تحقیقات معموله در سطح ملکولی به فهم مکانیسم هر پیری سلول و تبدیل آن به سلول



در اتاق هنگام آزمایش جدید

ازدوستان

از : عبدالوحيد - فقير زاده

هجر جاودان

خاطر آشفته دارم ناتوان كيستم
آرزوئي رفته بردل در گمان كيستم
ديده بر گريه دارم سينه پرسوزهم
ميتلا برداغ هجر جاودان كيستم
عشرت بردل ندارم بي قرار روز و شب
بسمل در خون طييده از سنا ن كيستم
از جنون عشق سر شاربچه ميپر سي زمين
كز سر شب تا سحر اند رفاغ كيستم
از هياهو تمدن بر كنار افتاده ام
برك آفت ريده فصل خزان كيستم
آتش پر سوز در جان (وحيد) افتاده است
سو ختم سر تا پا به آتش بجان كيستم

فرستنده : نريمان - ن

آنچه بزرگان جهان بوده اند

ويكتور هوگو شاعر نابغه است
كه در سنين بين هفت تا سي زده
سالكي اشعار تابناكي سـرو ده
جايزه اكادمي را نصيبش ساخت
و در همين آوان بود كه شاتو پريان
او را (كودك عالي) خطاب كرد
نويسنده (بينوا يان) كه در عيس
حال جاه طلب بود در آغاز فعاليت
هاي سياسي خويش ۱۸ سال پيش
تبعيد را چشيد است با استقرار
جمهوريت محبوب گرديد (او خود نيز
به پايه بلند مقام ادبي خويش پسي
برده بود و همه گاه از او ميپر سـيدند
كه بزرگترين شاعر معاصر فرانسه
كيست خودش در پاسخ مي گفت:
بدبختانه هوگو :



فرستنده: صفيه احساني
بيچاره اسب كه ناچار است هم
كادي انباشته از بار را بكشد و هم صاحب سوار بر بار را

از : غلام سخي راهي

«رشته الفت»

تو از من گريزان همچو آهو بارميدنها
من چون سايه لوزان در پيت باسرويدنها
تو بيگانگان را محرم راز نـهان بودن
من از آشنايان رشته الفت بر يد نها
تو در بزم مينو شان زمستي گرم رقصيدن
من در خون دل بسمل صفت غرق طييدنها
تو با عنديبان خوش الحان همنوا گشتن
من جيب گريبان از غمت چون گل دريدنها
تو كام دل از سير «گلستان» آرزو كردن
من از «سايه» عمري غزلها برگزيد نها
تو وساقی می عشر تزجام وصل نو شيدن
من (راهي) سرا بدرود غمها سر كشيدنها

از سيد : اكرام (كمال)

«سرو بوستان»

چنين روي زيبائي كه داري
ترا ليلي عالم ميتوان گفت
فروغ مشتري و كم كشان را
ز نور جلوه ات كم ميتوان گفت
...
سواد زلف تو مضمون شام است
سحر هم از دور رخسار تو پيدا است
بهار تازگي در چشم نر گس
از اين چشمان خمار تو پيدا است
...
بتو اي اختر شبهاي ديچو ر
زدرد خود پيا مي مي فرو ستم
به شعرد لكش خوربا صداميد
بر اي تو سلا مي مي فر ستم

هزار و یک

نویسنده: ن. فرید

«موش‌ها بی خبرند»

خاله گل، همینکه سرش را از بستر خواب بلند کرد هنوز آفتاب طلوع نکرده بود. در حالیکه پاهایش را به آهستگی جمع و جور میکرد باز هم از گوشه یگانه - کلکین اتاق به آسمان صاف و نیلی صبح دل انگیز از دل و جان علاقه مند گردید. خاله گل عقیده داشت که باید همه زنها در آغاز هر سال خانه تکانی کنند و از ینکه خودش از روزهای سرد زمستان نفرت داشت، آغاز هر سال را با خانه تکانی تجلیل میکرد. پیرزن در هفته های گذشته این قدرت را در خود نمیدید تا صندوق های آذوقه خانه و گلیم را بتکاند.

لالا گو شو هر شی مرد مو سفید و بقال کوچکی بود که اهالی او را میشناختند - احترام بزرگی او را مینمودند. زن و شوهر از زمستان خیلی نفرت داشتند زیرا پای دردی زن و شوهر هر که ناشی از زم شدید اتفاق نشین بود در طول سال آن متوالی آنها را به مریضی و ماتیزم مبتلا ساخته بود. چون زن و شوهر هر درد مشترک داشتند بنابر آن باهم خیلی صمیمی و دوست میبودند، هر دو از روزهای آفتابی بهار لذت میبردند و همچنان هر دو در روزهای سرد زمستان از شدت دردناکی سر میدادند.

خاله گل وقتی که دید آسمان صاف است فال نیک گرفت چون درد پاهایش نیز او را زجر نمیداد در گونه های فرو رفته و استخوانی اش لبخندی درخشید زیرا پیرزن عاشق بهار بود و بهار را عاشقانه میپرستید به خاطر شامی که در یک شب گوارا و مینابی بهار ازدواج نموده و ثمر این پیوند که گاهه یاسین بود او هم در فصل بهار تولد شده بود. همه این خاطرات فراموش ناشدنی او را نیرو می بخشید تا دست بکار شود و همه کثافات یکساله را از خانه اش بیرون ببرد و در فصل بهار با پاک و صفا بی و با صحت و سلامت زندگي کند.

چنینکه خاله گل از جایش بلند میشد چشمش به بستر خواب یگانه پسرش گوگ شد و آنرا دست نخورده یافت. خاله گل عادت کرده بود که پسرش بعضی شبها به خانه نمی آمد و یاسین نیز هرگز حقیقت را به مادرش نمی گفت که شب ها کجا می رود.

درد پیرزن تکانی پیدا شد و از ینکه فرزندش به کدام مشاغل مشغول شده باشد دلواپس گردید او با خود زمزمه کرد: یاسین حالی خرد نیست، امسال چهل ساله میشه، خودش همه چیزه از به خوبی می فهمه.

پیرزن خود را دلنداری داد، زیرا یگانه

فرزند چهل ساله اش را هنوز داماد نکرده بود و ینکه از ارمانهایش ازدواج پسرش بود که سالها انتظار آنرا میکشید تا صاحب نواسه و عروس شود. اما گاهه یاسین که به زن و خانه علاقه مند نبود او یک قمارباز شکست خورده بود که بارها توبه کرده اما به زندگی و خانه هرگز علاقه مند نشده بود. یلی او گاهه جوان مغرور بود زیرا حالا آهسته آهسته دوره جوانی و مستی و شادابی را پشت سر میگذاشت شقیقه هایش سپید شده بود و با دوستان و علاقه مندان خود در گوشه دکانهای سما واد جای میخورد و دندو قصه میگفتند اما خاله گل ین عمر منتظر ازدواج پسرش بود تا صاحب کار شود و پول عروسی را تهیه کند زیرا پیرزن در زندگی مالک صد الفانی نبود.

لالا گو شو کار نبود پای دردی اش روز بروز شدت میافت و گوش چپش از چند سال به این سو صدای رانمی شنید. او میخواست پسرش گاهه را به کارش بفرستد و یاسین از پدرش میترسید و حیاض چشمش را میگرفت نزدیک بوت دوز شاگرد بود تا بالاخره گاهه یاسین یک رویه رسان ماهر شد اما قمار مانع ادامه کارش گردید و از چند سال به اینطرف از بوت دوزی دست کشیده بود پدرش نمیتوانست او را وادار به کار کند.

یاسین با دوستانش که همه بیکار ایله گرد بودند در اوایل از صبح تا شام در دالانها و تنگی کوچکی ها قمار میزدند لالا گو از دست یاسین بارها خساره متدشده بود اما چون یگانه اولادش را با وجود همه خرابکاریهایش دوست میداشت چیزی به او نمی گفت لالا گو بخاطر داشت که بارها یاسین را از جنگال قانون و پولیس نجات داده - است.

دکان بقا لالا گو حالا یک دکان نبود فقط جای بود که روزش را شام میکرد و با دوسه تن دیگر از مو سبیدان ملر که دوستان جوانی اش بودند جای میخوردند و از یک عمر که به غفلت سپری کرده بودند السوس میخوردند.

لالا حالا درد گانش گل سر شوی تنباکو، روغن کنجد، ارزن و غیره اشپای کم قیمت و خرد و ریزه را می فروخت، تاقها و قفسچه ها همه خالی بود بوی روغن کنجد از چند قد می دکان لالا به مشام می رسید اما برای پیرمرد همه چیز عادی بود او خرج خانه اش را از همین دکان بی همه چیز یوره میکرد و هرگز هم به فکر ذخیره نبود.

کفتر بازان محل خوردن کفتر

هایشان را از دو کان لالا می خریدند و بعضی اوقات خلاص کردن ویا خرید و فروش کفترها در پیش دکان لالا صورت میگرفت.

لالا نیز در جوانی یک خیل کفتر داشت و از کفتر شنا سان ماهر بود بنابر آن در قسمت خلاص کردن کفترها ویا خرید و فروش از لالا نظر می گرفتند و گاهه لالا کو را به زمین نمی انداختند. لالا از گوشه های چشم به بال سپید و سرخ کبوترها می دید و نول و پاهای کبوترها را با دقت ملاحظه می کرد و بعدا قیمت آنها تعیین می نمود. لالا درون دکانش در بین یک قفس کهنه یکجوره کفتر کاسه دم سپید داشت که به عقیده او موجودیت کفترها در دکانش او را از بلای اجنه ها در امان نگه میدارد و ...

خاله گل در حالیکه احساسات جوانی او را نیرو می بخشید، شانه چوبی و یک آینه شکسته را از رف بر داشت و موهای سپیدش را در زیر میله های چوبی شانه قرار میداد و به آهستگی پایین و بالا می نمود وقتی به چهره اش نظر انداخت در گونه های فرو رفته اش برخلاف روزهای قبل کمی سرخی مشاهده کرد و نمی دانست چرا در دلتش خوشی احساس میکند اما جوابش را گفت: روز بهار و قتی که درد پاها اذیت نکند خیلی خوش هستم.

از جایش بلند شد باز هم به آسمان نیلی که از کنار تیفه های حویلی بلند تر معلوم میشد خیره شد و دو باره گلم و - صندوقهایش را زیر چشم گرفت. برای خاله گل کشیدن فرش از داخل خانه و تکاندن آن کار ساده نبود. اما در وجودش این قدرت را میدید که بزودی همه کثافات یکساله را بیرون می اندازد.

وقتی که دست های ضعیف پیرزن گوشه های گلم را بسوی در اتاق می کشانید و ناحیه گهرش دردی احساس نمود. اما پیرزن رها گردنی نبود خیلی عجله داشت میترسید درد پاها به سرانجام بیاید و مانع کارش شود دست های ضعیف پیرزن گلم را بیرون کرد و نفس را حث کشید و گرمی شدید در همه نقاط و جودش محسوس - بود پیرزن گلم را رها نمود و قبل از تکاندن آن خواست حساب آذوقه خانه را تصفیه کند از در کویچ داخل پس خانه شد و به جمع وجود نمودن پرداخت وقتی به گوشه اتاق نظر انداخت خاکهای زمین را دست خورده یافت در حالیکه بسوی خاکهای نزدیک می شد در دلت گفت: ای کار مو شهای بی حیا است!

وقتی یک ملاحظه کرد دید کار مو شها نیست بلکه کار یک انسان مو ش صفت

است. دستش را داخل سو راخ نمود و داخل سو راخ چیزی شبیه یک بسته کاغذی احساس کرد. وقتی کاغذ را بیرون کشید نزدیک بود بی هو ش شود زیرا بسته کاغذ نبود بلکه یک بسته کلان پول بود. بسته را در پهلوی خود گذاشت و باز هم دستش را سو راخ موشها فرو نمود و یک بسته دیگر پول را خارج کرد پیرزن از آن پول داشت تا شام بتدل های نوت را از سو راخ موشها بیرون کند. او در عمرش به این اندازه پول ندیده بود. او حتی به این فکر نبود که پول حاجتور دسورا شو شها خوابیده است و یا مال چه کسی باشد و به پسرش می اندیشید که در چهل سالگی از بی پولی صاحب زن و اولاد نشده بود. حالا افکار او متوجه دختران محل بوده و با لاخره موفق شد و ینکه از نزدیکان را برای خواستگاری پسرش انتخاب کرد. دفعتا شب عروسی گاهه یاسین پیش چشمش مجسم گردید. نزدیکان او همه جمع بودند و صدای دف و پیام عروسی پسرش را یگو ش های پیرسانید او میدید که عروس جوانش بسوی لبخند میزند اما صدای یاسین او را بحال آورد. (نه جان، ینی که خانه تکانی داری) گاهه داخل آذوقه خانه شد. او آمده بود تا پولهای دوستش را که چند روز قبل در خانه موشها پنهان کرده بود دوباره بسوی مسترد کند زیرا رفیق اش در میدان قمار بی پول شده بود گاهه بسته پول را از دست ما در ش گرفته مادر شدیدا احساس ناراحتی کرد و میخواست چیزی در مورد پولها سوال کند اما پسرش جواب او را داد مادر پول ها از سلیم است فقط سه شب بخانه ما مهمان بود) گاهه رفت اما پیرزن را اندو هگین گذاشت.

در گوشه های شاریده چشمهای پیرزن رطوبتی نمکین در حال فرو ریختن بود. پیرزن همه چیز را از دست رفته دید. پولها، عروسی و شب عروسی گاهه را و بالاخره روز زیبای بهار را تاریک میدید.

خاله غرق افکارش بود. آرزوی دیرین او برآورده نشد در حالیکه پول خرج عروسی یاسین را از آذوقه خانه پیدا کرده بود.

پیرزن در حالیکه بساط خانه را برانگنده ساخته بود دیگر قدرت نداشت کالاهارا پایین و بالا کند در قسمت زانوهایش دردی شدیدی را احساس کرد، نیرو و شادابی یکساعت قبل را بکلی از دست داده بود. قطرات اشک از گونه های پیرنگ اش در زمین بی فرش، فرش میگردید و با حالت زار مشغول مالیدن پاهایش شد و اما درد پاهایش آرام شدنی نبود.

ورزش

تورنمنت کودکان

روز جمعه ۳۱ جوزا تورنمنت کودکان به سرپرستی بنیاد علی محمد اکبر دلزاد مربی تیم کودکان آریانا در میدان ورزشی مکرور یان با مراسم خاصی شروع گردید. مسابقات تورنمنت که عجلانها (۲۷) جوزا شروع شده بود. نظر به ملحوظاتی رسم گذشت آن در روز جمعه انجام یافت.

درین تورنمنت که (۱۵) تیم کودکان شرکت دارد هر کدام با لباس های مختلف و بیرقها رنگا رنگ خود میتوانستند بخوبی از هم تفریق شوند.

این کودکان که جوانان ورزشکار ورزیده آینده ما میباشند در هنگام رسم گذشت میکوشیدند تا با شکل منظم و درست خود را از پیشروی تماشاگران بگذرانند.

تمثال بزرگ رهبر انقلاب را قبل از رسم گذشت اطفال مربیان تیمهای مختلف بدست خود گرفته و از پیشروی تماشا چیان گذشتند و پس از آن به نوبت هم یکی پس دیگری هر تیم با بیرق های خود از پیش روی صف که تماشا چیان در دور میدان زده بودند و همچنان کسانی که در دندانه ها قرار گرفته بودند گذشتند که درینوقت اطفال را تمام تماشاگران با کف زدن هابه گرمی استقبال میکردند.

پس از آنکه رسم گذشت طبق معمول خلاص شد در چمن فوتبال (میدان ورزشی مکروریان) تمام ورزشکاران کوچک در عقب بیرق خویشتن ایستاده شدند و بعد از قومانده از طرف آمر تورنمنت بنیاد علی (اکبر دلزاد) و (محمد رفیق محمودی) شعارهای زنده باد افغانستان زنده باد مردم افغانستان و زنده باد جمهوریت را خواندند و پس از آن بعضی از نمایشات سپورتی از طرف بعضی کودکان تیم های اشتراک کننده شروع گردید که با گرمی توسط تماشا چیان و اعضای تیم های مختلف استقبال گردید. و بعد از انجام نمایشات تیم های کودکان با نظم خاص میدان را ترک کردند و بعدا مسابقه فوتبال بین دو تیم شروع شد.

این تورنمنت که بنام (تورنمنت





ورزش و تربیت بدنی

در قصبات و روستاهای بلغاریا

ترجمه از منابع بلغاری

مترجم: سید عبدالله (عنبی)



قهرمان دسک

زنان و مردان اشتغال داشته و فعالیت های سپورتی شانرا بیش از پیش تقویه می بخشند.

نتیجه اکثر مسا بقاتیکه تا کنون بعمل آمده اطمینان بخش و موفقیت آمیز بوده است. تا حال مسا بقاتیکه صورت گرفته عبارت اند از کشتی گیری - باسکتبال - والیبال - پنگ - پانگ انداختن دسک - شناوری و غیره

پهلوانان روستایی برای گر فتن لقب قهرمانی دست و پنجه نرم میکنند از جمله مسابقات انجام شده سیزده - همین مسا بقات ورزشی روستائی در خور تعریف بوده و نتایج بس موفقیت آمیز از آن بدست آمده که در آن زنان و مردان ورزشکار روستائی سهم داشته و توانسته اند با اخذ مدالهای طلا و القاب قهرمانی به شهرت خود و قصبات شان پیفزایند



پرورش اندام و سپورت در قصبات روستایی بلغاریا بین زنان و مردان جزئی از وظایف حیاتی با شنده گان آن کشور گر دیده و بصدها هزار پسران و دختران از قصبات مختلفه آن ارگانهای فعال انجمن های پرورش بدنی آن سر زمین را تشکیل میدهند

و تقریباً از جمله (۱۵۰۰) میدان های سپورتی پیش بینی شده (۸۰۰۰) آن که شامل ستو دیوم های عصری مید انهای فوتبال - ولیبال - باسکتبال - سالونهای بزرگ سپورتی و ورزشی حوض های شناوری و غیره میباشد درین قصبات احداث و بکار انداخته شده است. و امروز همه وسا یل و تسهیلات سپورتی و ورزشی درین (ویلاها) تشکیل و برای استفاده زنان و مردمان ورزشکار آن کشور میسر و قابل استفاده است. تشکیلات درست و مناسب ورزشی در یمن قصبات بیشتر در انکشاف و ترویج انواع و اقسام مختلفه ورزشی برای روستائیان آن کشور افزوده است که

قدرت بازی خود را نشان میدهند، مادر حالیکه از گردا ندند گان این تورنمنت خواهش داریم، تا اطفال خورد سال را بجای بزرگسالان بر گزینند از مر بیان و اداره کنندگان تیمها تقاضا می کنیم، تا فتنای لوان درجه اول تیم اول و دوم خود را در تیم کودکان داخل نکنند چه در تشکیل تورنمنت بردو باخت منظور نیست و فقط بازی خوب و آشنایی کودکان در سیستم جدید می باشد و بس.

سپورت یک اقدام نیک و قابل ارزش میباشد چه تشکیل چنین تورنمنت ها در توسعه سپورت و فرا گرفتن درست سپورت در میان اطفال نقش ارزشمند و بارزی دارد. خاصتاً آشنایی اطفال در میدانهای بزرگ فوتبال، بس پر اهمیت می نماید. ولی چیزی که درین تورنمنت قابل یاد آوری است همانا داخل کردن پسر های به سن های بزرگ ۱۸ و حتی بیست و اضافه از آن می باشد که در میان اطفال داخل شده و

بخاطر ثروت

در شماره های گذشته خواندید :

پسری بار فیش «جان گلوده» در بازی قطعه شرکت میکند و در این بازی پولهایش را می‌بازد. «جان گلوده» که همیشه او را در هر جا که می‌کند، اینبار به آن پسر جوان سراغ دختر تروتمندی بنام «فیلمین» را که از مدت‌ها پیش است و تحت تدای می‌باشد میدهد و می‌خواهد که ر فیش با آن دختر آشنایی حاصل کند. پسر جوان هم موافقه می‌کند که هرچه زودتر آن دختر را ببیند. یک روز داکتر به «فیلمین» مشوره میدهد که چند روزی را در کنار بحر بگذراند. و اینک دنباله داستان:



نصرتیان یک دخت مفرود و متکبر نیستیم، آری شانه در می هستی که بدستش دارم.



دلالت بگوید: «من باید به دو چند خود لطف آید می گفتم»

تو «بیر» را از یار بری، آبا او چوین عاشق تو سرور؟

منفکد چه میبری؟



چه لطیفه بیسویی خواب فرست است. دلالت میفرش را
آتش ی زند



علی بن دیوانه چه هستم.

اینرا حیرانی خود پیر من بوی.



«ببین» بیچاره... اگر از غنیمت را میدانت...



عینای گداز



عزیزم، نگو که در آرزو بشوید فرشته ما را
خیلی خوب میشود.

نظیر اشعار بنیاده است. تمام مستندین ما را می بیند.

ایفای یک نقش...

در یکی از شهرهای فرانسه به نام پواته برگزار شد. درین شهر همه ساله، مثل اینکه حال موضوع در ردیف عادت و رسوم اهالی آن در آمده باشد، اکتور ها با بهترین فلم های شان دعوت میشوند. سال گذشته در یازدهمین فستیوال فلمهای شوروی ما چهل فلم با خود برد. بودیم. هیات هنرمندان را زانه بالا نووا، ولاد یمیر سافونوف، نیکلای کوبینکو دایرکتر عمومی (مسلم) ن، اقامت ما را در آنجا زمانی تشکیل میداد که سوال و جواب آغاز میشد این مراسم همه روزه از ساعت شش الی هفت شام جریان داشت. در همین شب ها بود که مباحثه جالبی در مورد زن اتحاد شوروی راه افتید روی زندگی زنان، عقاید شان، مقام زن در خانواده و اجتماع سخنپا گفته شد. ما راجع به خود بسی چیز ها که نگفتم، در مورد مادران خواهران راجع به پیشرفت کار و فعالیت مادر چوگات حیات خصوصی و اجتماعی خویش تبادل افکار نمودیم چه در فرانسه و چه در داخل کشور سوالات متعددی در باره اشتراک او در فلم (سپیده ها اینجا آرام است) به الینا راجع میشد و راجع به این ممکن است بسیار زیاد حرف زد. اکتورها برای تهیه این فلم مجبور بودند شش ماه در مناطق گرم و سرد و در جا هاییکه آب و هوایی خوشایند نداشته زندگی کنند پنج ماه مکمل اکتورها مجبور بودند که موزه های شانرا ازیا نکشند و ملبس با الیسه عسکری باشند. گروه هنر مندان مجبور بودند در شرایطی به کار ببر دازند که اطراف شانرا پشه خانه ها گرفته باشد و آنها را از اذیت پشه های دلدلزار در امان نگهرد تا در حین ایفای نقش مورد نظر نیش زن پشه ها مزاحمت ایجاد ننماید. فلم شب آغاز می یافت و نا وقت شب به گیری اکثر ساعت سه بعد از نیمه پایان می رسید و ذردلدلزارها مطلقا زمانی فلمگیری شده که واقعا سرد و طاقت فرسا بوده است. این همه فعالیت ها بدا نجهت به منصیبه اجرا قرار میگرفت که آرزوی بستا نیسلا و انستو تسکی رئیسور فلم بود.

آن بود تا در فلم فقط نقش ایفا نکرد بلکه هنر مندان در قالب قهرمانان زیست کنند. این خود یکی از پرنسپ های رژیسور است نباید خستگی و ماندگی را ترسیم کرد بلکه باید در برابر لینز کمره تا سرحد مرگ باید دله شد و از حال رفت البته بیش از همه این عمل به عهده لینا بر یچکینا - یعنی الینا در ایگو قرار گرفت. درابتدا میخواستند فلم را طوری بگیرند که در زیر لباس هنر مندان را لباس را بری پوشانند ولی در لحظات مهم و در استیک (غرق شدن) لینزون بیچاره رفعا روی آب آمد و عمل غرق شدن صورت نگرفت و مجبور شدند صحنه را دو باره تکرار کنند و البته این عمل تکراری با موزه های جرمی و لباس عادی عسکری فلمبرداری شد. والینا بصورت واقعی (غرق شد) و سر تا پا در بین لوش ولای فرو رفت.

این مشکلات را البته گذشتا ندن پنجمه در بهترین مناطق سر سبز و شاعرانه، در کنار جھیل و در ساحل دریاها تحت الشعاع قرار داد و خستگی ها را رفع کرد. چه خورا که های لذیذی نصیب هنر مندان شد. حتی بدون اینکه از منطقه دور شوند به سطل ها سمارق جمع آوری میکردند و دیکچه پزانی میکردند. خوش و مسرور میز یستند و بدور آتشی که میافر و ختند و سرودند و می سرانیدند و بدین ترتیب خستگی کار روزانه دلدلزار و تپه های خستی ... را فراموش میکردند.

در زمان فلمبرداری پنج اکتورس، پنج هروئین با هم انش گرفتند و به واقعیت با هم دوست شدند و این دوستی اکنون هم ادامه دارد. البته اینکه یکی در شهر گور کی و دیگری در کیف سوئی و چهار می در مسکو و پنجمی در لنینگراد زندگی میکنند باعث دوری و جدایی آنها نشد و رخنه ای در دوستی شان نمی اندازد دوستی آنها در بهترین کاکتیف هنری و فضای رحمان طاقت فرسا بنیا نگذاری شده است. و از همین لحاظ هم است که دوستی مستحکم و قوی خواهد بود.

وقصه آخرین تانگو

«پاول» و «ژین» چیز مشترکی با هم ندارند. هیچ چیزی آندو را به هم پیوند نمیدهد. در حالی که «ژین» چیزی برای گفتن ندارد، «پاول» تسلط کاملی را بر او بر قرار میسازد. (تام) دوست «ژین» زیاد به خودش سر گرم است «تام» به نظر «ژین» مردی کاملا عادیست. عشقی او برای «ژین» عشقی سطحی معلوم میشود (تام) نمیتواند در یا بد که دخترک عشقی را نیاز دارد به معنای کامل کلمه. در ینحال اگر چه دخترک از تسلط «پاول» نفرت دارد، ولی این مرد به نظرش مرد ایدیل میاید تسلط «پاول» مستبدانه است. دخترک در بند او دست و پا میزند. «پاول» مردیست خود پرست. و این اوست که در باره چگونگی انکشاف روابط شان تصمیم میگیرد. در همان آغاز کار مقرراتی وضع میکند: بر اساس این مقررات لازم نیست که نام گذشته زندگانی همی همدا گردا بداند.

پاول دخترک را برای مقاصد خودش مطلوب مییابد دخترک به نوبت خودش خواهان این وضع است زیرا فکر میکند که رابطه شان زود گذر است. ذهن جوان دخترک در نمییابد که پاول به خاطر خود کشی زنش سخت غصه مند شده و خودش را به انزوا کشانیده است. او علاقه یی به جهان خارج ندارد.

(برتو لوجی) در همان آغاز تصویر نهایی رابطه آندو را به دست مید هد پیش از آنکه با آن شکل وحشیانه همبستر شوند. تیلفون زنگ میزند. «ژین» میپرسد (جواب بدهم یا نه؟) او از تسلط و خود خواهی «پاول» میترسد. ولی با اینهم به سوی او کشا نیده میشود آرامش تام) با خشونت «پاول» متضاد است.

دخترک عاشق «پاول» میشود. وقتی در حمام دخترک به عشق خودش اعتراف میکند، «پاول» به او اخطار مید هد که اگر پندا شته است مردی را یافته که با او مصون خواهد بود، سخت اشتباه میکند زیرا مرد به زودی شروع خواهد کرد که او را تنها برای لذت خودش استعمال کند درین صورت دخترک کاری نخواهد داشت جز اینکه در انتظار مرگ بماند. تفاوت سن و وضعیت سنگدلانه مشخص میشود.

سر انجام وقتی «ژین» به بیهودگی رابطه شان پی میبرد، «پاول» استادگی میکند. «ژین» به او میگوید که همه چیز به پایان رسیده است، ولی «پاول» جواب میدهد که وقتی چیزی به پایان برسد از سر شروع میشود او همواره برای یک آغاز تازه آمادگی دارد.

(پاول) که خودش را حالا از بند خود خواهی واند یشه های آزار دهنده رها ساخته است، احساس میکند که بسوی دخترک کشا نیده میشود. اکنون دیگر نامها و گذشته ها به میان میاید.

اما برای «ژین» دیگر همه چیز کافیست. در پایان فلم، در صحنه رقص «تانگو»، این دو موجود که هر دو مست هستند، احساسا شانرا بهمدیگر تشریح میکنند. دخترک چندین بار به «پاول» یادآور میشود که همه چیز به پایان رسیده است، ولی «پاول» دست بردار نیست و سیل احساساتش را به سوی دخترک سر از یو میسازد. رفتار لبریز از هیجان شان در اثنای رقص به نظر میرسد که آخرین مظهر خشم شان در زندگیست «پاول» باحرکات مضحکی مجلس را مسخره میکند. دخترک تاب تحمل ندارد. و پا به فرار میگذارد «پاول» دیوانه وار به دنبالش میرود.

دخترک به خانه میاید و در حالتی خشم و بیخودی با تفنگ پدرش (پاول) را از پا در میاورد. در ینحال میگوید:

(وقتی پدرم تیر اندازی را بهم میاموخت، این تفنگ چقدر سنگین بود!)

درین هنگام «پاول» در برابر چشم های حیرت زده دخترک به جلو میاید و ساجشش به میله ها میچسبید و میمیرد. تماشاگر «ژین» را در حالی ترک میکند که جمله هایی را برای گفتن به پولیس تمرین میکند:

(من نمیدانم او کیست. او مرا در خیابان دنبال کرد. خواست به من تجاوز کند. او مردی دیوانه است. من نمیشناختمش.)

حضرت زید...

گرددند هر دو برای حمایت خود جماعت - خویش را خواندند و در اثر آن هنگامه - ملان بر باشد این خبر به کلان شو نده مخالفین عبدالله بن ابی رسید ه نا میرده وقت که اگر این مها جرین را در سر خود جای و پناه نمیدادیم چگونه با ما مقابله می کردند چون شما به معاونت آنها می پردازید بنابراین بدور رسول خدا گرد می آید ه هر گاه از حمایت آنها دست بردارید دورا اینها از خرج و نفقه به تنگ آمده - متفرق و پراکنده میشوند و تمام جمعیت آنها در هم و بر هم میگردد نا میرده اینها هم عسلا وه گرد گه چون ازین سفر بر گشته بهدینته برسیم کسان ی که درین سپر زور و اقتدار دارند باید دلیل ها و خوار ها را بدر کنند یعنی ما مردمان معزز و عزتمند مسلمانان ذلیل را خار چ خواهیم کرد ه

زید بن ارقم «رض» که از ذکاوت فطری برخوردار بود این سخنان را شنید و به حضور پیغمبر (ص) نقل کرد آنحضرت (ص) عبدالله بن ابی و غیره را پیش خود خواسته تحقیق نمود آنها قسم ها خوردند که زید بن ارقم (رض) بنابر دشمنی که همراه ما دارد دروغ گفته است - بعضی هازید (رض) را مورد ظن و - تشنیع قرار دادند که ازین امر همواره منفعل و نادم بود بنابر این چند آیت از سوره منافقین به برایت و صداقت زید «رض» نازل شد پیغمبر «ص» به زید گفت که خداوند ترا راستگو ثابت کرد -

بعد از آنکه سن زید (رض) به کبارت میرسید در جهاد و مبارزه دیگری که عبارت از مبارزه با جبهل و بی سواد ی است آغاز گردیده در یس فقه و روایت از پیغمبر خدا (ص) اشتغال ورزید چنانچه از حضرت علی (رض) و بسیاری اصحاب حدیث را روایت نموده طا و و س و جماعه دیگری ده ها حدیث رسول خدا (ص) را از وی روایت کرده اند -

بدین سان زید بن ارقم (رض) ادامه یافت و از جهاد و سعی در راه خدا با آنکه در هفده غزای رسول خدا (ص) اشتراک ورزیده دست بر دار نشد و از - تمامی تالکین ها و موقوف جنگی اطلاع داشته جنبه های ضعیف دشمن را بخوبی درک میکرد و در شمشیر اربابی و نیزه زدن مهارت بسز ای داشت -

زمانیکه در اواخر عمرش بینایی چشم را از دست داد باز هم از سعی و تلاش در کسب تعالیم دینی خود را کناره نکرد و عقیده داشت که باید از سعی و کوشش در راه خدا و مصلحت امت هیچگاه دریغ نکند -

بدین منوال زندگانی حضرت زید بن ارقم (رض) امیخته با سعی در خیر و بهبود جامعه بنیای ن رسید تا اینکه در سال ۶۶ و یا ۶۸ زمان زمان مداری عبدا لملک بن مروان در کوفه چشم از جهان پوشید -

انالله وانا الیه راجعون

نقش های افسانه گوی

های قاره اروپا بشمار میاید که حیثیت آن در ساحه بین المللی قایم شده میتواند -

مقامات ایتالیا به صیغه تقدیر از هنر فنا پذیری (هنری مور) گفته اند که نمایشگاه (هنری) پر منظره ترین پر خاطره ترین نمایشگاه می است که تا کنون در ایتالیا برپا شده است که این امر وابسته به خدمات ارزنده (هنری) میباشد -

مقا بلتا (هنری) ابراز عقیده کرده بود که اگر مقامات ایتالیا برای يك چنین منظور بیست میلیون دالر را مصرف می کردند باز هم ممکن نبود کاری باین خو بسی صورت میگرفت -

(هنری مور) در آثاری که برای این نمایشگاه بوجود آورده گزینش های



این مجسمه مرد مجبوس جنگی نام دارد

استیذان مقامات مر بوط دست بکار زد بطوریکه کاراو حیثیت و صلا بت آن بنا را چندین برابر ساخت -

(هنری مور) عقیده دارد که باید هنر مندان همواره برای کارهای هنری خود مفهوم و حیثیت متداوم جستجو کند تا آثارش در فعالیت های مداوم گیتی مدتها عمر کند و بدست فراموشی نرود - لذا او با همین يك طرز تلقی و تفکر در حالیکه بیست و هفت سال از عمرش میگذشت برای اجرای يك کار مشکل خودش را آماده ساخت - در آغاز کار چند اثر (دو متیکو رو سلینی) را با همان ظرافت و کیفیت و لطف هنری اش از نو روی مرمر کار کرد و متعاقب بکار اکمال مجسمه مکزیکی که ساخته (شاک مول) بوده و آنرا در موزیم انگلستان دیده بود پرداخت -

نقادان ایتالیا در مورد کارهای هنری اینمرد پرمایه تبصره های مثبت داشته و مجسمه های او را بهترین نمونه کار در مجسمه سازی خوانده و ابراز نظر کرده اند که هنری مور با اساس هدف های ثابت و مشخص با استفاده از نیروی خلاقه و بدیع آفرین خود با پیروی از شیوه (سور-رالیزم) آثاری بوجود آورده که نقیصه در آن جستجو نمیشود - یکی از نقادان در معروفترین مجله هنری ایتالیا باین شرح مطلبی نوشته است :

(هنری مور) با ازانة این طرز کار خود در دیگر هنر مندان و آثاتی که واکنش در برابر ایجاد و زاییدن هنر دارند تلقی و تخریبی خلق میکنند که بهیچ وجه آنها را در ساحه آرزو های که دارندند مایوس نمیکند ولی در نفس خود این آثار تقریظی دارد باین افاده که وقتی کلیه آثار هنری دقیقه بررسی شود بدون تردید در آن ها بز جستگی ، انسجام ، استحکام بلند نظرانه یی ملاحظه میشود که در هر حال تر اوشس کلتور بیگانه و نا آشنای آن محسوس نمیشود که این امر حقیقتا يك خصوصیت و مزیت ایست که جلال و عظمت ، ارزش و موقعیت هنری را تثبیت و تائید میکند -

توزیع زمین های دولتی

دولت نوین جمهوری علاوه از توزیع زمین های دولتی در مناطق که زمین توزیع گردیده است... مکاتب ابتدایی، مراکز صحتی و مارکیت ها برای فراهم آوردن تسهیلات بیشتر برای مردم، اعمار مینماید. بسیاری از مرد میکه برایشان زمین داده شده است ناقلین بوده و زمانیکه درین مناطق سکونت اختیار مینمایند احتیاج به شفا خانه مکتب مارکیت و غیره دارند که این احتیاج دهاقین از طرف دولت جمهوری در نظر گرفته شده است.

این اولین بار نیست که دولت جمهوری ما برای یکنوع دهاقین مستحق زمین توزیع مینماید بلکه چندی قبل يك ساحه وسیع از زمین های دولتی در نگرهار به دهاقین توزیع شد، توزیع زمین های دولتی در مناطق مختلف کشور با در نظر داشت شرایط آب و خاک و حاصل که از زمین برداشته میشود برای ازار عان توزیع میگردد. بدین معنی در جائیکه زمین بلند آبه باشد زمین بیشتری از نظر کمی برای دهاقین داده شده و در محلاتیکه زمین دارای کیفیت بهتر است زمین کمتر برای فی خانوار دهقان داده میشود. روی این ملحوظ توزیع زمین های دولتی روی اصل مساوات استوار است. از طرف دیگر زمین های دولتی در ولایات مختلف کشور فقط برای مردم مسکون آن ولایت داده نشده بلکه برای بسیاری از دهاقین ولایات دیگر نیز زمین داده میشود. که درینصورت بین مردم ولایات مختلف تفاهم بیشتری صورت گرفته در ایجاد وحدت و استحکام ملی کمک شایان و بسزای مینماید.

د ۴ مخ پاتی

دعینک دمسو کان

د دغه کان دمسو داستخرا جو لواو تشیتولو لپاره چی دجر کنیدلو تونل وهلو او برمه کاریو کار په بیره روان دی او دجیو لوژی سروی او د تخمکو د طبقو د نقشو تدو یس هم په سستما تیک پول پیل شویدی. دلوگر دعینک دمسو کان چی دکابل له بنار څخه ۵۲ کیلو متره موقعیت لری سر بیره پردی چی دمسو د فیصدی له مخی اقتصادی ارزښت لری دیو شمیر هغو لرغونو آثارو له کبله چی دتونل وهلو په وخت کی لاس ته راغلی دی د همدی سیمی دپخوانیو مدنیتونو دشته والی اسناد او مدارك څرگند وی.

دعینک دمسو له کان څخه لاس ته راغلی لرغونی آثار به د لر غون پیژندو نکو لپاره نوی اوپه زده پوری موضوع وی او ددی سیمی دپخوانیو مدنیتونو د معلو مولواو روښانه کولو په هکله به دیو لړ څیړنو او پلټنو چانس ورپه برخه کړی.

دلوگر دعینک دمسو کان به نه یوازی داستخرا جیدو په صورت کی د اقتصاد په پیاوړی کیدو کی ارزش ناک نقش ولوبوی بلکه همدا اوس هم یو شمیر وز گاره کسان په دغه کالنه کی په کار لوبدلی دی.

موږ پداسی حال کی چی دعینک دمسو کان دهیواد د اقتصادی بنسټ د غښتلی کیدو په هکله گټور بولو، یقین لرو چی دهیواد نور کانو نه به استخرا جیدو په صورت کی دهیواد اقتصادی ښه لاپسی غښتلی او پیا وړی کړی.

صفحه ۵۸

کریستوف کلمب د تاریخ...

ښی مراسم په ځای کوی او کلمبوس په هماغه مجلس کېږی ددغی ټاپو نوم (سان سالوا دور) یا (سپینخلی نجات ښوونکی) ږدی.

(آر مستر انک اسپری) د (کریستیف کلمب) د کتاب لیکونکی وایی (په دغه ټاپو کېښی انسانان اوسیدل بومیانو دنو وځانگو او پاڼو له شا څخه په دوی باندی نیزی غور زولی ددوی څیری داسپا نویانو په نسبت تیاری، بدنواڼه یی لوڅ اوکړنه یی وحشیانه وه. ماکو کان ساحل ته د ورتک دپاره چمتو شول، یو شمیر مازو گانو په وسلو سمبال شول، کلمبوس هم خپله توره په ملاوڅوړوله دکاستل بیرغ یی په کین لاس کېښی تینک نیولی و او د (رود ریگواسکوو) اول (الفردو) اونوروسره یوځای ساحل ته لاړ دمارتین وروڼه هم په وروستی ماکو کېښی ساحل ته لاړل، دوی یو سپین بیرغ اوشین صلیب در لودل کلمبوس کله چه ساحل ته گام کېښود په زانگو کیناست، ځمکه یی ښکله کړه اونورو هم دده پیروی وکړه.

وروسته په پښو ودرید، دمارتین په اوږو باندی یی لاس کېښود او په تینکه لپچه یی وویل. (له لوی څښتن څخه ددغی ټولی مهربانی په وجه شکر کوم، ښه نه پوهیږم چه داکوم ځای دی. مگر بالاخره لویدیڅ ته په خوځیدو سره، وچی ته ور سیدو اودا زما دتیر وختو دکړاونو اونا کامیو دزغم مکافات دی.) نورو هم په شور او زوږ سره دده خبره تائیده کړه. کلمبوس دکاستیل بیرغ دریگونو دپاسه ودر او اونورو د هغه په شان خوا باندی خوښی وکړه. کلمبوس خپله توره په هوا وښوړوله اووی ویل. (دازمون نجات ښوونکی خاوره ده، هغه شان سالوا دوربولو) (سا مویل الیوت مور یسن) د کلمبوس دژوند دکتاب یوبل لیکو- نکي د بومیانو دنیزی غور څولو جر-

بقیه صفحه ۲۷

زیبارویان

هر کدام از خود جای دارد. هم- چنان جوانان باید لباسی را بپوشند که با زندگی شان سازگار باشد. بقول خودش:

فوزیه را در خرد سالی- وقتی به کو دکستان میرفته از بسکه

مور یسن په پل ځای کېښی لیکي. (هغه بومیان چه دکلمبوس سره مخامخ شول، دتایو (دقاییلی پوه ریښه وه چه (آراواک) په ژبه یی خبری کولی دتایو خلک دغلو، پټاټو او نورو غذایی ریښو دکړانی سره آشنا یی درلوده اوپه سپینسې اویدلو او نسا جیو او خاورینو لوښو جوړولو پوهیدل.)

(آر مستر انک اسپری) ددغی ټاپو د بومیانو شمیر یوژر تنه اټکل کوی. د (امریکی دپیدا یښت) کتاب په دغه باره کېښی داسی وایی. (خلک یی چه مسو ته ورته تور رنگ لری، که ښځی دی اوکه نارینه، لوڅ لغی و، دکالی په نامه کوم شی ددوی سره نه لیدل کیده، ونه یی منځنی، څیره یی گردی اوښکلی او ویښتان یی تور اوپه اوږو باندی لوبدلی و. نارینه یی د ښځو په شان ږیره نادر لوده او بدآونه یی دهغو رنگونو په وجه خلیلد چور باندی مو ښلی دکورنیو څاروو څخه څه پکښی نه لیدل کیده، کلمبوس په دوی باندی لورینه وکړه اود سوغات په نامه یی ښښی او رانگه مری ورته ورکړی. (نور بیا)

چاق ودرشت اندام بوده، (کلول) صدا میکر دند وهنوز هم، در خانه او را گاهی به همان نام صدا میکنند. اما مایا صرار خودش این نامش را نو شتیم، زیرا شما یکدیگران به این نام صدا کنید خوب... اگر شما فوزیه را در راه یا بین طیاره دیدید، هوش که این نامش را بدانند

(بلزاک) چهره جاویدان

(بلزاک) پیش از آنکه دیده فرو
ویک سالگی مرد.
بندد، زمزمه کرد:
(تنها بیانشون مرا نجات داد.
میتواند.)
(و بیانشون) نام یکی از آدمهای
اوست که طبیب است. درواقع،
جهان عینی و جهان ساخته خودش با
هم آمیخته بود.

تشییع جنازه (بلزاک) با مراسم
رسمی صورت گرفت، ولی تمام ادبای
و نویسندگان بزرگ در آن شرکت
کرده بودند کشیش بر سر گور او
به (ویکتور هیوگو) گفت:
(وی مرد بر جسته یی بود.)
- برجسته.
- آیا کلمه برجسته برای مردی
که (کمیدی انسانی) را با دو هزار
آدم پدید آورده است، کافیست.
(هیوگو) در پاسخ کشیش گفت
(نی، او یک نابغه بود.)

چاق، بید ندان و خنده آوری مبدل
شده بود. با اینهمه برای دو ستانش
که غالباً نویسنده گان بر جسته
زمان پورند، وی موجودی دوست
داشتنی بود.
در واقع، وی مردی بود صمیمی
و در خور دوست داشتن همواره لطیفه
میگفت و خورش دروغهایش را باور
میکرد. او به خودش حق میداد که
از همه کس و در همه جا قرض بخواند
با پر خوری و پرکاری که (بلزاک)
داشت، عمرش دوام نمیتوانست
کرد. او روز به روز فریاد میشد. با
سختی نفس میکشید و بنیای پیش
کاش میافت. سر انجام، عمر بجا

سال زیر بحر مانده است.)
یاقصه میکرد که جای او از مزرعه
مخصوصی از از چین میاید و درین
مزرعه دختران جوان برگهای چای
را پیش از دمیدن سپیده می چینند
باری او در باره جزئیات اسب
سپیدی سخن میگفت که به یکی از
دوستانش هدیه کرده بود. این
دوستش در مجلس حاضر بود. هم
خودش و هم دوستش میفهمیدند که
اصلاً چنین اسبی وجود نداشته است
ولی ناگهان (بلزاک) ازین مرد حیرت
زده پرسید که حال اسب چطور
است.
(بلزاک) در آخر عمر به موجودی

درین حال کمتر میخواست بید و خودش
را با ساردین و مسکه زنده نگه میداشت.
(بلزاک) به تظاهر سخت علاقه
داشت. به خاطر همین تظاهر بود که
گادی انگلیسی خودش را بنفش رنگ
کرده بود. این گادی علامه اشرافی
داشت که (بلزاک) مثل کلمه دو
مستحق آن نبود.
از اینها گذشته، (بلزاک) کلکسیون
از چوبهای دست قیمتی و جواهر
نشان داشت. لبای سپای گرانبها و
رستکشمای زیبا با بو تلهای
فراوان شامپین همیشه در خانه او
بکثرت یافت میشد. در پهلوی اینها
قصه های دل انگیز (بلزاک) جلوه
گری میکرد.
او عادت داشت به دوستان خودش
بگوید:
(رم مخصوص مرا بچشید. این رم
در بو تلهای مخصوص یک هزار

وقصه آخرین تانگو...

(پاول) براستی هم برای اونا شناس
است.
(ژین) (پاول) را از روی بزدلی
نمیکشد. برای این میکشد که احتیاج
به قرار دارد. وی در میباید که اگر
(پاول) وجود داشته باشد، هرگز
با او مثل یک زن معامله نخواهد شد.
مثل آنست که دخترک پیش او گرو
باشد. (پاول) به هر زنگی که
بخواهد وی را استعمال میکنند.
دخترک به توجه صمیمانه یک مرد
نیاز مند است. او به کسی ضرورت
دارد که در کنارش احساس کند یک
انسان مستقل است نه ضمیمه وجود
یک مرد دیگر. در واقع این تخیلات
دخترک است که سر انجام وی را به
قتل وامیدارد.
(بر تو لوچی) پاول را چهره یی میدارند
که در تاریکی قرار دارد. «ژین» او
را پیدا میکند. (پاول) در جهان خود
ساخته یی زندگی دارد. جهانی که
اثرات بیرون خیلی کم در آن نمودار
است. تنهایی غنیمت است و تنها حال
ارزش دارد. (پاول) درین حال میخواهد

حداکثر لذت را از دخترک بردارد.
زیرا از مرگ هراسان است.
بیقراری (ژین) در همان صحنه
اول که گرداگرد اپارتمان میگردد،
نمودار است. بعد از صحنه عشق-
بازی برهنه در اپارتمان به جستجو
میپردازد. تا افقهای تازه یی را پیدا
کند.
«تام» سخت با ساختن فلسفی-
مصروف است که میخواهد به «ژین»
نقش او آن را بدهد. درین میان وی
برای «ژین» مردی معمولی و پیش پا
افتاده معلوم میشود. در نتیجه، بین
او و دخترک سدی بر پا میگردد.
دخترک در دام تضادها گیر میماند.
در واقع، «پاول»، «ژین» و «تام» هر
سه اسیر پندارهای فرهنگ خود
شان هستند.
«تو نگو» ی (پاول) احساس مرگ
را بر میانگیزد رقص بیانگر دوره-
یست که به پایان رسیده است.
همین نکته هسته فلم را میسازد.
رسانیدن احساس پایان.
(داستان) «پاول» به پایان رسیده
است، ولی «تانگو» هنوز ادامه دارد.

دانش طب قرن بیستم

جگر، لو زامعه یاریه متوسل می
شویم. ولی دو مساله هست که
پیشرفت این شیوه عملیات تعویضی
را دچار اشکال می سازد. اول آنکه
هنوز کلیه مکا نیسم های پر و ز
واکنش دوگانگی بافته ها برای ما
معلوم نیست و هنوز ما اداره ماهرانه
مصنویت را بلد نیستیم و دوم آنکه
برای همگانی شدن جراحی تعویض
اعضا وجود ذخیره اعضا و بافته های
ارگانیسم ضرورت دارد.
امروز برای جلوگیری از دوگانگی
و نا سازگاری بافته ها در کار باید
انجام شود: یکی تعیین گروه بافته های
شخص بیمار که احتیاج به تعویض
عضو دارد (تعیین تعیین گروه خون)
بوسیله سرم های مخصوص و بعد
انتخابات موافقتی دنور مسایل
نگهداری، تدارک و حفظ
اعضای ارگانیسم برای تعویض یا
پیوند دارای جنبه های علمی،
و همچنین اخلاقی میباشد.
منا سفاهه در نتیجه افزایش پیچید
نقلیات تعداد سوالات
مربوط به این کار زیاد میشود و انتظار
کاهش این سوانح را در ده ساله های
نزدیک آینده نمیتوان داشت. بموجب
ارقام منتشره از طرف موسسه
جهانی قیمت هر سال ۲۵۰ هزار نفر

از میان ۱۵ هزار بیمار که روی
آنها جراحی پیوند کرده انجام شده
است، صد ها نفر امروز با عضو
بیگانه زندگی میکنند. دهها نفر از
آنها بیش از ده سال است که عمل
جراحی مزبور را انجام داده اند.
چهار بیمار با قلب پیوند شده بیش
از پنج سال و با جگر پیوندی بیش از
۴۵ سال است که زندگی می کنند
بقیه از صفحه ۶۰

علیشیر نوائی

بدقت سراپای او را ورا نداز کرده از وضع ظاهرش پی برد که برده است. پیر مرد آنها را با چسب زبانی بداخل رهنمایی کرده، خود به سمتی دیگر رفت و ناپدید شد و لحظه ای بعد از آنظر قترصدای باز شدن دروازه شنیده شد و صدای آنمرو به گوش رسید.

بفرمائید.

چون توغان بیک از عقب راهیست خود بداخل اطاق گام نهاد، چشمش به شخصی افتاد که در صدر خانه بالای توشکی دبل چهار زانو نشسته بود. او مرذی میانه سال بود و در چشمانش فروغ محیلانه ای میدرخشید و از سرا پایش علایم کبر و غرور و عصبانیت و خود سری خوانده میشد وی مجدالدین محمد پسر غیاث الدین پیر احمد خوافی بود که در زمان سلطنت شاه رخ به عهده های مهمی اشتغال داشت. مجدالدین در دوره ابو سعید میرزا از جمله عمال پائین رتبه ای بشمار میرفت که در دیوان به کار میپرداختند، اما اکنون بحیث مشاور محمدسلطان (میرزای کیچیک) خواهر زاده حسین بایقراه کار میکند توغان بیک السلام گو یان پا او مصافحه کرد و بعد از آنکه توقلی میرگن نشست، دامن پوستین خود را جمع کرده، زانو زد. مجدالدین شمعدان مسین را از نزد خود دور ساخته، بدقت گاهی به پوستین و گاهی به چشمان توغان بیک نگاه کرد. توقلی میرگن جوان، با پیکر تنومند و قامت رسا، مطیع چون گوسفند و با وضعی متواضعانه نشسته بود، اما توغان بیک با پوستین کلفت مانند تمثال مجسم غرور و هیکل قوت و صلابت بنظر میرسید مجدالدین نگاه معنی داری به توقلی میرگن نموده، عمدا بزبان عادی گفت (میرگن (۵) خوبست، حرفی را که دیشب برایت گفتم، بدقت و اعتماد شنیده آویزه گوش ساخته بودی آیا این جوان را بتمام معنی میشناسی ظاهرا به آدم کار آگاه میماند چه میتوان کرد، جاره ای جز پذیرفتن نداریم.)

تو قلی میرگن تازه با ذکر پرخی (۵) میرگن بمعنی صیاد، شکاری (۶) کلمه احترامی که برای اشخاص محترم و طلاب پیشقدم گفته میشود (م).

دانش طب قرن...

نتایج این عملیات جراحی بخصوص پیوند کلیه ما را مطمئن می سازد به اینکه قادریم مساله عدم توافق بافته ها را حل کنیم. ووظیفه سالهای نزدیک عبارت از آنست که شیوه های مزبور را بیشتر تحت اداره در آورده و کاری کرد که زیان آنها کمتر و اطمینان بخش آن بیشتر شود.

در بحث کلی پیشرفت دانش طب میتوان با اطمینان کامل گفت که دستاورد های آن مساله افزایش طول عمر متوسط انسان را امکان پذیر خواهد ساخت. با کمک وسایل پرو فیلا کتیک (پیشگیری) سازماندهی صحیح کار زندگی و استراحت میتوان در صد ابتلای به بیمار یهای قلب و عروق و شرابین را پایین آورد.

در دهساله های آینده گروه معمای علل پیدایش و مکار نیسم های تکامل برخی اشکال غده های سر طانی بدست خواهد آمد. این دستاورد

است. جناب علیشیر نوائی از طرف حضرت سلطان، به وظیفه مهر داری مفتخر گردیده اند، چون جناب شان هنگام کودکی مدتی چند در حلقه تدریس ما نشسته بودند، لذا اکنون وظیفه خود میدانیم، این عهد رفیع را برای شان تبریک عرض کنیم

با اینکه سلطا نمراد از دوستی دیرین علیشیر نوائی با سلطان اطلاع داشت، اما تصور نکرده بود اینقدر زود باین وظیفه عالی ارتقا یابد. او بیایه عالی این شخص در شعر و ادب از روی آنعه اشعارش که دست بدست میگردید دید پی برده و پیر امون درجه دانش و فضائل انسانیش مخصوصا طی روزهای اخیر از زبان همگان سخنان جالب و بس شگفت انگیزی شنیده بود. لذا جز ارتقای او بمقام عالی ولتی، از صمیم قلب او را خرمستند ساخت

توأم با آن آرزوی دیدار شاعر که دیروز با شنیدن خبر باز گشت علی شیر به هرات در دلش پدید آمده بود بر سراسر وجودش مستولی گردید.

(باقیدارد)

بقیه صفحه ۴۳

مردی بانقاب بقه

بررداری عجیبی است. ماد موازل بنت پدر شما يك عكاس وفیلیمبر دار اماتور خوب است. بدین معنا که حال يك عكاس حرفه ای شده است و اگر این خبر حقیقت باشد که اجازه عکسبرداری از باغ وحش را حاصل داشته است در آنصورت او در قطار اول عکاسان طبیعت ما در خواهد آمد.

آنها به دنبال سلینسکی وارد يك سالون کلان شد ندکه چوکی ها را در صحن آن پهلوی هم بصورت قطار قرار داده بودند ایشان رو به روی يك پرده سفید نشستند. سلینسکی توضیح داد: این سالون تیاتر ماهست، مار موزال بنت آلیا شما آگاهی دارید که پدر تان در صدر آن نبر آمده تا برای سینما فیلم برداری کند. زیرا صحنه ای از فیلم تهیه کردگی پدر تان بنحو پسینا ر جالبی بازی شده است. به روی قوتی فیلم نوشته شده (ماهی فورل در تالاب) با مطلبی مشا به این. اما در جریان چرخش فیلم نه از ماهی فورل خبری هست و نه از تالاب آتری.

صدای دکه سوچ شنیده شد و فضای سالون در تاریکی فرو رفت متعقا به روی پرده تصویری ظاهر شد که در قسمت جلوی صحنه تصویر يك زمین خاکی رنگ وریگی پدیدار گشت. دهن تاریک و سوراخی نیز معلوم شد که يك حیوان عجیب بوز و قسمت جلوی کله اش را از آن بیرون کشیده بود.

بقیه در صفحه ۶۳

است شما میدانید که پس از رفتن مادام کراشینسکو مایک چیزی را از دست داده ایم مادام کراشینسکو یک موجود عجیب و فوق العاده بود.

کارلا و براس آهسته از آنجا دور شدند و در حالتی بودند که از حرف زدن خوش شان نمی آمد و لپه‌آرام و بی صدا در کنار هم راه می‌رفتند تا اینکه پس از لختی کارلا شروع به حرف زدن کرد. براس من از خود می‌پرسم که آیا مادام کراشینسکو واقعا وقت را می‌فروخت؟

همه مرد می‌که نزد او مراجعه می‌کردند به این موضوع باور داشتند.

گوش کن چه می‌گویم وقتی برای بار اول نزد مادام کراشینسکو آمدم او یک مطلب بسیار عجیب را به من تذکر داد. مادام کراشینسکو یک ساعت را به گردش آویخته بود و قتی من از او پرسیدم که سنگهای کار شده به دور ساعت اش آیا بر لیان اصل می‌باشد می‌فهمی او در جوابم چه گفت؟

گفت که اگر من بخوام آنها بر لیان اصل باشند بدون شک آنها بر لیان اصل خواهند بود من در آنروز معنای حرفهايش را نفهمیدم. براس یقین دارم که ما در کراشینسکو به مشتری های خود ا میرو اطمینان را می‌فروخت.

براس متفکرانه به سیمای کارلا دیده پاسخ داد او یک مرتبه بمن گفته بود که اگر واقعا تصمیم به نوشتن رومان می‌داشتی بدون تردید از عهده نوشتن آن بدر می‌شدی. او چندین بار بمن گفته بود که استعداد و توانایی خود را بشناس و پس از شناخت حدود قدرت خود به کار بپرداز.

اما باو صف اینهمه او آنقدر مشتری داشت که مراجعه کرده از نزدش وقت می‌خریدند آنها امید و اعتماد دیگری را به رنگ های مختلف از مادام کراشینسکو بدست می‌آوردند من به صورت صحیح نمیدانم که...

در بین کارتن ساعت سوئیس و آهسته شروع کرد به نواختن زنگ و به ضربه پیچ از درون کارتن شنیده شد. پایان

انجمن



مسئول مدیر:

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تلفون: ۲۶۸۴۹

کود تلفون ۳۲۷۹۸

مرتبم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داستراک بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر

دیوی گنبی بیه ۱۳ افغانی

به کابل کبسی ۱۵۰۰ افغانی

تلفون مدیریت توزیع و شکایات

۲۶۸۵۴

یک دختر وقت آبی...

اما حال او در کجاست؟ ساعتها چه شده؟

یک مرد که در چوکات دروازه بار ایستاده بود وقتی آنها را دید نزدیک آمده پرسید: شما بدبختان! مادام کراشینسکو می‌گردد؟

براس پاسخ داد: بلی.

آن مرد گفت مادام کراشینسکو یک هفته پیش اینجا را ترک کرده است. نمی‌فهمید که به کجا رفته؟

منی او بمن گفت که وقت زیاد از عمرش را در نیویارک سپری کرده است ما در کراشینسکو زن بسیار مسخری بود. شما منظور مرا درک می‌کنید؟ او پس

همسایه ها و کسانی که در چوارمغازه اش بودند کمتر صحبت می‌کرد و همیشه در میان ساعتها به روی آرام چوکی اش نشسته و کتاب می‌خواند علاوه این ساعت که درست شماست این آخ چه میدانم که نام این ساعت چیست این ساعت مضحکی که شما در دست تان دارید؟

این یک ساعت سوئیس است و متعلق به مادام کراشینسکو میباشد.

آه، ها پس شما همان هایی هستید که بخاطر شما مادام کراشینسکو از من خواهش نمود وقتی به مغازه مراجعه کردید برای تان بگویم که مادام کراشینسکو ساعت را به حیث تحفه عروسی شما بخشیده است فمنا از صمیم قلب از دواج سعادتمندانه ببردوی تان تبریک گفته است.

کارلا و براس حیرت زده بصورت یکدیگر دیدند و براس تمجید کنان از لطف آن مرد تشکر کرد آن مرد در جواب گفت: منی جای تشکر نیست. در بین خیابان یک چیزی کمبود

رسیدند. آنها جرات نداشتند که بدخل کارتن نظر بیندا زدن و ببینند که آیا ساعت خراب شده یا عقربه هایش عقب گرد کرده است.

کارلا در همین لحظه با فریاد بلند براس را مخاطب ساخت: ببین دیگر همه چیز تمام شد ساعتها ساعتها دیگر و جود ندارند. حتی لوحه مسی نام مادام کراشینسکو نیز سر جایش نیست.

کارلا پس از گفتن این جملات به اطرافش نظر انداخت.

آندو به مغازه نزدیک شده با دست خاکها را از روی شیشه کلکین مغازه پاک کردند صورت شان را به شیشه چسبانده داخل مغازه را دیدند در مغازه هیچ چیزی به نظر آنها نیامد غیر از آن میز چوبی یک فنر که اتفاقا از یک الهامی کتده شده بود چیزی در مغازه وجود نداشت.

براس با بیحوصله گی اظهار داشت: آخر او همیشه اینجا می‌بود.

کارلا در جوابش گفت: تقصیر از ما نیست. ما معضی ۱۵ دقیقه دیرتر از وعده رسیده ایم عقربه ساعت میتواند صرف ۱۵ دقیقه عقب گردد کند.

کارلا پس از اظهار این مطلب سر - کارتن را باز کرده ساعت را از آن بیرون آورد و پرسید ساعت چته است؟

۱۵ دقیقه به ۱۵ مانده است. ۱۵ دقیقه کم! اما عقربه های این ساعت هنوز به پیش در حرکت است اوه براس- هنوز به پیش حرکت میکند. براس همسرش را بغل زده در پیاده‌رو یک چرخش داد و اظهار کرد: او دروغ گفته است. مادام کراشینسکو به ما روغ گفته.

مرتبا به ساعتی تقریبی میکرد که باید در آنجا توقف مینمود. روز سه شنبه شام در ساعت ۸ و نیم باید ساعت کاشی به مادام کراشینسکو بر گردانده میشد. سه شنبه شام کارلا و براس هر دود ساعت هفت و نیم مقابل دروازه منزل منتظر یک تکسی ایستاده بودند. ساعت کاشی را با احتیاط تمام بسته بند کرده در کارتن جا داده بودند.

باران می‌بارید و تکسی هاپر از سواری می‌گذاشتند.

کارلا گفت: براس ما وقت زیاد نداریم بهتر است که توسط مترو برویم. آن یکی خالی است براس بعد از ادای این جمله فریاد زد و اشپلاق کرد را ننده متوجه اشاره براس شده در گوشه خیابان توقف کرد براس آدرس مادام کراشینسکو را به او داد. کارلا و براس پهلوی هم در سبیل عقبی نشستند و مو تر بحرکت در آمد.

ترافیک مزدحم راه را مسدود ساخته بود کارلا با ناراحتی که داشت اظهار کرد: امکان دارد که ما ناوقت به آنجا برسیم و آنگاه چه خواهد شد؟ عقربه ساعت عقب گرد خواهد کرد و همه چیز را زبون خواهد شد.

براس هم عصبی مینمود. گفت دست

هایش عرق کرد. رویشرا بطرف راننده برگردانده گفت: اگر شما ما را درست سر ساعت معین به مغازه مادام کراشینسکو برسانید ۵۰ دالر دیگر غیر از کرایه شما می‌بخشم ما می‌خواهیم در ساعت هشت و نیم تمام آنجا باشیم.

راننده در جواب براس بصدای بلند گفت: خیلی خوب قبول دارم.

راننده پس از دادن اطمینان به براس به سرعت مو تر افزوده از میان مو ترها به روی سرک های مرطوب به اثر بارندگی به تندی برق عبور مینمود. مو تر از کیفیت انبوه شتابان گذشته از گولایی های - خیابان ها و کارتن ها با صدای وحشتناکی دور میزد در خیابان ماد یسن جلو یک چراغ سرخ اشاره ترا فیکسی تکسی مسی بایستست توقف کند و راننده چاره جز بزرگ زد نداشت.

کارلا فریاد زد: عجله کنید. منتظر سبز شدن چراغ اشاره نشوید بروید زودتر معطل نشوید.

راننده برسر خشم آمد رویش را بر گردانده و اظهار داشت: خانم بسیار نا زنین اینجا یک چهار راه است من هنوز از زندگی به سیر نیا مده ام.

چراغ سبز شد و مو تر به راه خود ادامه داد در سر چهار راه دیگر مجددا چراغ- سرخ شد.

براس گفت: مایه این صورت نمسی توانیم بموقع برسیم. مایه این آهستگی قادر نخواهیم بود خود را به مقصد برسانیم. اینکاش وقت تر...

یک بر خورد از عقب مو تر تکسی را مقداری بجلو راندار چهار راه گردانید یک مو تر باربری از پشت سر توانسته بود.

بموقع بزرگ بزند و لپه از عقب با تکسی تصادم کرد. راننده تکسی به اثر ایسن پیشامد سخت بر اثر وخته شده داد زد: لعنت خدا بر سر ت مگر کور هستی و چشم حایت جایی را نمی‌بیند. باید چشمها یت را باز بگیری و بعد از آن مو تر برانی. راننده تکسی پس از اظهار این کلمات با نهایت عصبانیت و خشم از مو تر خود فرود آمد.

در ساعت ۱۵ کم کارلا و براس بمقابل مغازه ساعت فروشی مادام کراشینسکو

یک نامه از چند نامه

است. جوانان باید برای تحصیل تمام زمانیکه زنده اند در تیش تحصیل علوم باشند. همه تحصیل یافته ها دو وظیفه اساسی در برابر اجتماع خود دارند که مفاد فردی آنها نیز در آن مرص است. در قدم اول باید در رشته ای که تحصیل نموده اند که حرفه آنها را در اجتماع تعیین نموده در اجرای وظایف حرفوی خویش شناخت تقس وظیفه و مراعات نمودن سلسله مراتب را اساس فعالیت خود قرار داده و با یک

صدقت هر چه تمام خود را به خدمت هم نوعان خود آماده کنند. و این قوه بالذات سرشت انسان یعنی مخلوق اجتماعی و معقول است و باید جوانان با پیروی از سرشت ذاتی خود خدمت اجتماع را از جمله فرضیات زندگی بشمارند.

در قدم دوم تنویر افکار عامه مخصوصا جامعه ماکه بیشتر افراد آن از نیروی عظیم سواد بی بهره و افکار آنها از روشنی های علمی و عملی امروز در چنین عصر -

مستفید نشده اند و در تاریکی بسر می‌برند و تحصیل یافته ها مسئولیت پس بزرگی در مقابل آنها دارا میباشند و با در نظر داشت خواستها، عنایات و کلتور اجتماعی، اجتماع خویش و باغول سیاه بی سواد و تاریکی های فکری ای که افکار مردم را با جهل و خود پرستی و خود خواهی بیچاییده با آنها مبارزه نمایند.

در همه جا که لازم باشد از گنجینه های علمی و اخلاقی که آنها خود از اجتماع کسب نموده و قوه های فکری خود را انکشاف داده اند باید مردم خود را تاید قنوت خویش و همنای کنند. و تنویر افکار مردم که نیک بختی و سعادت را در اجتماع

بار می‌آورد و مردم را قدر ت آن میدهند تا موضوعات را درست فکر و قضاوت کنند و راهی را دنبال خواهند کرد که انجام آن خیر است.

خودشید انور فارغ التحصیل لیسه حبیبیه

مردی با وسایل ساده فاتح دو اقیانوس بزرگ گردید.



مارس هودینا

مشور می‌کردند که عاقبت ازدواج
ما چه خواهد بود همه معتقد بودند که
به زود ترین فرصت بیوه می شوم

و کرد یثمی به چهره فرزندان مر
خواهد نشست اما وقتی که مس
نزدیک دیدم که او چگونه با پر
چوب کشتی ساده برای خود می
در آن وقت که آینده من چه می
برای من کاملاً بی تفاوت بود.
مارس تنها کسی نیست که در
مسافرت می‌کرد بلکه سه تن
رفقاییش نیز او را در مسافرت
ساله اش مشایعت می‌کردند خصوص
او درین است که در دو مسافر
دیگر خود که پنج سال طول کش
تنها بود و کسی دیگری درین مساف
های بحری با خود نداشت.

وقتی که مارس هودینا از ای
مسافرت خود دو باره مراجعت
کتابی در مورد مسافرت های بح
خود خواهد نوشت.

سلوی دوازده ساله و میرایی هشت
ساله خانم مارس می افزاید که
دخترانم به قهرمانی پدر خود احساس
غرور مینمایند و من هم شجاعت او را
می ستایم وقتی او با من ازدواج کرد
همواره از مسافرت های بحری بسیار
تند و هیجانی حرف می زد و برای من
ثابت بود که او مانند مردان دیگر
نمی‌تواند در خانه آرام بگیرد والدین
و دوستان من قبل از ازدواج با من

پیشخدمت ۴۶ ساله مارس هودینا
از مونتر یال کانادا مرد بخصوص
شگرف دنیا است، مردیکه بواسطه
تخته چوبهای ساده بحر اتلانتیک
و پسفیک را عبور کرد و فاتح این دو
اقیانوس بزرگ خوانده شد وی
بعد از دو سال مسافرت مدت کوتاهی
را در شرق استرالیا بندر شهر بالینا
انتظار مکتوب همسرش را کشید.
وقتی که مکتوب همسرش را بدست
آورد در ابتدای آن بجملات عاشقانه
و دوستانه تحریر یافته بود اما در
اخیر مکتوب همسرش به صراحت
تذکر داده بود که: اگر به زودترین
فرصت مذاکره تلفونی با من برقرار
نکنی و از این مسافرت خسته کن
بحری دست نکشی رشته های نازک
و صمیمی ازدواج را بدست خود قطع
خواهی کرد در صورت تخلف در
موقع مراجعت برایت معلوم خواهد
شد که من تصمیم خود را عملی را
خواهم کرد.

مارس به زودترین فرصت تلگراف
عنوانی همسرش فرستاد در تلگراف
توضیح بود (مکتوب اخطار آمیز شما
را گرفتم مطمئن باش که در کوتاه
ترین مدت همدیگر را ملاقات خواهیم
کرد زیرا آرزو های من تمام شده و
زیاد تر از این در بحر مسافرت نمی
کنیم. همسر عزیز اما باید تو این
حقیقت مسلم را درک نمائی که شوهر
تو یک مرد است، مردیکه ما چرا و
حوادث بحری را دوست دارد.)

خانم مارس میگوید وقتی که شوهرم
در سال ۱۹۵۶ اتلانتیک را عبور کرد
در طول سه هفته ما از او اطلاعی
نداشتیم. مخابره تلفونی بین ما
قطع گردیده بود در آن وقت هراس
توام با اندوه خاندان ما را محاصره
کرده بود فکر می‌کردیم زندگی او در
کام مرگ فرو رفته است وقتی دو
باره نزد ما بر گشت سعادت نصیب
ما گردید این سومین باریست که او
اتلانتیک را عبور می کند.

مارس هودینا وقتی به عنوان
پیشخدمت در یک رستوران کار می
کرد به فکر ساختن تخته چوبهای
ساده افتاد و بوسیله آن سینه خروشان
ایحار را درید او دو دختر داشت



معدن جرقدوق

ساحه قره کن آماده میگردد و توسط نل ها به جرقدوق رسانده میشود . برق مورد ضرورت پروژه با استفاده از گاز تولید میگردد و همچنین ترانسمیشن لین جهت انتقال برق نیز مدنظر گرفته شده است . برای بهره برداری بهتر از ذخایر گاز در موقعیکه فشار طبقات پائین میافتد از پنج عدد کامپرسر استفاده خواهد گردید . وی افزود : با بمیان آمدن این پروژه به پیمان سالانه دو میلیارد مترمکعب گاز ترش در سال استخراج و پروسس خواهد گردید .

کار پروژه سازی این تشبث در سال جاری صورت میگیرد . و قرار است در طول سه سال کار ساختمانی آن مکمل و مورد بهره برداری قرار گیرد . شباغلی زمان در مورد این که آیا از ذخیره مذکور در داخل مملکت استفاده گردیده است یا خیر ؟ چنین افزود « در حال حاضر برای تولید برق در فابریکه برق حرارتی

روزنه بسوی تاریکی ها

هنوز مرد هستم ، هنوز قد می بطرف آقای «ص» بر نهشته ام که آقای «ص» تلوع تلوع خوران بمن نزدیک میشود و پوزش طلبانه می- خندد و میگوید :
- لایلا ! تو از من رنجیدی؟ هان؟ راست بگو ... اگر اینطور است ... هک حرفش را می برد . بعد

قدردانی



بدینو سیله از حسن اجر آت و پیش آ هد نیک شباغلی نجیب الله معاون آمریت توزیع تذکره ناحیه چار و جمال مینه به نیکی یاد کرده مو فقیه مزید شانرا در راه خدمت بوطن از خدووند (ج) خوا ها نیم . (از طرف ا هالی جمال مینه)

مردی بانقاب بقه

آقای سلینسکی تو ضیح داد : ببینید ، این يك دله خفك است . تا این لحظه فلمبرداری بسیار گویا و واضح است . مانمیدانیم که پدر شما بعد ازین چه هدفی را تعقیب کرده است ؟ تمام زوایه و جهت کمره تغییر می خورد . در اثنای که سلینسکی حرف میزد ، کمره قدری بطرف راست لغزیده ، دور بین از غار خفك دور ماند . این عمل طوری صورت می پذیرد ، مثل آنکه بشدت دور بین کمره بسمت دیگر بر گردانیده میشود و حال دو مرد جلو کمره پیداشدند غالباً در مرد و لگرد بودند . یکی ازان در نشست ، سر و کلاهش را روی کف دستهایش قرار داده بود . و آن دیگر که در پهلویش نشسته به او يك گیلای مشروب از بوتل ریخته تعارف میکنند .

الك با هیجان زیاد آهسته اظهار داشت : این لایو برداری است . از دیدن او در همین لحظه آن دگرهم صورتش ر بطرف دور بین کمره بر گر داند . ایلای فریادی کشید :

او رای است . ديك می بینی اورای است !

هیچ جای تر دید نبود . بلی آن مرد دو می جز رای کسی نبود . آنها دیدند که چگونگی برداری گیلای مشروب را برای نو شنیدن به او عرضه کرد . آنها دیدند که او با بی میلی فراوان گیلای را از دست برداری گرفته سر کشید . متعاقباً به روی پرده دیدند که رای چگونه فازه کشان دستهایش را باز کرد و آهنگ خوابیدن نمود . کسی که خوابیده بود رویش را به طرف بر گرداند و لایو برداری خم شده بوتل مشروب را در جیب ر فیک خواب آلود گذاشت . ديك ایلای و الك واضحاً انعکاس شیشه بوتل را به روی پرده مشا هده کردند .

الك گفت : بوتل را دید ؟

اما دفعتاً شخصی که خم شده بود رویش را بطرف دور بین کمره بر گرداند و تصویر او به وسط پرده افتاده يك نفر د باقد مهای آهسته طرف لایو برداری نزدیک آمد . صورت مرد سومی به روی پرده نیامد و کسی

نتوانست او را بشناسد . این مرد حتی يك مرتبه هم از جاییکه ایستاده چرخ نزد و آنسها نتوانستند قیافه اش را بشناسند . ديك ایلای و الك صرف و قتی آن مرد دستش را بالا برد و شنی آتش دود مرمی را دیدند که از تفنگچه او شلیک شد و مانند کسانی که در چار سحر و جادو شده باشند ناظر بقیه تراژیدی ماندند . قاتل خودش را به روی رای خم کرده تفنگچه را در دست او گذاشت و ضمن حال که خودش را به طرف پرده سینما دور میداد فلم تمام شد و چراغ روشن گردید . ایلای چپق زد : ديك او بیگناه است رای بی گناه محکوم به اعدام شده است . تو مردی را که بروی برداری شلیک کرد شناختی ؟

دیک با دو دست شانه های ایلایا بشدت محکم گرفت . ایلای از شدت درد و ناراحتی نیمه بچنون مبتلا شده بود . و در حالیکه سلینسکی ناآگاهانه به آن صحنه می نگریست ديك آهسته و آمرانه اظهار کرد : تو اکنون به منزل من میروی و يك کتاب را بر داشته خودت را به مطالعه مشغول می سازی ، ایلای شنیدی که چه گفتم ؟ تو اجازه نداری تا زمان در یافت اطلاعاتی از من دست بکدام عملی بزنی . توحق نداری بدون من بیرون بروی و صرف سعی کن تمام وقت را سر گرم مطالعه باشی . هر چه دلت می خواهد مطالعه کن . انجیل بخوان یا راپور های پو لیس را اما حق نداری در باره آنها فکر کنی . الك و من تمام تلاش انسانی خود را برای رای بعمل می آوریم .

ایلای يك مقدار و حشت را از خود دور کرده حتی شروع نمود بخندیدن و اظهار داشت : میدانم که تو هر چه در توانت باشد انجام میدی . خواهش میکنم مرا به خانه برسان . تمام بدنش هنگام حرف زدن می لرزید .

(باقی دارد)

عکس روی جلد از کاتیا پسکالو را برنده جایزه گلابدر مهرگان فلم جهانی وارنا

دولتی مطبعه



مودو فیشن

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library